

درسنامه

اسرارحج

محمدتقی فعّالی

فهرست

دیباجه

پیشگفتار

درس اول جایگاه و اسرار حج

1. نامگذاری حج و حکمت‌ها

2. جایگاه حج

الف. وراثت بهشت

ب. جهاد ضعیفان

ج. انفاق برای حج

3. جایگاه حج‌گزار

الف. میهمان خدا (ضیف الله)

ب. باریافته خدا (وفد الله)

ج. در ضمان الهی (ضمان الله)

4. حکمت‌ها و آثار حج

الف. تندرستی

ب. رزق فراوان

ج. شفاعت

د. نور

خلاصه درس

خودآزمایی

درس دوم اسرار عرفانی کعبه

درآمد

1. شروع ساختن کعبه

2. اسرار نام‌های کعبه

الف. کعبه

ب. عتیق

ج. بگه

3. اسرار عرفانی کعبه

الف. شکوه و عظمت کعبه

مسخ گنهکار

کشتن بی ادب

ب. فضل و رحمت

برگزیده خدا

آمرزش گناهان

مصافحه با خدا

نگاه به کعبه

خلاصه درس

خودآزمایی

درس سوّم اسرار عرفانی احرام

درآمد

اسرار احرام

1. دوری از معاصی

2. حرمت کعبه

3. جذبه

4. حضور

5. سفر معنوی

اسرار میقات

1. کندن لباس معصیت

2. زیارت جمال خدا

اسرار واجبات احرام

اسرار نیت

1. هجرت باطنی و اخلاص

2. قصد تحول

اسرار تلبیه

1. پاسخ به دعوت خدا

2. سکوت معصیت

3. هماهنگی با ابراهیم

4. زمزمه هستی

اسرار لباس احرام

الف) اسرار کندن لباس

ب) اسرار پوشیدن لباس

اسرار محرمات احرام

1. قلب زائر صید خدا

2. آینه و سرمه زینت

3. سایه و ذوب گناه

4. کندن درخت و اصلاح زمین

5. تجربه برادری

6. رحمت و آشتی

خلاصه درس

خودآزمایی

درس چهارم اسرار عرفانی طواف، نماز طواف ، سعی و تقصیر

درآمد

اسرار طواف

1. تشبیه به فرشتگان

2. طهارت از شهود غیر

3. حدیث شمع و پروانه

4. هفت شهر عشق

اسرار حجرالأسود

1. سنگ بهشتی

2. حضور در بهشت

3. علت سیاهی

اسرار نماز طواف

[الف. نماز نیاز](#)

[ب. نماز حضور](#)

[ج. نماز ولایت](#)

[اسرار سعی](#)

[1. طهارت درونی](#)

[2. شفاعت فرشتگان](#)

[3. محبوب خدا](#)

[4. سعی ابراهیم ۷](#)

[5. امید هاجر](#)

[6. سرّ هروله](#)

[سرّ سنگ صفا و مروه](#)

[1. سنگ و بیم](#)

[2. سنگ و حیات](#)

[3. سنگ و جمال و جلال](#)

[4. سنگ و تسبیح](#)

[سرّ آغاز کردن از صفا](#)

[سرّ تقصیر](#)

[خلاصه درس](#)

[خودآزمایی](#)

[درس پنجم اسرار عرفانی عرفات، مشعر، منی، رمی و قربانی](#)

[درآمد](#)

[سرّ ترویبه](#)

[اسرار عرفات](#)

[1. موقف معرفت و بصیرت](#)

[2. وادی شور و عشق](#)

[3. عرصات قیامت](#)

[سرّ عصر عرفات](#)

[اسرار عرفانی مشعر](#)

1. شمیم رحمت

2. توشه تقوا

اسرار رمی در سرزمین منی

1. راندن شیطان

2. ذخیره نور

اسرار قربانی

1. تقوا و اخلاص

2. مهار نفس

اسرار حلق

سرّ وداع

خلاصه درس

خودآزمایی

درس ششم فضائل مدینه منوره

سرّ ختم حج به مدینه منوره

شهر مدینه منوره

1. محبوب نبی ۹

2. شهر خلیفه خدا

فضائل مسجد النبی ۹

فضائل بقیع

خلاصه درس

خودآزمایی

کتابنامه

دیباچه

مراتب معنوی حج، که سرمایه جاودانه است و انسان را به افق توحید و تنزیه نزدیک می‌نماید، حاصل نخواهد شد مگر آنکه دستورات عبادی حج به طور صحیح و شایسته و مو به مو عمل شود.^[1]

حج نمایشی باشکوه از اوج رهایی انسان موحد از همه چیز جز او و عرصه پیکاری فرا راه توسن نفس و جلوه بی‌مانندی از عشق، ایثار، آگاهی و مسئولیت در گستره حیات فردی و اجتماعی است. پس حج تبلور تمام عیار حقایق و ارزش‌های مکتب اسلام است.

مؤمنان زنگار دل را با زمزم زلال توحید می‌زدایند و با حضرت دوست تجدید میثاق می‌کنند و گرچه میراث ادب و فرهنگ ما، مشحون از آموزه‌های حیات‌بخش حج است، اما هنوز ابعاد بی‌شماری از این فریضه مهم، ناشناخته و مهجور مانده است.

پیروزی انقلاب اسلامی ایران، در پرتو اندیشه‌های تابناک امام خمینی^۱ حج را نیز همچون دیگر معارف و احکام اسلامی، در جایگاه واقعی خویش نشانده و سیمای راستین و محتوای غنی آن را نمایاند. اما هنوز راهی دراز در پیش است تا فلسفه، ابعاد، آثار و برکات آن شناخته و شناسانده شود.

در راستای تحقق این هدف بزرگ، با الهام از اندیشه‌های والا و ماندگار امام راحل - احیاگر حج ابراهیمی - و با بهره‌گیری از رهنمودهای ارزشمند رهبر عزیز انقلاب اسلامی، حضرت آیت الله خامنه‌ای - مدظله - معاونت آموزش و پژوهش بعثه مقام معظم رهبری، تلاش می‌کند با کاربردی کردن متون آموزشی، فصل جدیدی فرا راه کارگزاران حج و زائران حرمین شریفین بگشاید.

از این رو، پس از کارشناسی‌های متعدد و بهره‌گیری از اساتید و متخصصان فن، تلاش گردیده تا برای تهیه درسنامه‌ها و محتوای مورد نیاز در سفر حج و عمره، عناوین، موضوعات، سرفصل‌ها و منابع هر درس را مشخص و جلسات آموزشی آنها زمان‌بندی گردد تا به نحو بهینه مورد استفاده قرار گیرد.

عناوین این درسنامه‌ها عبارتند از:

1. مناسک حج
2. آداب سفر حج
3. اسرار و معارف حج
4. آشنایی با تاریخ اسلام (1 و 2)
5. آشنایی با تاریخ و اماکن مقدس مکه و مدینه
6. اخلاق معاشرت

7. احکام مبتلابه حج

8. آشنایی با کشورهای اسلامی

9. گزیده سیمای عقاید شیعه

10. شناخت عربستان

11. محاوره عربی

بی تردید آغاز هر کاری با کاستی‌ها و نواقص احتمالی همراه است. لذا انتظار می‌رود با بهره‌گیری از نظرات خوانندگان ارجمند، نقاط قوت و ضعف این مجموعه شناسایی و به تقویت داشته‌ها و زدودن کاستی‌های آن اقدام شود. در پایان ضمن تشکر از همه کسانی که ما را در تهیه و تنظیم این مجموعه یاری کرده‌اند، توفیق همگان را از خداوند منان خواهانیم.

معاونت آموزش و پژوهش بعثه

اداره کل آموزش

پیشگفتار

حج، بریدن از خلق و رویکردی به سوی حق است؛ سفر از خلق به حق و دور شدن از غیر خدا، انسان با رفتن به حج مزه‌ای از ملکوت می‌چشد. او میهمانی است که به بارگاه نور، بهجت و سرور راه یافته است، حجگزار به سوی خدا فرار می‌کند. سلوک حج منازل و مقاماتی دارد که دیدار حق، اوج آن است؛ حج راه رستگاری و فوز عظیم است.

هر عبادتی مخصوص کاری است، اما حج تنها عبادتی است که تمام عبادت‌ها را در برمی‌گیرد. در حج نماز، استغفار و زهد معنا می‌شود. فلسفه اشک در حج نمودار می‌گردد. راز و نیاز با خدا، نجوا و همنشینی با او در کنار خانه‌اش به اوج می‌رسد. زائر چون ستاره‌ای درخشان در آسمان تاریکی‌ها می‌درخشد و نامش در دفتر خدا ثبت می‌شود. انسانی که به حج می‌رود، میهمان خداست و خدا از او میزبانی می‌کند. زیارت خانه خدا، جمع کردن سنگریزه‌ها، رفتن به عرفات، ورود به صحرای مشعر، گام نهادن در سرزمین پررمز و راز منا و گردش به دور خانه یار، همه و همه غذاهایی است که خدای سبحان بر سر سفره خود نهاده است تا باریافتگان ملکوت از آن بهره بگیرند.

حکمت عبودیت در حج به کمال می‌رسد؛ حج عفو گنهکاران است، حج آزمون انسان‌هاست، حج نشانه عظمت بی‌پایان الهی است، دین خدا با حج زنده است، تجدید خاطره با رسول خدا^۹، سرزمین وحی و اهل بیت عصمت در حج شکل می‌گیرد، حج ذکر خداست. حج بازار خداست و حاجی در این بازار با خدا معامله می‌کند و از او مزد می‌ستاند. کسی که تارک حج باشد کوری است که در قیامت اعمی محشور می‌شود. حج جهاد ضعفاست، حج لبیک گفتن به دعوت ابراهیم خلیل^۷ است و حج دیدار خداست.

زائر خانه خدا باریافته به درگاه الهی و میهمان خداست و به عنوان میهمان بر خدا وارد شده است. خداوند حج‌گزار را میزبانی می‌کند، او را در کنف حمایت خود گرفته، مسئولیتش را به عهده می‌گیرد. زائر در این میهمانی بر سفره گسترده الهی نشسته و با غذاهای آسمانی تغذیه می‌شود. میهمان، میزبان را می‌بیند و به دیدار او می‌رود. خداوند کرامت‌ها و هدایای خود را به او ارزانی می‌دارد؛ بهره میهمانی خدا بهشت است.

اثر پیش رو دارای شش درس است، که یک به یک به اسرار نورانی و رموز عرفانی حج نظر می‌کند. شایان ذکر است اثر حاضر، تلخیصی از کتاب «اسرار عرفانی حج» می‌باشد.

در پایان بر خود لازم می‌دانم از مساعی گرانقدر نماینده محترم ولی فقیه و سرپرست حجاج ایرانی، حضرت آیه‌الله جناب آقای سیدعلی قاضی‌عسکر تشکر و قدردانی نمایم.

به کعبه رفتم و ز آن‌جا، هوای کوی تو کردم

جمال کعبه تماشا به یاد روی تو کردم

شعار کعبه چو دیدم سیاه، دست تمنا
دراز جانب شعر سیاه موی تو کردم
چو حلقه در کعبه به صد نیاز گرفتم
دعای حلقه گیسوی مشکبوی تو کردم
نهاده خلق حرم سوی کعبه روی عبادت
من از میان همه روی دل به سوی تو کردم
مرا به هیچ مقامی نبود، غیر تو نامی
طواف و سعیکه کردم به جستجوی تو کردم
به موقف عرفات ایستاده خلق دعا خوان
من از دعا لب خود بسته، گفتگوی تو کردم
فتاده اهل منا در پی منا و مقاصد
چو جامی از همه فارغ، من آرزوی تو کردم

محمد تقی فعّالی

زمستان 1388

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود پس از مطالعه این درس:

- معنای حج را بدانیم.
- از منظر عرفانی با انواع حج آشنا شویم.
- جایگاه حج را نسبت به سایر عبادات بشناسیم.
- با مواردی که نشان‌دهنده اهمیت و جایگاه حج است آشنا شویم.
- جایگاه حج گزار را بشناسیم.
- آثار و برکات حج را بدانیم.

1. نامگذاری حج و حکمت‌ها

حج در لغت به معنای قصد آمده است^[2] لذا با حرف «الی» متعدی می‌شود؛ «حج إلینا» یعنی قصد ما را کرد. حج بیت الله الحرام یعنی قصد خانه خدا را داشتن برای انجام مناسک و حاجّ به معنای کسی است که مقصد و مقصودش زیارت خانه خدا باشد. این واژه مشتقات دیگری هم دارد مثل محاجّه؛ جدال کردن، حج اکبر؛ حجّی که همراه با وقوف در عرفات باشد، حج اصغر؛ حج بدون وقوف یا به تعبیر دیگر عمره، حُجّه؛ دلیل و نیز مَحَجّة؛ راه مستقیم.^[3]

معنای دیگر از امام پنجم^۷ نقل شده است. ابان بن عثمان از امام باقر^۷ درباره علت نامگذاری حج سؤال کرد و امام^۷ فرمود:

«حَجَّ فُلَانٌ؛ أَيْ أَفْلَحَ فُلَانٌ».

فلانی حج کرد، یعنی رستگار شد.

شاید این نامگذاری به لحاظ نتیجه باشد. کسی که قصد خانه یار می‌کند و به دیدار و وصال او نائل می‌شود قطعاً به فلاح و رستگاری نزدیک شده، مقرب می‌شود؛ بنابراین نتیجه قصد بیت، رستگاری است و فوز و فلاح غایت و مقصود قصد بیت

است که البته چیزی جز هم‌نشینی و هم‌سخنی با خدا نیست. اگر کسی قدر و منزلت این مجالست را بداند، قالب تهی می‌کند و یک لحظه مرغ وجودش تاب تحمل قفس جسم را نمی‌کند.

«فضیل بن عیاض می‌گوید: جوانی دیدم اندر موقف خاموش ایستاده و سر فرو افکنده همه خلق اندر دعا بودند و وی خاموش! گفتم: ای جوان تو نیز چرا دعایی نکنی. گفت: مرا وحشتی افتاده است، وقتی که داشتم از من فوت شد. هیچ روی دعا کردن ندارم. گفتم: دعا کن تا خدای تعالی به برکت این جمع تو را به سر مراد تو رساند. خواست که دست بردارد و دعا کند، نعره‌ای از وی جدا شد و جان با آن نعره از وی جدا شد».^[41]

حج به معنای قصد است و قصد بدون مقصود ممکن نیست. مقصد، حج بیت الله و کعبه است. کعبه دو قسم است؛ کعبه صوری و کعبه معنوی. آن که به دنبال صورت کعبه است، حج ظاهری به جای آورده و از رسیدن به باطن حج محروم است. به این گونه حج، «حج آفاقی» می‌توان گفت.

اما اگر مقصد حج، کعبه معنوی و بیت واقعی و حقیقی بود، «حج انفسی» حاصل شده است. در حج انفسی احرام، تلبیه، طواف، نماز طواف، سعی، عرفات، منا، رمی و ذبح معنای دیگری دارد و صورتی واقعی پیدا می‌کند و گرنه در حد ظاهر و سیر آفاق و انجام اعمال بی‌محتوا باقی خواهد ماند.

از منظر عرفانی، حج دو گونه است^[42]: یکی «حج غیبت» و دیگری «حج حضور»؛ کسی که در مکه است، اما از صاحب خانه غائب، همانند کسی است که در خانه خود است؛ زیرا هر دو در غیبت است و کسی که در خانه خود حاضر باشد همانند کسی است که در مکه حاضر است. اما حضور در مکه از حضور در خانه اولی است؛ لذا حج جهادی است برای کشف و مشاهده و از این رو، مقصود حج، دیدن خانه نیست بلکه رؤیت و شهود باطنی صاحب خانه است.

عارفان برای حج و مقام ابراهیم دو مقام معتقدند^[43]: یکی «مقام تن» و دیگری «مقام دل»؛ مقام تن، احرام، دخول به حرم، طواف، نماز، سعی، تقصیر، مزدلفه، رمی، هدی، وقوف به منا و رمی جمرات است. اما مقام دل که اشاره به باطن حج دارد، مقام خلّت ابراهیم است. در این موضع، حاجی باید از عادات اعراض کند، به ترک لذات پردازد، از ذکر غیر او پرهیز و از تمامی ماسوا اجتناب کند، سنگ به هوای نفس زند تا به مقام امن الهی و رمی از اغوای شیطان نائل شود.

آن گاه که ابراهیم به مقام خلّت رسید و خلیل الله نام گرفت، از علایق گذشت و دل از غیر او بگسست. آن گاه که ابراهیم به منجیق آمد و او را به سمت آتش پرتاب کردند، جبرئیل آمد و از او پرسید: آیا حاجتی داری؟ ابراهیم پاسخ داد: «أَمَّا إِلَيْكَ فَلَا»، سپس جبرئیل پرسید: از خدا هم حاجتی نداری؟ ابراهیم پاسخ داد: «حَسْبِيَ مَنْ سَأَلَنِي عِلْمُهُ بِحَالِي». از عارفی نقل است که گفت:

«در نخستین حج، من به جز خانه هیچ چیز ندیدم، دوم بار خانه و خداوند خانه دیدم و سوم بار همه خداوند خانه دیدم هیچ خانه ندیدم».^[7]

از این روست که عارفان گفته‌اند: «أَظْلَمُ الْأَشْيَاءِ دَارُ حَبِيبٍ بِلَا حَبِيبٍ».^[8]

عارفی درباره حکمت نامگذاری حج لطیفه‌ای دارد. او ذیل آیه (الْحَجُّ أَشْهُرٌ مَعْلُومَاتٌ...) [9]؛ «حج

در ماه‌های معینی است...»، درباره دو حرف حج چنین می‌گوید:

«حاء اشارت است به حلم خداوند، جیم اشارت است به جرم بندگان و آلودگی ایشان، چنانستی که الله گفتی: بنده من اکنون که جرم کردی باری دست در حبل حلم من زن و مغفرت خواه که بیامرم، که هر کس آن کند که سزای وی باشد، سزای تو نابکاری و سزای من آمرزگاری! (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ). بنده من! اگر زانک عذر خواهی، عذر از تو و عفو از من، جرم از تو و ستر از من، ضعف از تو و برّ از من، عجز از تو و لطف از من، جهد از تو و عون از من، قصد از تو و حلم از من. بنده من! چندان دارد که عذری بر زبان آری و هراسی در دل و قطره آب گرد دیده بگردانی، پس کار وامن گذار، بنده من! وعده که دادم راست کردن بر من، چراغ که افروختم روشن داشتن بر من، در که گشادم بار دادن بر من، اکنون که فرا گذاشتم در گذاشتن بر من، اکنون که به دعا فرمودم، نیوشیدن بر من اکنون که به سؤال فرمودم، بخشیدن بر من هر چه کردم، کردم، هر چه نکردم باقی بر من» [10]

وی به همین مضمون در جای دیگر اشاره دارد: [11]

«مرا خداوندی است که اگر گناه کنم نراند و نعمت باز نگیرد و اگر باز آیم بپذیرد و بنوازد و اگر روی به درگاه وی آرم نزدیک کند و اگر برگردم باز خواند و خشم نگیرد».

2. جایگاه حج

حج، بریدن از خلق و رویکردی به سوی حق است؛ سفر از خلق به حق و دور شدن از غیر خدا، انسان با رفتن به حج مزره‌ای از ملکوت می‌چشد. هر عبادتی مخصوص کاری است، اما حج تنها عبادتی است که تمام عبادت‌ها را در برمی‌گیرد. در حج نماز، استغفار و زهد معنا می‌شود. فلسفه اشک در حج نمودار می‌گردد. راز و نیاز با خدا، نجوا و همنشینی با او در کنار خانه‌اش به اوج می‌رسد. زائر چون ستاره‌ای درخشان در آسمان تاریکی‌ها می‌درخشد و نامش در دفتر خدا ثبت می‌شود. انسانی که به حج می‌رود، میهمان خداست و خدا از او میزبانی می‌کند.

حکمت عبودیت در حج به کمال می‌رسد؛ حج عفو گنهکاران است، حج آزمون انسان‌هاست، حج نشانه عظمت بی‌پایان الهی است، دین خدا با حج زنده است، تجدید خاطره با رسول خدا^۹، سرزمین وحی و اهل بیت عصمت در حج شکل می‌گیرد، حج ذکر خداست. حج بازار خداست و حاجی در این بازار با خدا معامله می‌کند و از او مزد می‌ستاند.

درباره ارزش، اهمیت و جایگاه حج مضامین گسترده و متنوعی وجود دارد که می‌توان به اهم آن‌ها اشاره کرد.

الف. وراثت بهشت

میراث حج، بهشت است و حج گزار جایگاهی جز بهشت عدن ندارد. رسول خدا^۹ فرمود:

«لَيْسَ لِلْحَجَّةِ الْمَبْرُورَةِ ثَوَابٌ إِلَّا الْجَنَّةُ».^[12]

پاداش حج نیکو، جز بهشت نیست.

همچنین فرمود:

«هر عمره تا عمره دیگر، کفاره (گناهان) میان آن دو می باشد و پاداش حج مقبول، بهشت است».^[13]

روزی پیامبر خدا^۹ نشسته بود و کاروان شتران حجاج از آن جا می گذشت. پیامبر^۹ به آن ها نگرست و فرمود:

«هیچ گامی بر نمی دارند مگر آن که برایشان حسنه نوشته می شود و هیچ گامی نمی گذارند، مگر آن که گناهی از

آنان محو می شود، و هرگاه اعمال حج خود را به پایان برند

به آنان گفته می شود: بنایی ساختید، پس ویرانش نکنید، گناهان گذشته شما بخشوده شد، برای آینده کار

نیک انجام دهید».^[14]

کسی که برای حج از خانه اش بیرون آید، با هر گامی که بر می دارد گناهانش می ریزد همان گونه که برگ از درخت می ریزد. آن گاه که وارد مدینه شد و به پیامبر^۹ سلام داد، فرشتگان به او سلام داده، با او مصافحه می کنند، زمانی که لبیک گفت، خدای سبحان حسنات بر او می پوشاند، خداوند به ناله ها و نیازهای بندگان مباحثات می کند و به فرشتگانش می گوید:

«آیا به بندگانم نمی نگرید که از راهی دور، ژولیده و غبارآلود نزد من آمده اند، پول ها خرج کرده اند و بدن هایشان را

به رنج افکنده اند؟ به عزت و جلالم سوگند بدکارانشان را به خاطر نیکوکارانشان خواهم بخشید و از گناهانشان

درمی گذرم، مانند روزی که از مادر زاده شده اند. در این هنگام منادی از دل

عرش ندا می کند: باز گردید، بخشوده شدید و کار خود از سر گیرید».^[15]

بنابراین حج خروج از عذاب و ورود به بهشت خداست، فردوس برین میراث حج است. امام صادق^۷ داستانی از

حضرت موسی^۷ نقل می فرماید:

«چون حضرت موسی^۷ حج گزارد، جبرئیل نازل شد. موسی به او گفت: ... کسی که با نیتی صادق و خرجی

پاک و حلال، این خانه را زیارت کند چه پاداشی دارد؟ جبرئیل به سوی خدا بازگشت. خداوند وحی فرمود که

به او بگو: او را در ملکوت اعلی، همراه پیامبران، صدیقان، شهیدان و صالحان قرار می دهم و اینان چه رفیقان و

همراهان خوبی اند».^[16]

ب. جهاد ضعیفان

اگر انسان ضعیف باشد یا در شرایط ضعف قرار گیرد، در این صورت جهاد بر او واجب نیست. خداوند جایگزینی

برای جهاد ضعیفا فراهم نموده که حج است. اما ضعیف کیست؟ امام صادق^۷ از قول پیامبر اکرم^۹ نقل می کند که ایشان

فرمود: «حج جهاد ضعیف است»^[17]، سپس امام صادق^۷ دست خویش را بر سینه‌اش گذارد و گفت: «ضعفا ما هستیم، ضعفا ما هستیم». بر این اساس مراد از ضعیف مقام عظمای ولایت است.

امام موسی بن جعفر^۷ فرمود: «حج، جهاد ضعیفاست و ضعیفا شیعیان ما هستند»^[18]. بنابراین منظور از ضعیفا یا ولایت است یا پیروان ولایت. در روزگاری که ائمه شیعه و شیعیان به ظاهر ضعیف بوده‌اند و حکومت در دست حاکمان جور و ستم بود، در این شرایط طبعاً جهادی واجب نبود، اما به جای آن جهادی توصیه شده است که به فرموده امام حسین^۷: «جَهَادٌ لَا شَوْكَةَ فِيهِ»^[19]؛ «جهاد بدون خار» باشد.

در حج تمامی معارف، اعتقادات و مناسک اسلامی ظهور می‌یابد، حج یکی از بهترین ابزارهای تبلیغی دین است که در آن می‌توان به خوبی به نشر معارف الهی و هدایت مردم پرداخت، تبیین حقایق دین راستین و ترویج احکام اسلامی براساس ولایت در حج امکان‌پذیر است. بنابراین در زمانی که ظلم و جور فراگیر باشد، حج، جهاد شیعه و ولایت‌مداران علوی قلمداد شده است. هر چند در برخی شرایط افضل از حج، مقام مردی است که در راه خدا جهاد کند تا به شهادت برسد.^[20]

ج. انفاق برای حج

حج گزاردن مخارجی دارد اما هزینه‌ای که انسان برای حج می‌پردازد، بسیار ارزشمند و گران‌بهاست. درهمی که انسان برای حج انفاق می‌کند، گاه معادل هزاران درهمی است که در راه حق پردازد. گاهی گفته می‌شود درهمی که انسان برای حج مصرف کند معادل هزار درهم است. در برخی از روایات امام صادق^۷ می‌فرماید:

«درهمی که حاجی برای حج پرداخت می‌کند، برابر هزاران هزار درهمی است که در راه خدا صرف شود»^[21] و گاهی یک درهم از بیست هزار درهم، برتر و بالاتر شمرده شده است.^[22] این امر حکایتی واضح از ارزش فراوان حج دارد. حج را با پول نمی‌توان سنجید و پول‌های فراوان مقابل یک حج بی‌رنگ می‌شود. به فرموده پیامبر^۹ اگر انسان به اندازه کوه ابوقیس طلا در اختیار داشته باشد و آن را در راه خدا صرف کند، هرگز به اندازه یک حج نمی‌شود^[23] زیرا اجر و جایگاه زائر خانه خدا از این‌ها برتر و بالاتر است.

هزینه‌ای که انسان برای حج در نظر می‌گیرد، چه پیش از موسم و چه در موسم و چه پس از آن، چون در راه حج مصرف می‌شود، ارزشی هزار برابر می‌یابد، کم آن، زیاد است تا چه رسد به زیاد آن. اگر به حداقل اکتفا کند، خداوند آن را افزایش داده، هزاران برابر کرده یا برای او ذخیره آخرت می‌کند و به عنوان انفاق فی سبیل الله در نظر می‌گیرد و یا در همین دنیا به او باز می‌گرداند.

به هر تقدیر باید دانست مسیری که انسان پول خود را هزینه می‌کند، اهمیت دارد. امکانات دو سمت و سو دارند؛ از یک نظر باید دید از کجا می‌آیند و چگونه حاصل می‌شوند، از این رو باید از راه حلال و خدایسند به دست آید؛ اما بعد دیگر، مصرف مال است. گاهی مال فراوان در مسیر نادرست مصرف می‌شود. چنین مالی ضایع شده و هیچ بازگشتی

ندارد؛ اما زمانی مالی هر چند اندک در مسیر خوب هزینه می‌شود که این مال ماندگار است و باعث افزایش ثروت انسان می‌شود، به تعبیری ثروت چیزی نیست که برای خود اندوخته‌ایم، ثروت آن است که برای خدا بخشیده‌ایم؛ زیرا ثروت دارایی ماست، داشته‌های انسان بخشش‌های اوست. اگر دیگران را در مال خود سهیم دانستیم و برای آنان حقی قائل شدیم و این حقوق را به صاحبانش رساندیم. ثروت ما فزونی خواهد یافت. از این‌روست که قرآن می‌فرماید: انفاق باعث افزایش مال انسان می‌شود.^[24]

این‌ها شرایط عادی است، حال اگر امکاناتی که انسان در اختیار دارد در مسیر اموری مثل حج صرف شود، این افزایش فزونی می‌گیرد و درهمی از آن معادل هزاران درهم می‌شود. یکی از اصحاب امام صادق^ع عقبه است. او می‌گوید: سدید صیرفی نزد من آمد و گفت: امام صادق^ع به تو سلام می‌رساند و می‌فرماید که چرا به حج نمی‌روی؟ گفتم: مال ندارم. گفت: امام فرمود: «قرض کن و به حج برو».^[25]

3. جایگاه حج گزار

زائر خانه خدا باریافته به درگاه الهی و میهمان خداست و به عنوان میهمان بر خدا وارد شده است. خداوند حج‌گزار را میزبانی می‌کند، او را در کنف حمایت خود گرفته، مسئولیتش را به عهده می‌گیرد. زائر در این میهمانی بر سفره گسترده الهی نشسته و با غذاهای آسمانی تغذیه می‌شود. میهمان، میزبان را می‌بیند و به دیدار او می‌رود. خداوند کرامت‌ها و هدایای خود را به او ارزانی می‌دارد؛ بهره میهمانی خدا بهشت است. تعابیر زیر را می‌توان برای حج گزار به کار برد:

الف. میهمان خدا (ضيف الله)

زائر بیت الله الحرام میهمان خدا می‌شود و خدا از او پذیرایی خواهد کرد. خداوند سبحان به آدم^ع چنین وحی نمود: «منم خدای صاحب بکه. اهل آن، همسایگان منند و زائرانش میهمانان من. آن‌را با آسمانیان و زمینیان آباد می‌کنم، گروه گروه، ژولیده و غبارآلود به زیارت آن می‌آیند و با تکبیر و لبیک‌گویی، به درگاه من می‌نالند. پس هر که به قصد زیارت آید و جز آن نیتی نداشته باشد، مرا دیدار کرده و او مهمان من است و بر من نازل شده و سزاوار است که با کرامت‌های خود به او هدیه دهم».^[26]

انسانی که به میهمانی می‌رود، طبعاً از قبل دعوتی از او شده است. آن‌گاه که به میهمانی می‌رود، خود را کاملاً برای ضیافت آماده می‌کند. در میهمانی معمولاً میزبان و عوامل او از میهمان پذیرایی می‌کنند و تا هنگامی که میهمان در خانه اوست، میزبان این مسئولیت را در حد کمال انجام می‌دهد. خداوند انسان‌ها را به این میهمانی فراخوانده است: (وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ اِلَيْهِ سَبِيْلًا...)^[27]. همچنین در فراخوانی عام فرمود: (وَاَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ...)^[28]

از سوی دیگر خداوند خانه خود را برای میهمانان آماده و پاکیزه کرده است: (أَنْ طَهَّرَا بَيْتِي لِبِلَاطِئِينَ...^[29]). خداوند، بیگانه را به این میهمانی راه نمی دهد. «در روز حج بزرگ از جانب خدا و پیامبرش به مردم اعلام شد که خدا و پیامبرش از مشرکان بیزارند».^[30] خدایسبحان منافع بیشمار را در حج قرار داده است^[31] تا حج گزار از تمامی آن ها بهره ببرد، حیوانات هم در این میهمانی آسوده اند؛ زیرا صید آن ها حرام است. پروردگار عالم زائران خانه اش را به عنوان میهمان خود پذیرفته و تحفه ها و هدایایی برای آن ها آماده ساخته است.

امیر مؤمنان^۷ برای انجام کاری وارد مکه شد، بادیه نشینی را دید که خود را به پرده های کعبه آویخته و با خدای خویش چنین می گوید: «ای صاحب خانه! خانه، خانه تو و میهمان، میهمان توسست. هر میهمانی در میهمانی اش بهره ای دارد، پس امشب بهره مرا آمرزش من قرار بده». حضرت علی^۷ خطاب به اصحابش فرمود: «خداوند بزرگوارتر از آن است که میهمان خود را رد کند».^[32]

امام صادق^۷ حاجی و نیز معتمر را مهمان خدا خواند و فرمود:

«زائری که به خانه خدا می رود تا به خانه اش بازگردد، میهمان خداست».^[33]

کسی که به میهمانی می رود معمولاً هنگام خداحافظی میزبان به او می گوید: باز هم بیا. دعوت مجدد خدا انسان را شائق می کند تا بار دیگر هم به دیدار او بشتابد؛ از این روست که ما هر سال از خدا طلب حج می کنیم و به او می گوییم:

«اللَّهُمَّ ارْزُقْنِي حَجَّ بَيْتِكَ الْحَرَامِ، فِي عَامِي هَذَا وَ فِي كُلِّ عَامٍ، مَا أَبْقَيْتَنِي فِي يُسْرِ مِنْكَ وَ عَافِيَةٍ وَ سَعَةِ رِزْقٍ، وَ لَا تُخْلِنِي مِنْ تِلْكَ الْمَوَاقِفِ الْكَرِيمَةِ، وَ الْمَشَاهِدِ الشَّرِيفَةِ...».^[34]

و جالب است که این دعا را در ماه مبارک رمضان می خوانیم؛ ماهی که در آن دعاها بیشتر مستجاب می شود.

ب. باریافته خدا (وفد الله)

پیامبر خدا^۹ باریافتگان الهی را سه دسته معرفی نمود؛^[35]

رزمندگان، حج گزاران و کسانی که عمره به جا می آورند. امام حسن^۷ فرمود:

«سه نفر در پناه خدایند... و مردی که برای حج و عمره بیرون آید و جز برای خدا بیرون نیامده باشد. او

باریافته خداست تا به خانواده اش بازگردد».^[36]

امام زین العابدین رساله ای به نام «رسالة الحقوق» دارد. ایشان در این رساله حق حج را این گونه بیان می دارند:

«وَحَقُّ الْحَجِّ أَنْ تَعْلَمَ أَنَّهُ وَفَادَةٌ إِلَى رَبِّكَ وَ فِرَارٌ إِلَيْهِ مِنْ ذُنُوبِكَ وَ فِيهِ قَبُولُ تَوْبَتِكَ وَ قَضَاءُ الْفَرَضِ الَّذِي أَوْجَبَهُ اللَّهُ تَعَالَى عَلَيْكَ».^[37]

حق حج آن است که بدانی حج، درآمدن به آستان الهی و گریز از گناهانت به سوی اوست و پذیرش توبه و ادای تکلیفی که خداوند بر تو واجب ساخته به واسطه آن است.

اگر حاجی باریافته خدا «وَفِدَالله» است، اگر چیزی از خدا بخواهد به او عطا می‌کند. اگر خدا را بخواند او پاسخش

می‌دهد، اگر شفاعت

کند، شفاعتش را می‌پذیرد و اگر سکوت کند و هیچ از خدا نخواهد، خداوند خود، ابتدا به بخشش می‌کند و در مقابل هر درهم هزار درهم به کسی که به درگاهش پناه آورده پاداش می‌دهد.^[38] خداوند بر خود حقی مقرر فرموده و آن این که زائر باریافته خود را تکریم کند، تحفه‌ها و هدایای خود را ارمغان او کند و محبت خود را از طریق مغفرت به او نشان دهد.^[39]

ج. در ضمان الهی (ضمان الله)

زوار خانه خدا در ضمانت خدا هستند؛ خداوند، آنان را در سفر و خانواده‌هایشان را در حضر ضمانت کرده است. در صورتی که حاجی باایمان به حج برود، خدا ضمانت او را کرده است؛ بدین صورت که اگر در سفر بمیرد، وارد بهشت می‌شود و اگر به خانه‌اش بازگردد، پس از رسیدن به خانواده تا گذشتن هفتاد شب خداوند گناهی بر او نمی‌نویسد.^[40] امام صادق^ع در تعبیری زیبا می‌فرماید:

«معنای این که حج‌گزار در ضمان الهی است، این است که خداوند جانشین او در خانواده‌اش می‌باشد و امور منزل او را تدبیر می‌نماید و حوادث را از آن خانه دفع می‌کند».^[41]

رسول خدا^ص نیز درباره ضمانت خدا برای حاجی فرمود:

«حج‌گزار چه در رفتن و چه در بازگشتن، در ضمانت خداست. پس اگر در سفرش به او رنج و خستگی برسد، به خاطر آن گناهانش آمرزیده می‌شود و در برابر هر گامی که برمی‌دارد، هزار درجه در بهشت بالا می‌رود و مقابل هر قطره بارانی که به او ببارد، پاداش یک شهید دارد».^[42]

امام صادق^ع به لحاظ اهمیت فراوان ضمانت الهی، در این باره فرمود:

«حج‌گزار و عمره‌گزار در ضمانت خدایند. اگر در راه رفتن به حج بمیرد، خداوند گناهانش را می‌آمرزد و اگر در حال احرام بمیرد، خداوند او را لبیک‌گوی بر می‌انگیزد و اگر در یکی از دو حرم بمیرد، خداوند او را در زمره ایمن‌شدگان محشور می‌کند و اگر در راه بازگشت بمیرد، خداوند همه گناهانش را می‌آمرزد».^[43]

ضمانت زائر یا معتمر بر خداست، بنابراین اگر عمرش باقی باشد، خداوند تا بازگشت به منزلش او را همراهی می‌کند، اجر او را هم می‌دهد و اگر از عمرش چیزی باقی نمانده باشد، خدای سبحان او را وارد بهشت می‌کند.

یکی دیگر از وجوه ضمانت الهی برای کسی که وارد حرم می‌شود، این است که خداوند دو فرشته خود را همراه او می‌کند تا طواف و سعی خود را درست انجام دهد. هرگاه به عرفه رسید، به او می‌گویند: خداوند از گذشته‌های تو

درگذشت، به فکر آینده‌ات باش تا گناه نکنی.^[44] خداوند ضمانت خود را تا بدان جا گسترش داده است که حفظ بار اثاثیه حاجی را نیز بر عهده گرفته است.^[45]

4. حکمت‌ها و آثار حج

حج حکمت‌ها و علت‌های فراوانی دارد. حج آثار و منافع بی‌شماری در پی دارد و قرآن به این حقیقت خبر داده است:

(وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ...) ^[46]

در میان مردم را به حج فراخوان تا، پیاده و سواره بر شتران لاغر از راه‌های دور به سوی تو آیند تا سودهایی را که برای آنان هست، بنگرند.

منافعی که در این آیه آمده است اختصاصی به آخرت ندارد و شامل منافع دنیوی هم می‌شود. فوایدی نظیر صحت بدن، رزق و مال فراوان، محفوظ ماندن در کنار مغفرت و بخشش خداوند، بهشت و نورانیت. تمامی این موارد منافع و آثاری است که حج دربردارد و برای انسان به ارمغان می‌آورد.

در تفاسیر، منافع به معنای عام آن لحاظ شده؛ یعنی هم تجارت دنیا مراد است که طلب روزی حلال باشد و هم ثواب و بهشت آخرت.^[47] در حج رحمت و مغفرت و برکات آسمانی نازل می‌شود. کسی که به مکّه آمده، از تمام برکات دنیوی، دینی و اخروی بهره‌مند می‌شود. به عبارت دیگر نکره بودن «منافع» افاده عموم می‌کند.^[48] کسی که اهل مال دنیا است، از حج منافع مادی برمی‌گیرد و آن‌که اهل عمل و طاعت است، از حج، شیرینی طاعت نصیب می‌شود و آن‌که اهل حال است، صفای باطنی دریافت می‌کند و اهل توحید رضای حق می‌خرد.^[49]

در این جا برخی از آثار و برکات حج ابراهیمی بیان می‌شود:

الف. تندرستی

یکی از آثار حج صحت و سلامت بدن است. خدا به انسان وعده داده که اگر به تمتع یا عمره برود، بدنی سالم خواهد داشت؛ پس حج، سلامت جسمانی هم به انسان می‌دهد. امام سجاد^۷ این مژده را داد که:

«حُجُّوا وَ اغْتَمِرُوا تَصِحَّ أَبْدَانُكُمْ».^[50]

حج و عمره به جای آوردن تا بدن‌هایتان سلامت باشد.

شاید یکی از ابعاد آن پیاده‌روی مستمر باشد. در حج، پیاده‌روی فراوان وجود دارد و از سوی دیگر می‌دانیم که یکی از بهترین ورزش‌ها پیاده‌روی است. همچنین هرگاه روح و روان انسان به سمت خلوص گراید، بدن از روح تبعیت می‌کند و سلامت خود را باز می‌یابد. به عبارت دیگر روح و جسم دو موجود جدا از یکدیگر نیستند؛ بلکه وجودی درهم‌تنیده‌اند و در یکدیگر تأثیر و تأثر متقابل دارند. هرگاه بدن سالم باشد، روح بهتر می‌تواند رابطه معنوی برقرار کند و اگر روح انسان ارتباطی عمیق با آسمان الوهیت داشته باشد، بر صحت و سلامت بدن و کالبد فیزیکی انسان تأثیر مستقیم دارد. از نکات جالب این که اگر کسی بکوشد تا حج خود را تکرار کند و به اصطلاح «مدمن الحج» باشد، خداوند هرگز او را مبتلا به «حمّی» نمی‌کند. به بیان دیگر او هرگز در آتش تب نمی‌سوزد.^[51]

ب. رزق فراوان

بخش مهمی از روایاتی که درباره آثار و حکمت‌های حج وارد شده، مربوط به نفی فقر و افزایش مال است. در این احادیث تعبیر متعددی وارد شده است نظیر: وسعت رزق، کفایت مؤنه اهل و عیال، کثرت مال، نفی فقر، غنا، نفی اعسار و نفی املاق. این همه، نشان از اهمیت فراوان تأثیر حج در تأمین نیازهای مادی و دنیوی انسان‌ها دارد. رسول خدا^۹ فرمود:

«حُجُّوا لَنْ تَفْتَقِرُوا».^[52]

حج گزاری تا هرگز نیازمند نشوید.

نکته جالب در این حدیث استفاده از تعبیر «لن» می‌باشد که دلالت بر نفی ابدی می‌کند. پیامبر اکرم^۹ در حدیثی دیگر به این واقعیت اشاره کرد و فرمود:

«حج و عمره فقر را می‌زدایند. همان‌گونه که کوره آهن‌گری زنگار آهن را می‌زداید».^[53]

این تشبیه نشان می‌دهد که فقر و ناداری همانند زنگارهای آهن است. اگر انسان بتواند زنگارزدایی کند، از لحاظ امکانات مادی هم بی‌نیاز خواهد شد. همان‌گونه که حج رفتن باعث بی‌نیازی مالی می‌شود، اگر کسی از حج تخلف کند، نتیجه‌ای جز فقر نخواهد داشت. به این حقیقت نبی اکرم^۹ اشاره فرمود:

«ای گروه مردم! حج خانه خدا را انجام دهید. پس هیچ خانواده‌ای وارد خانه خدا نمی‌شود، مگر آن که بی‌نیاز

می‌گردد و از حج گزاردن تخلف نمی‌کنند، مگر آن که تنگدست شوند».^[54]

اگر از معنای وسعت رزق و بی‌نیاز شدن سؤال شود، پاسخ این است که منظور تأمین مخارج زندگی است. امام

سجاد^۷ فرمود:

«حج و عمره به جای آرید تا تندرست باشید، روزی‌هایتان وسعت یابد و مخارج خانواده شما تأمین گردد».^[55]

روزی اسحاق بن عمار به امام صادق^۷ گفت: من نیت کرده‌ام که هر سال خودم یا کسی از خانواده‌ام با مال من به حج بروم و بر این کار مصمم و جدی هستم. امام^۷ او را این گونه بشارت داد: «اگر چنین کنی مژده باد که مالت زیاد خواهد شد».^[56]

راوی از امام صادق^۷ نقل می‌کند: «حج گزار هرگز گرفتار املاق نمی‌شود»^[57] می‌پرسد: معنای املاق چیست؟ امام در جواب می‌فرماید: «حاجی تنگدست، ورشکسته و فقیر نمی‌گردد».

از مجموع احادیث پیش به دست می‌آید که حج نافی فقر است و باعث کثرت مال می‌شود و حج وسعت روزی در پی دارد. این امر آزمودنی است و هر کس می‌تواند این واقعیت را در مورد خود و هر کس که به حج رفته به صورتی پیمایشی در نظر گیرد و نسبت به آن مطالعه کند. بهر تقدیر، حج با فقر مالی و مادی سازگار نیست و این حقیقتی آزمون‌پذیر است.

ج. شفاعت

خداوند به حج گزار مقام شفاعت می‌دهد. اگر کسی توفیق زیارت خانه خدا را پیدا کرد، در آخرت شفاعت دیگران را می‌تواند کند. این مژده را امام جعفر صادق^۷ داد:

«کسی که در عرفات وقوف کند، برای هر کس دعا کند اجابت می‌شود. حاجی شفاعتش برای فرزندان، اهل خانه‌اش و همسایگانش پذیرفته می‌شود».^[58]

شفاعت فقط در اختیار خداست، اگر کسی بخواهد به این مقام بزرگ دست یابد باید با اذن و اجازه خدا باشد؛ تنها شفاعت این دسته از انسان‌ها پذیرفته است.

(يَوْمَئِذٍ لَا تَنْفَعُ الشَّفَاعَةُ إِلَّا مَنْ أَذِنَ لَهُ الرَّحْمَنُ...)^[59]

در آن روز شفاعت هیچ کس سود نبخشد جز آن کس که خدای رحمان به او اذن داده.

خداوند مقام شفاعت را به بعضی از انسان‌ها داده است. انبیا و اولیا صاحبان شفاعت الهی‌اند، شهدا هم اجازه شفاعت دارند. از جمله کسانی که خداوند به او اجازه شفاعت داده زائر خانه خداست.

د. نور

یکی از ویژگی‌ها و آثاری که بر حج مترتب است، نورانیت حاجی است. زائر خانه خدا از منبع لایزال الهی یعنی بیت الله الحرام، نور دریافت می‌کند و آن را با خود همراه دارد، لذا حج برای حج گزار نورانیت در پی خواهد داشت. امام صادق^۷ فرمود:

«حج‌گزار دائماً همراه با نور حج است مادام که خود را با گناه نیالوده باشد».^[60]

خدای سبحان اصل و منبع نورانیت جهان هستی است. همچنین باطن آسمان‌ها و زمین و تمامی کائنات نوری است که از خدا دریافت می‌کنند. (اللَّهُ نُورُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ).^[61] و نیز خداوند، زمینی را که مظهر ماده و جسمانیت است با نور خود روشن نمود. (وَأَشْرَقْتُ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا)^[62]؛ بنابراین جهان هستی و به تعبیری عالم تکوین سراسر نورند.

عالم تشریع هم سرشار از نور است. تورات نور است، انجیل نور است، قرآن هم نور است^[63] و اساساً تمامی کتب آسمانی نورند و خداوند با نور، مسیر انسان را روشن و بنی‌آدم را هدایت می‌فرماید.

در میان انسان‌ها انبیاء نورند و به نورانیت دعوت می‌کنند. قرآن کریم شهدا را هم وجودهای نورانی می‌داند. (وَالشُّهَدَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ لَهُمْ أَجْرُهُمْ وَنُورُهُمْ...)^[64] مؤمنین نیز همراه با نورند و نور آن‌ها را همراهی می‌کند. (أَقْمِنْ شَرَحَ اللَّهُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ فَهُوَ عَلَى نُورٍ مِّنْ رَبِّهِ...)^[65]

نکته ظریفی که در این آیه وجود دارد این است که نفرمود «مع نور» یعنی با نورند بلکه فرمود «علی نور» یعنی بر نورند. ————— به ییـــــان دیگر ————— ر آن‌ها با نور می‌روند، با نور مسلط و سوارند. نور در اختیار آن‌هاست، نور مرکب آن‌هاست و نور رام ران آن‌هاست، آن‌ها با نور می‌روند، با نور می‌آیند، با نور می‌نشینند، با نور می‌گویند، با نور می‌شنوند و از همین روست که لحظه لحظه آن‌ها نور است و سلام، و از همین روست که ما به لحظات و انات این وجودهای نورانی سلام می‌دهیم. «السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقُومُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْعُدُ السَّلَامُ عَلَيْكَ حِينَ تَقْرَأُ وَ تَبَيِّنُ...». به هر تقدیر یکی از کسانی که نورانی بوده و نور در اختیار اوست زائر بیت الله است. حج گزار دائماً همراه نور خداست و مادام که مخالفت خدا نکند، نور از او زائل نمی‌شود.

حج آثار و منافع متعدد دیگری هم دارد که یکی از آن‌ها عمر طولانی است. کسی که از مکه باز گردد و تصمیم او بر این باشد که در سال‌های آینده هم به حج برود عمرش زیاد می‌شود و خداوند بر عمر او می‌افزاید.^[66] کسی که دوبار به حج برود همواره در خیر و برکت است.^[67] کسی که سه بار به حج برود هرگز تنگدستی به او نرسد.^[68] اگر کسی چهار بار به حج برود هرگز فشار قبر او را آزار ندهد.^[69] آن که پنج بار به حج برود هرگز خداوند عذابش نمی‌کند.^[70] کسی که ده بار به حج برود بدون محاسبه به بهشت می‌رود،^[71] هر کس بیست بار حج گزارد دوزخ را نخواهد دید و شهیق و زفیر آن‌را نخواهد شنید.^[72] اگر کسی چهل بار توفیق زیارت خانه خدا را داشته باشد به او گویند هر کس را که می‌خواهی شفاعت کن و دری از درهای بهشت به روی او گشوده می‌شود و او کسانی را که شفاعتشان کرده از آن در وارد می‌شوند.^[73] هر کس پنجاه حج گزارد خداوند در بهشت شهری با صد هزار قصر برای او می‌سازد که در هر قصری یک حوری و هزار همسر برای او قرار می‌دهد^[74] و اگر کسی بیش از پنجاه بار حج خانه خدا کند همچون کسی است

که با پیامبر^۹ و اوصیانش حج گزارده است، خداوند او را وارد بهشت خودش می کند که نه چشمی آن را دیده و نه مخلوقی از آن آگاه است.^[75]

از سویی دیگر اگر کسی ترک حج کند آثار منفی بی شماری در انتظار اوست که به سه نمونه از آن اشاره می شود؛ یکی این که اگر کسی اراده حج کند و کاری از کارهای دنیا او را مشغول به خود کند به گونه ای که مانع حج او شود، رسول خدا^۹ فرمود:

«در این صورت کارش و حاجتش انجام نمی شود تا حاجیان را بعد از بازگشت ببیند».^[76]

دیگر این که اگر کسی بنای حج داشت و به دلیل دنیوی آن را به تأخیر انداخت، امام صادق^۷ می فرماید:

«خداوند او را به مصیبتی گرفتار می کند و این مصیبت غیر از آن چیزی است که در آخرت برای او ذخیره شده».^[77]

چنان که در روایتی می خوانیم کسی که توان حج دارد ولی پنج سال آن را به تأخیر بیندازد خداوند او را محروم قرار می دهد.^[78]

خلاصه درس

حج در لغت به معنای قصد آمده است. حج بیت الله الحرام یعنی قصد خانه خدا را داشتن برای انجام مناسک و حاج^۱ به معنای کسی است که مقصد و مقصودش زیارت خانه خدا باشد.

کعبه دو قسم است؛ کعبه صوری و کعبه معنوی. آن که به دنبال صورت کعبه است، از رسیدن به باطن حج محروم است. به این گونه حج، «حج آفاقی» می توان گفت. اما اگر مقصد حج، کعبه معنوی و بیت واقعی و حقیقی بود، «حج انفسی» حاصل شده است.

از منظر عرفانی، حج دو گونه است: یکی «حج غیبت» و دیگری «حج حضور».

حج تنها عبادتی است که تمام عبادت ها را در برمی گیرد. حکمت عبودیت در حج به کمال می رسد؛ حج عفو گنهکاران است، حج آزمون انسان هاست حج جهاد ضعف است، حج لبیک گفتن به دعوت ابراهیم خلیل^۷ است و حج دیدار خداست. درباره ارزش، اهمیت و جایگاه حج مضامین گسترده و متنوعی وجود دارد که می توان به اهم آنها اشاره کرد: الف) وراثت بهشت؛ ب) جهاد ضعیفان؛ ج) انفاق برای حج.

زائر خانه خدا باریافته به درگاه الهی و میهمان خداست و به عنوان میهمان بر خدا وارد شده است.

تعبیر زیر را می توان برای حج گزار به کار برد: الف) میهمان خدا (ضیف الله)؛ ب) باریافته خدا (وفد الله)؛ ج) در ضمان الهی (ضمان الله).

حج آثار و منافع بی شماری در پی دارد و قرآن به این حقیقت خبر داده است:

(وَأَذِّنْ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَأْتُوكَ رِجَالًا وَعَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ
كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ * لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ...)

در میان مردم را به حج فراخوان تا، پیاده و سواره بر شتران لاغر از راههای دور به سوی تو آیند تا سودهایی را
که برای آنان هست، بنگرند.

برخی از آثار و برکات حج ابراهیمی عبارتند از: الف) تندرستی؛
ب) رزق فراوان؛ ج) شفاعت؛ د) نور.

خودآزمایی

1. معنای حج و انواع آن را بیان نمایید.
2. جایگاه حج را با ذکر مواردی که نشان‌دهنده اهمیت آن می‌باشد، توضیح دهید.
3. تعابیر به کار رفته در ارتباط با جایگاه حج گزار را نام برده و توضیح دهید.
4. آثار و برکات حج را نام برده و هر یک را شرح دهید.

درس دوم

اسرار عرفانی کعبه

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود پس از مطالعه این درس:

- با اقوالی که بیان‌کننده شروع ساخت کعبه است آشنا شویم.

- نام‌هایی که برای خانه خدا بیان شده و دلایل این نامگذاری‌ها را بدانیم.

- اسرار عرفانی کعبه را بدانیم.

درآمد

در این درس درباره شروع ساختن کعبه، اسرار نام‌های کعبه و اسرار عرفانی کعبه توضیحاتی ارائه می‌گردد. کعبه، مقدس‌ترین و با احترام‌ترین خانه‌های روی زمین است. خانه کعبه نخستین و برترین نقطه خاکداند طبیعت است، کعبه در جایگاهی بسیار مقدس قرار دارد و خداوند به آن نظر و عنایتی ویژه داشته و دارد. خداوند از هر چیز یکی را به عنوان بهترین برمی‌گزیند. او از زمین، کعبه را برگزید، هیچ منزلی روی زمین محبوب‌تر و عزیزتر از کعبه نیست، پس هتک حرمت آن جایز نبوده، بیرون راندن کسی که به آنجا پناه برده هم جایز نمی‌باشد. کعبه ستون دین و بنیاد بقای شریعت محمدی است، چنانکه امام صادق^۷ فرمود:

«لَا يَزَالُ الدِّينُ قَائِمًا مَا قَامَتِ الْكَعْبَةُ».^[79]

مادامی که کعبه پابرجاست دین پایدار خواهد بود.

اولین سؤالی که مطرح است این که ساختن کعبه از چه زمانی آغاز شد؟

1. شروع ساختن کعبه

درباره آغاز ساختن خانه خدا احادیث متعددی وارد شده و در این زمینه بهگونه‌های مختلف مطالبی مطرح شده است. پیامبر خدا^۹ فرمود:

«خداوند جبرئیل را نزد آدم و حوا فرستاد و به آن دو فرمود: برای من خانه‌ای بسازید. جبرئیل برایشان نقشه کشید. آدم حفر می‌کرد و حوا (خاک را) منتقل می‌کرد تا به آب رسید. از زیر آن چنین ندا آمد: بس است ای آدم، پس چون خانه را ساختند، خداوند به او وحی فرمود که بر گرد آن طواف کند و به او گفته شد: تو اولین پیامبری و این، اولین خانه است، سپس قرن‌ها گذشت تا آنکه حضرت نوح آن را دید بعد قرن‌ها گذشت تا آنکه حضرت ابراهیم، پایه‌های آن را برافراشت».^[80]

در روایت پیش گفته، ساختن کعبه به آدم^۷ نسبت داده شده است. خانه خدا را آدم^۷ بهعنوان اولین پیامبر خدا حفر کرد و در آنجا خانه‌ای بنا نمود؛ این خانه معادل خانه‌ای است در عرش خدا که توسط فرشتگان ساخته شد، اما در بعضی احادیث آمده است که ابراهیم^۷ کعبه را بنا کرد. امام باقر^۷ می‌فرماید:

«خداوند به فرشتگان فرمان داد که در زمین برای او خانه‌ای بسازند تا هر که از فرزندان آدم گناه کند، بر گرد آن طواف نماید - آن گونه که فرشتگان عرش خدا را طواف می‌کنند - تا از آنان خشنود شود همچنان که از فرشتگان راضی شد. پس در محل کعبه خانه‌ای ساختند که زمان توفان بالا برده شد که اکنون در آسمان چهارم است. هر روز هفتاد هزار فرشته بر گرد آن طواف می‌کنند و هرگز بهسوی آن بر نمی‌گردند. حضرت ابراهیم^۷ بر پایه همان، کعبه را بنا نهاد».^[81]

درباره زمان بنای کعبه دو قول پیدا شد: برخی معتقدند که کعبه را حضرت ابراهیم^۷ ساخت و پیش از آن خانه‌ای به نام کعبه وجود نداشت، بعضی دیگر هم بر این باورند که خانه خدا قبل از ابراهیم^۷ ساخته شده بود و نخستین سازنده کعبه، آدم^۷ است. می‌توان میان این دو قول جمع نمود: کعبه نخستین بار توسط آدم^۷ و به امر خدا بنا شد، اما بر اثر حادثه‌ای از بین رفت، پس از آن با راهنمایی خدا و بهدست ابراهیم^۷ این بنا تجدید شد. لذا ابراهیم^۷ در بنای کعبه و آداب و مناسک آن نقشی عظیم دارد. تعبیر دقیق قرآن هم شاهی بر این مدعاست:

(وَإِذْ بَوَّأْنَا لِإِبْرَاهِيمَ مَكَانَ الْبَيْتِ)^[82]

و مکان خانه را برای ابراهیم آشکار کردیم.

نکته جالب و ظریفی که بدان تصریح شده است، علت سیاهی جایگاه کعبه است در حالیکه براساس احادیث جایگاه کعبه از کف‌های روی آب ساخته شده که طبعاً باید سفید باشد، علت تغییر رنگ جایگاه کعبه و اطراف آن گناهان بشر و پیش از همه کشتن فرزند آدم بود.

حاصل آنکه خانه خدا به امر خدا ساخته شد، جبرئیل آن را طراحی کرد، اولین پیامبر خدا و ابلاتیاء در ساختن آن دخالت داشتند، کعبه در برابر خانه خدا در عرش است، کعبه وسیله استغفار بنی آدم است، فرشتگان در ساختن کعبه

نظارت داشتند، کعبه قطعه‌ای از بهشت است و هر کس به بهشت نظر کند، گناهانش آمرزیده می‌شود، نوح^۷ با کشتی خود چهل روز به دور کعبه گشت تا سرانجام در وادی جودی سکنا گزید.^[83] کعبه بعد از پیدایش در دوره‌های مختلف تاریخی تحولات و تطورات فراوانی به خود دید. کعبه در دوره انبیای پیشین، در عهد جاهلیت، در دوره پیامبر^۹، در عصر خلفا و نیز دوره‌های بعدی تا به امروز ادامه حیات داده است. در این زمینه، کتب تاریخی مباحث مبسوطی را مطرح کرده‌اند.^[84]

2. اسرار نام‌های کعبه

نام‌های کعبه هم در قرآن و هم در احادیث ذکر شده است و اسرار فراوانی ذیل آن‌ها وجود دارد. در قرآن از خانه خدا بیست بار و جمعاً در شانزده آیه یاد شده است، بدین صورت که واژه «کعبه» دو بار، واژه «البیت» هفت بار، واژه «بیت» یک بار، واژه «بیت‌الحرام» دو بار، واژه «بیت‌العتیق» دو بار، واژه «بیت‌المحرم» یکبار، واژه «بیتی» دو بار، «بکه» یکبار، «مسجدالحرام» یکبار و «بیت‌المعمور» هم یکبار به کار برده شده است. شایان ذکر است که در تفاسیر و بعضی احادیث، نکاتی در باب اسرار برخی نام‌های کعبه به چشم می‌خورد که مناسب است به آن‌ها اشاره شود.

الف. کعبه

عنوان کعبه در دو جای قرآن به کار رفته است که عبارتند از: (جَعَلَ اللَّهُ الْكَعْبَةَ الْبَيْتَ الْحَرَامَ قِيَاماً لِلنَّاسِ)^[85]؛ و دیگری: (هَدِياً بِالْغِ الْكَعْبَةَ)^[86]؛ درباره علت این نام‌گذاری چند قول مطرح است:

1. سطح مقطع کعبه تقریباً به‌صورت مربع است و در زبان عربی معمولاً به خانه‌های چهارگوش و مربع، کعبه اطلاق می‌شود. امام صادق^۷ می‌فرماید:

«کعبه را از آن جهت کعبه نام نهاده‌اند که چهارگوش است. علت چهارگوش بودنش نیز آن است که در مقابل

بیت‌المعمور است که آن هم چهارگوش است. بیت‌المعمور چهارگوش شده، چون در برابر عرش است که آن هم چهارگوش است. عرش چهارگوش شده چون کلماتی که اسلام بر آن‌ها استوار است چهار کلمه است:

سبحانالله، الحمد لله، لا إله إلا الله و الله اکبر».^[87]

بنابراین چهارگوش بودن کعبه بدین دلیل است که عرش خدا چهارگوشه دارد و هر گوشه‌ای بر اسمی از نام‌های

الهی استوار شده است.

این نام‌ها یا به عبارت دیگر تسبیح، تحمید، تهلیل و تکبیر ارکان اسماء الاهی، اسماء محیط و امهات اسماء محسوب می‌شوند و تحت اسماء جمال و جلال می‌گنجند. از آن‌جا که این اسماء چهارگانه بر اسماء دیگر الاهی احاطه و هیمنه دارند، طبعاً کعبه هم احاطه بر زمین خواهد داشت.

2. در زبان عربی به وسط هر چیز، کعبه می‌گویند. از آن‌جا که خانه خدا و بیت الله الحرام در وسط دنیا قرار گرفته است، به آن کعبه می‌گویند. گروهی از یهود نزد پیامبر ۹ آمدند و درباره بعضی مسائل از ایشان سؤالاتی پرسیدند. یکی از آن‌ها پرسید: چرا به کعبه، کعبه می‌گویند؟ پیامبر ۹ فرمود:

«لَأَنَّهَا وَسْطُ الدُّنْيَا».^[88]

زیرا کعبه در وسط دنیا قرار گرفته است.

مسأله دحوالأرض مؤیدی بر این سخن است؛ زیرا که زمین از کعبه انبساط و گسترش یافت. بر این اساس کعبه مرکزیت داشته، اساس و پایه این کره خاکی است، از این رو مادامی که کعبه باقی است، زمین و دنیا هم وجود دارد، یعنی پیدایش دنیا از کعبه است و پایداری و بقای آن هم وابسته به اوست.

3. یکی دیگر از معانی کعبه ارتفاع و بلندی از سطح زمین است. به هر چیزی که دارای ارتفاع از سطح زمین باشد کعبه می‌گویند. کعبه دارای دو گونه بلندی است: ظاهری و معنوی. هم بهلحاظ ظاهر بنای کعبه از سطح زمین ارتفاع دارد، هم بهلحاظ شرافت و عظمتی که نزد خدا دارد، رفعت و بلندای معنوی دارد. احتمالاً به همین دلیل است که ساختن بنایی بلندتر از خانه کعبه مجاز نیست.^[89]

ب. عتیق

عنوان «عتیق» در قرآن در دو مورد ذکر شده است: یکی در باب طواف خانه خداست: (وَ لِيَطُوفُوا بِالْبَيْتِ الْعَتِيقِ)^[90]؛ و دیگری درباره جایگاه قربانی‌ها می‌باشد: (ثُمَّ مَجِلُّهَا إِلَى الْبَيْتِ الْعَتِيقِ).^[91]

در زمینه علت این نامگذاری وجوه مختلفی بیان شده است که عبارتند از:

1. آزاد؛ در احادیث بیان‌های مختلفی درباره آزادی کعبه ذکر شده است؛ از جمله این‌که:

- آزاد از مالکیت مردم. هر خانه‌ای که در زمین ساخته شود، مالکی از انسان‌ها دارد، مگر خانه خدا که مالک آن فقط خداست. ابو حمزه ثمالی می‌گوید: در مسجدالحرام بودم و به امام ۷ عرض کردم که خداوند چرا این خانه را عتیق نامید؟ امام ۷ فرمود:

«إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ بَيْتٍ وَضَعَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ إِلَّا لَهُ رَبٌّ وَ سَكَّانٌ يَسْكُونُهُ غَيْرَ هَذَا الْبَيْتِ فَإِنَّهُ لَا رَبَّ لَهُ إِلَّا اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ وَ هُوَ الْحُرُّ...».^[92]

هیچ خانه‌ای نیست که خدا بر روی زمین قرار داده مگر آنکه صاحب و ساکنانی دارد، جز این خانه که جز خدای متعال، صاحبی ندارد و آزاد است.

امام باقر^۷ با بیانی روشن‌تر به همین مضمون اشاره دارد:

«کعبه خانه‌ای است که آزاد از مردم بوده و هیچ کس مالک آن نیست».^[93]

بنابراین تنها خانه‌ای که روی زمین مدعی از سوی انسان‌ها ندارد کعبه است. کعبه خانه‌ای است که مالکی جز خدا ندارد، انتسابی جز به او ندارد و هیچ انسانی حقی بر این خانه ندارد. کعبه، خانه خداست. لذا ادعای مالکیت کعبه چه با صراحت، چه تلویحی و چه آشکارا، چه پنهانی و از سوی هر کسی که باشد، مردود است.

- آزاد از غرق و توفان نوح: خداوند در داستان نوح^۷ تمام زمین را غرق آب کرد، لذا هر چیز که در زمین بود غرق شد مگر بیت که خداوند آن را از زمین بالا برد تا غرق نشود. از آن روست که به کعبه عتیق گفته‌اند؛ چرا که از غرق شدن رهایی یافت. امام صادق^۷ فرمود:

«خداوند در ماجرای نوح، همه زمین را زیر آب برد جز خانه خدا را، آن روز این خانه «عتیق» نام نهاده شد،

چون که آن روز از غرق شدن رها شد».^[94]

لذا خانه خدا از غرق شدن و توفان نوح رهایی یافت.

- آزادی از جهنم: در بعضی از تفاسیر^[95] به این نکته اشاره شده است که اگر کسی خانه خدا را در دنیا زیارت کند و زائر بیت‌الله الحرام باشد، خداوند او را از جهنم نجات می‌دهد و برائت از جهنم هدیه او خواهد بود، پس کعبه باعث برائت از آتش جهنم می‌باشد و به همین دلیل به آن بیت‌العتیق گفته‌اند.

2. قدیم و کهن: از جمله معانی عتیق، کهن و قدیمی است، همین مضمون در روایات هم آمده است.

امام باقر^۷ در مسجدالحرام نشسته بودند. از ایشان درباره بیت عتیق سؤال شد، امام^۷ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَهُ قَبْلَ الْأَرْضِ ثُمَّ خَلَقَ الْأَرْضَ مِنْ بَعْدِهِ

فَدَخَاَهَا مِنْ تَحْتِهِ».^[96]

خداوند کعبه را قبل از خلقت زمین آفرید، سپس به آفرینش زمین پرداخت و زمین را از زیر آن گستراند.

ج. بگه

این عنوان از قرآن گرفته شده است. در یک آیه واژه «بگه» با ویژگی‌های خاصی بیان شده است:

(إِنَّ أَوَّلَ بَيْتٍ وُضِعَ لِلنَّاسِ لَلَّذِي بِبَكَّةَ مُبَارَكًا)

نخستین خانه‌ای که برای مردم بنا شده، همان است که در مکه است.

درباره بکه احتمالات مختلفی است که در مباحث پیشین به آن‌ها اشاره شده است. یکی از احتمالات این است که بکه نامی برای کعبه است.

عبدالله بن سنان از امام صادق^۷ درباره این نامگذاری سؤال می‌کند، امام^۷ می‌فرماید: «زیرا مردم در اطراف آن و درون آن می‌گریند».^[98] لذا از این که خانه خدا پیوندی با اشک و آه دارد و از برکات و خیراتی که برای انسان به ارمغان می‌آورد، وسیله هدایت بشر است. خانه‌ای با جایگاه کعبه می‌تواند هادی بشر باشد، دست او را تا وصول به مقصود بگیرد و او را راهنمایی کند. این مهم با تضرع، راز و نیاز با خدا و اشک و آه امکان‌پذیر است.

3. اسرار عرفانی کعبه

جهان هستی از مبدأ واحدی آفریده شد. تنزل و تجلی وجود از واحد است، لذا مبدأ جهان هستی امر واحدی است که عالم را براساس اراده حبی خود آفرید:

«كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفَ».

من گنج پنهانی بودم، خواستم تا شناخته شوم، پس جهان را آفریدم تا شناخته شوم.
بنابراین خداوند از روی حب و عشق، هستی را خلق نمود. این همان عشق نخستین است که سرآغاز تجلی بود. بهقول حافظ:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

جلوه‌ای کرد رخت دید ملک عشق نداشت عین آتش شد از این غیرت و بر آدم زد

عشق نخستین خدا به ماسوا سرمنشأ پیدایش عشقی دیگر شد و آن عشق ماسوا برای رجوع به اوست. عشق اول در قوس نزول است و عشق دوم در قوس صعود، عشق اول منشأ خلقت است و عشق دوم باعث رجوع خلقت، عشق اول می‌آفریند، عشق دوم می‌برد و دایره هستی را کامل می‌کند: (إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ).^[99]
جهان به سمت واحد پیش می‌رود، تاریخ و عالم هستی هدفمند است، هدف و غایت عالم و تاریخ به سمت خداست، لذا حرکت گیتی وحدت‌گراست، یعنی همه‌چیز از جمله انسان بهسوی عالم وحدت پیش می‌رود و در حال شدن هستند (وَالَيْهِ الْمَصِيرُ)^[100]؛ در یک کلام جهان و انسان سمت و سویی توحیدی دارند، بر ایناساس لازم است توحید در عالم خودنمایی کند. اولین مظهر توحید روی زمین کعبه است. کعبه تنها قبله گاه عاشقان خداست. کعبه خانه خدای واحد است و کعبه تجلی گاه توحید در دنیاست. هر وجودی سَری دارد کعبه هم سراسر سراسر است و اسرار الهی را درون خود جای داده است. بی‌جهت نیست که کعبه خانه خدا روی زمین است.

از آیات و احادیث به صورت مجموعی به دست می آید که خانه خدا دو گونه اوصاف دارد: اوصاف جلال و اوصاف جمال. گاهی کعبه انسانی را نابود می کند، گاهی وسیله بخشش و مغفرت می شود، گاهی خانه خدا اجازه نزدیکی به خود را به انسانی نمی دهد و گاهی نگاه به او عبادت و نیکی است. کعبه از یک طرف گنهکاری را مسخ می کند و از سوی دیگر بنده خاشع را در آغوش می گیرد. خانه خدا با یک نگاه سپاه ابرهه را از پای درمی آورد و با نگاه دیگر تمام زائرین خود را شفاعت می کند. بیت الله الحرام تجلی گاه جلال و جمال الهی است و خداوند خودش را با کعبه به انسانها نشان می دهد. برایناساس اسرار عرفانی کعبه به دو بخش تقسیم می شوند:

الف. شکوه و عظمت کعبه

خدا عظیم است و باشکوه و او عظمت و جلال خود را در خانه اش در چند چیز نشان داده است:

مسخ گنهکار

اگر کسی نزد کعبه گناهی انجام دهد، ممکن است کعبه چنان او را ادب کند که باعث مسخ انسان شود. این حادثه در تاریخ رخ داده است، در زمان جاهلیت عربها بت پرست بودند. در این میان نام دو بت معروف تر بود: یکی بهنام «اساف» که بت قریش بود و دیگری بهنام «نائله» که آن را میان صفا و مروه برای پرستش قرار داده بودند. قریش آن دو را می پرستیدند. این دو بت شباهت زیادی به انسان داشتند. از حضرت علی^۷ در اینباره سؤال شد، امام فرمود:

«آن دو جوانی زیبا بودند، اساف پسر و نائله دختر بود. زمانی با هم برای طواف کعبه رفتند، در آن جا خلوتی یافتند و گناهی مرتکب شدند. خداوند آن دو را مسخ نمود».^[101]

حدیث دیگری از امام صادق^۷ است:

«زنی مشغول طواف بود، مردی پشت سر او قرار گرفت آن مرد به گناه، دست زن را گرفت. در این حال دست او به دست زن گره خود به گونه ای که جدا نمی شد. آن دو را نزد حاکم بردند، فقها آمدند، صحنه را دیدند و فتوا به قطع دست دادند. در آن جا یکی از نوادگان پیامبر^۹ حضور داشت گفت: بهتر است از حسین بن علی⁷ استمداد جوییم. شب همه نزد او حاضر شدند و از او کمک خواستند، امام⁷ رو به قبله شد، مکث طولانی نمود و از خدا خواست تا این که دست آنها از هم جدا شد».^[102]

کشتن بی ادب

اگر کسی از روی تعمد و عناد کعبه را آلوده و نجس کند، اعدام خواهد شد و کسی که مسجدالحرام را عمداً نجس کند، محکوم ضرب شدید است. ایصباح کنانی می گوید:

از امام جعفر صادق^۷ پرسیدم: نظر شما درباره کسی که مسجدالحرام را عمداً نجس کند چیست؟ امام^۷ فرمود: «سر او را شدیداً می زنند». سپس پرسید: کسی که کعبه را عمداً نجس کند چگونه است؟ امام^۷ فرمود: «کشته می شود».^[103]

این یک حکم فقهی است که در هیچ جای دیگری نظیر ندارد، ولی نشان از واقعیتی دارد. این واقعیت چیزی جز شکوه و عظمت و جلال الهی نیست که در کعبه به ظهور رسیده است. خداوند نسبت به خانه اش حساس است و بی ادبی به آن را به هیچ وجه تحمل نمی کند.

حکم مشابه دیگری هم وجود دارد؛ مشرک از آن جا که نجس است، حق نزدیک شدن به خانه خدا را ندارد، طواف برای او جایز نیست، علت آن آیه برائت است. خداوند و رسول او از مشرکین برائت جسته اند،^[104] لذا حق نزدیک شدن به خانه خدا را ندارند. از سوی دیگر طواف خانه خدا به صورت برهنه حرام است.^[105]

ب. فضل و رحمت

کعبه مظهر رحمت خداست. جمال و کرم الهی در خانه خدا نمودار است. این بُعد کعبه، نمود و ظهور بیشتری دارد و در دین نسبت به آن بیشتر توجه شده است. کعبه انسان ها را شفاعت می کند، کعبه اولین عبادتگاه روی زمین است، خانه خدا، کریم ترین خانه های دنیاست، خداوند به وسیله کعبه بندگانش را به بندگی فراخواند، کعبه وسیله بخشش گنهکاران است، کسی که به کعبه نگاه کند به بهشت خیره شده است و کعبه خیمه ای از نور الهی است که زمین را روشن کرده است: (وَ أَشْرَقَتْ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا).^[106]

برگزیده خدا

خداوند از زمین خودش خانه خودش را برای خودش برگزید. امام جعفر صادق^۷ می فرماید: «خداوند سه چیز را محترم شمرده است به گونه ای که هیچ چیز مانند آن نیست؛ یکی کتاب، دیگری عترت و سومی بیت اوست که راضی نیست احدی به غیر آن توجه کند».^[107] خداوند اهل انتخاب است. اگر به آیات قرآن کریم رجوع کنیم می بینیم که خداوند از طبیعت، چیزهایی را مثل آسمان ها، زمین و آب را برگزیده است. همچنین از گیاهان و درختان اموری نظیر زیتون، انجیر و خرما را و از میان حیوانات به جانورانی مثل مورچه، زنبور عسل و شتر اشاراتی دارد. اما مهم ترین گزینش خدا، انسان است. پروردگار عالم از میان تمام مخلوقات و کائنات، انسان را برگزید و همه چیز را مسخر او نمود و همه چیز را برای انسان آفرید. این انتخاب اول خداست و از این روست که انسان ها لیاقت پیدا کردند تا مخاطب خدا باشند: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ).

خداوند از میان انسان ها دست به انتخاب دومی زد و آن ها مؤمنان هستند. مؤمنین مخاطبین خاص خدایند: (يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا)؛ خداوند از میان انسان های مؤمن برگزیدگان دیگری هم دارد:

(إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَنُوحًا وَآلَ إِبْرَاهِيمَ وَآلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ)^[108]

خداوند آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان برتری داد.

اما خداوند انتخاب چهارمی هم دارد: او از میان انبیاء، رسول خاتم^۹ را برای خودش برگزید و از اینرو او را ملقب به «مصطفی» نمود. حاصل آن که خدای سبحان از انسان‌ها مصطفی را و از زمین کعبه را برگزید.

آمزش گناهان

یکی از اسرار عرفانی خانه خدا این است که کعبه جایگاه مغفرت است. خانه خدا گناهان انسان را پاک می‌کند و بشر را به سر منزل مقصود نزدیک می‌سازد. گناه ربط و نسبتی با شیطان دارد. شیاطین رهنمان حقیقت‌اند، آن‌ها لحظه‌به‌لحظه سر راه هدایت انسان کمین می‌کنند و برای او موانعی فراهم می‌کنند. اگر شهوت بر انسان غالب شد و گناه یا خطایی رخ داد، خداوند برای آن تمهید فراهم نموده است؛ تمهید خدا خانه خداست، چنان که این امر را نخستین بار به آدم^۷ نشان داد. توبه آدم در جوار خانه خدا پذیرفته شد.

وقتی حضرت آدم^۷ مرتکب خطا شد و خداوند او را به زمین فرستاد حضرت آدم^۷ بهسوی خانه کعبه رفت و همانطور که دیده بود ملائکه دور عرش طواف می‌کنند، او نیز هفت مرتبه پیرامون خانه کعبه طواف نمود، سپس نزد مستجار توقف نمود و فریاد زد «رَبِّ اغْفِرْ لِي»، در پاسخ ندا آمد: «يَا آدَمُ قَدْ غَفَرَ اللَّهُ لَكَ».

و حضرت آدم^۷ فرمود: «يَا رَبِّ وَ لِدُرِّيَّتِي».

در پاسخ ندا آمد:

«يَا آدَمُ مَنْ بَاءَ بِذَنْبِهِ مِنْ ذُرِّيَّتِكَ حَيْثُ بُؤْتَ أَنْتَ بِذَنْبِكَ هُنَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ».^[109]

ای آدم! هر فردی از فرزندان تو در خانه کعبه با اعتراف به گناهش بهسوی خدا برگردد، خداوند او را می‌بخشد.

مصافحه با خدا

کعبه دست خدا روی زمین خداست و خدا با آن با بندگان مصافحه می‌کند، چنانکه بندگان او هم با کعبه دست به دست خدا می‌دهند و با او مصافحه می‌کنند. این، مضمون حدیثی است که از امام صادق^۷ نقل شده است: «إِنَّهُ يَمِينُ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ يُصَافِحُ بِهَا خَلْقَهُ».^[110] دست دادن با خدا دو گونه است؛ گاهی انسان به خدا دست می‌دهد و گاهی خدا با بنده‌ای مصافحه می‌کند. قصه کعبه چنان رفعت و منزلتی دارد که وسیله‌ای است برای دست دادن خدا با بندگان.

پیداست که از این مصافحه و دست خدا، قرب و انس مراد است. ارتباط بنده با خدا ممکن است با حجاب‌های متعددی همراه باشد، اما در شرایطی از حجاب‌ها کاسته و قرب انسان با خدا بیشتر می‌شود. کعبه انسان را به خدا نزدیک می‌کند و کعبه محل قرب و انس به آسمان و خداست.

هوس را سوی قربانگاه بردند هوا را در کف مسلخ سپردند

شنیدم از خدا لبیک لبیک به شادی دست رحمت را فشردند

در حدیث می‌خوانیم که مستحب است انسان به دیدار حاجی برود و با او مصافحه کند، زیرا مصافحه با او مصافحه با حجرالاسود و کعبه است.^[111] سرّ این عمل مستحبی آن است که حاجی با کعبه - که دست خداست - مصافحه کرده و مصافحه با او مصافحه با خداست. داستان مصافحه با کعبه و خدای کعبه، اشاره به انس و دلدادگی با او دارد. خدا به بنده‌اش نزدیک است و بنده‌اش را به جوار خود فرا می‌خواند:

(وَإِذَا سَأَلَكَ عِبَادِي عَنِّي فَإِنِّي قَرِيبٌ أُجِيبُ دَعْوَةَ الدَّاعِ إِذَا دَعَانِ فَلْيَسْتَجِيبُوا لِي)^[112]

چون بندگان من درباره من از تو پرسند من نزدیکم و به ندای کسی که مرا بخواند پاسخ می‌دهم، پس به ندای من پاسخ دهند.

انس و قرب با او برای انسان آسایش و سرور می‌آورد، بی‌قراری، نشاط، امید و معرفت در پی انس و قرب با حق پدید می‌آید. انس، آرامشی از انسان می‌ستاند و آرامش واقعی بهجای آن می‌نشانند. خواجه عبدالله انصاری مقام انس با حق را چنین به وصف می‌کشد:

«انس آسایش است و آرام به نزدیک دوست، و آن سه تن راست: مرید [صادق] را که امید شنود و عارف را که نشان یابد، محب را که فرا مُراد نگردد. اما مرید صادق را که امید شنود وی را سه نشان است که پدید آید: حلاوت خدمت و بر همه جانوران شفقت و اخلاص دعوت. اما عارف که نشان یابد در وی سه نشان پدید آید: مؤانست مناجات و حلاوت فکر و سیری از زندگانی. و اما محب که فرا مراد نگردد در وی سه علامت پدید آید: آزادی و شادی و بی‌قراری».^[113]

نگاه به کعبه

کعبه خریدار نگاه بنده مؤمن است، خیره شدن به کعبه بندگی خداست، نگریستن به خانه خدا درهای آسمان را به‌روی انسان باز می‌کند، نعمت‌ها و رحمت‌های خدا برای ناظرین کعبه است، نگاه به کعبه نهتنها باعث جلب رحمت است، بلکه بدی‌ها و زشتی‌ها را از انسان دور می‌کند. رسول خدا ۹ فرمود: «نگاه به کعبه عبادت است».^[114] همچنین فرمود:

«نگاه به کعبه اگر از روی حب به آن باشد، عبادت است و گناهان را از بیخ و بن برمی‌کند».^[115]

و نیز فرمود:

«درهای آسمان در چهار محل باز می‌شود و دعا در آن محل‌ها به استجاب می‌رسد، یکی از آن‌ها هنگام نگاه

به کعبه

است».^[116]

از سوی دیگر کعبه برای ناظر جلب رحمت و نعمت می‌کند. حضرت امیر ۷ چنین تقسیم رحمت فرمود:

«هرگاه به سمت خانه خدا رفتید، به آن زیاد نگاه کنید. خداوند برای کعبه صد و بیست رحمت در نظر گرفته

است که شصت رحمت برای طائفین، چهل رحمت برای نمازگزاران و بیست رحمت برای ناظران است».^[117]

همچنین امام صادق ۷ هم فرمود:

«با هر نگاه به کعبه به انسان حسنه‌ای داده می‌شود، گناهی از ناظر برداشته و درجه‌ای به او داده

می‌شود».^[118]

امام صادق ۷ در حدیثی دیگر این درجات و رحمت‌ها را منوط به معرفت به ولایت معرفی می‌کند:

«کسی که با معرفت به کعبه نگاه کند و حق و حرمت ما را مثل حق و حرمت کعبه پاس دارد، خدا گناهان او

را بخشیده، او را از دنیا و آخرت بی‌نیاز می‌کند».^[119]

آیا می‌دانیم که اگر کسی از کعبه دور است به یاد او بیفتد یا از فراقش آهش را در سینه حبس کند، خداوند به

برکت کعبه او را می‌بخشد؟ خداوند به حرمت کعبه در هر روز و هر لحظه‌ای از روز به چنین بندگان رحمت و معرفت

خود را اهدا می‌کند. این فرموده امام صادق ۷ است.^[120]

یوسف ۷ را نگاه نجات داد، آنگاه که زمان همت سوء بود، نگاه یوسف ۷ به برهان خدا باعث نجات او شد.^[121]

موسی ۷ هم آتشی دید و به دنبال آن رفت تا نخستین نور وحی الهی را دید.^[122] رسول خدا ۹ هم در معراج چیزهایی دید

که خدا آن را بازگو نمی‌کند، فقط می‌گوید، پیامبر در آسمان‌های حقیقت آیات بزرگی از خدا دید.^[123] ابراهیم ۷ هم به

رؤیت ملکوت هستی نائل آمد و نظر به آن کرد.^[124] نگاه پاک اگر به محل و جایگاه پاکی دوخته شود، انسان را تا

معراج بالا می‌برد.

خلاصه درس

اولین سؤالی که مطرح است اینکه ساختن کعبه از چه زمانی

آغاز شد؟ درباره آغاز ساختن خانه خدا احادیث متعددی وارد شده، درباره زمان بنای کعبه دو قول پیدا شد: برخی

معتقدند که

را حضرت ابراهیم^۷ ساخت، بعضی دیگر هم بر این باورند که خانه خدا قبل از ابراهیم^۷ ساخته شده بود و نخستین سازنده کعبه آدم^۷ است.

می‌توان میان این دو قول جمع نمود: کعبه نخستین بار توسط آدم^۷ و به امر خدا بنا شد، اما بر اثر حادثه‌ای از بین رفت، پس از آن با راهنمایی خدا و بهدست ابراهیم^۷ این بنا تجدید شد.

نام‌های کعبه هم در قرآن و هم در احادیث ذکر شده است و اسرار فراوانی ذیل آن‌ها وجود دارد. در تفاسیر و بعضی احادیث نکاتی در باب اسرار برخی نامهای کعبه به چشم می‌خورد که به آن‌ها اشاره شود.

1. کعبه

عنوان کعبه در دو جای قرآن به‌کار رفته است درباره علت این نامگذاری چند قول مطرح است:

الف: سطح مقطع کعبه تقریباً به‌صورت مربع است و در زبان عربی معمولاً به خانه‌های چهار گوش و مربع، کعبه اطلاق می‌شود.

چهار گوش بودن کعبه بدین دلیل است که عرش خدا چهار گوشه دارد و هر گوشه‌ای بر اسمی از نام‌های الهی استوار شده است.

ب: در زبان عربی به وسط هر چیز، کعبه می‌گویند. از آنجا که خانه خدا و بیت‌الله الحرام در وسط دنیا قرار گرفته است، به آن کعبه می‌گویند. اساس کعبه مرکزیت داشته، اساس و پایه این کره خاکی است، از این رو مادامی که کعبه باقی است، زمین و دنیا هم وجود دارد.

ج: یکی دیگر از معانی کعبه ارتفاع و بلندی از سطح زمین است. کعبه دارای دو گونه بلندی است: ظاهری و معنوی.

2. عتیق

در زمینه علت این نامگذاری وجوه مختلفی بیان شده است که عبارتند از: الف: آزاد؛ در احادیث بیانهای مختلفی درباره آزادی کعبه ذکر شده است؛ از جمله اینکه:

- آزاد از مالکیت مردم. امام باقر^۷ با بیانی روشن‌تر به همین مضمون اشاره دارد:

«کعبه خانه‌ای است که آزاد از مردم بوده و هیچ‌کس مالک آن نیست».

- آزاد از غرق و توفان نوح: امام صادق^۷ فرمود:

«خداوند در ماجرای نوح، همه زمین را زیر آب برد جز خانه خدا را، آن روز این خانه «عتیق» نام نهاده شد،

چون که آن روز از غرق شدن رها شد».

- آزادی از جهنم: اگر کسی خانه خدا را در دنیا زیارت کند و زائر بیت‌الله الحرام باشد، خداوند او را از جهنم نجات

می‌دهد.

ب: قدیم و کهن: از جمله معانی عتیق، کهن و قدیمی است، امام باقر^۷ فرمود:
«خداوند کعبه را قبل از خلقت زمین آفرید، سپس به آفرینش زمین پرداخت و زمین را از زیر آن گستراند».

3. بکه

درباره بکه احتمالات مختلفی است، یکی از احتمالات این است که بکه نامی برای کعبه است.
امام صادق^۷ درباره این نامگذاری می‌فرماید: «زیرا مردم در اطراف آن و درون آن می‌گریند».
لذا از اینکه خانه خدا پیوندی با اشک و آه دارد.
هر وجودی سرّی دارد کعبه هم سراسر سرّ است و اسرار الهی را درون خود جای داده است. اسرار عرفانی کعبه به
دوبخش تقسیم می‌شوند:
یک) شکوه و عظمت کعبه: خدا عظیم است و باشکوه و او عظمت و جلال خود را در خانه‌اش در چند چیز نشان
داده است:
مسخ گنهکار: اگر کسی نزد کعبه گناهی انجام دهد، ممکن است کعبه چنان او را ادب کند که باعث مسخ انسان
شود.
کشتن بی‌ادب: اگر کسی از روی تعمد و عناد کعبه را آلوده و نجس کند، اعدام خواهد شد و کسی که مسجدالحرام
را عمدتاً نجس کند، محکوم ضرب شدید است.
دو) فضل و رحمت: کعبه مظهر رحمت خداست. جمال و کرم الهی در خانه خدا نمودار است. این بُعد کعبه، نمود و
ظهور بیشتری دارد و در دین نسبت به آن بیشتر توجه شده است.
امام جعفر صادق^۷ می‌فرماید:
«خداوند سه چیز را محترم شمرده است به‌گونه‌ای که هیچ چیز مانند آن نیست؛ یکی کتاب، دیگری عترت و
سومی بیت اوست که راضی نیست احدی به غیر آن توجه کند».
آمزش گناهان: یکی از اسرار عرفانی خانه خدا این است که کعبه جایگاه مغفرت است. خانه خدا گناهان انسان را
پاک می‌کند.
مصافحه با خدا: کعبه دست خدا روی زمین خداست و خدا با آن با بندگانش مصافحه می‌کند، چنانکه بندگان او هم
با کعبه دست به دست خدا می‌دهند و با او مصافحه می‌کنند.
نگاه به کعبه: کعبه خریدار نگاه بنده مؤمن است، خیره شدن به کعبه بندگی خداست، نگاه به کعبه نهتنها باعث جلب
رحمت است، بلکه بدی‌ها و زشتی‌ها را از انسان دور می‌کند. از سوی دیگر کعبه برای ناظر جلب رحمت و نعمت
می‌کند. همچنین امام صادق^۷ هم فرمود:
«با هر نگاه به کعبه به انسان حسنه‌ای داده می‌شود، گناهی از ناظر برداشته و درجه‌ای به او داده می‌شود».

خودآزمایی

1. چه اقوالی در ارتباط با شروع ساخت کعبه وجود دارد، توضیح دهید.
2. چه نام‌هایی برای خانه خدا بیان شده و دلایل این نامگذاری چیست، توضیح دهید.
3. اسرار عرفانی کعبه را شرح دهید.

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود پس از مطالعه این درس:

- اعمال حج تمتع را با ذکر اجزاء هر عمل بشناسیم.
- اسرار احرام را بدانیم.
- اسرار میقات را بدانیم.
- واجبات احرام را بدانیم.
- اسرار واجبات احرام را بدانیم.
- اسرار محرمات احرام را بدانیم.

درآمد

در این درس، اسرار احرام، اسرار میقات، اسرار واجبات احرام که شامل اسرار نیت، تلبیه و لباس می‌باشد و اسرار محرمات احرام، توضیح داده می‌شود.

حج تمتع از دو عمل تشکیل می‌شود؛ یکی عمره تمتع و دیگری حج تمتع که اولی مقدم بر دومی است. هر کدام از این دو عمل، اجزایی دارد. عمره تمتع از پنج جزء ترکیب یافته است که عبارتند از: احرام، طواف کعبه، نماز طواف، سعی میان صفا و مروه و تقصیر؛ یعنی گرفتن مقداری از مو یا ناخن. هر گاه مُحَرَّم از این اعمال فارغ شد، برخی از آنچه بر او احرام بستن حرام شده بود، حلال می‌شود.

حج تمتع از سیزده عمل تشکیل شده است که عبارتند از: احرام بستن در مکه، وقوف به عرفات، وقوف به مشعرالحرام، انداختن سنگریزه به جمره عقبه در منا، قربانی در منی، طواف زیارت در مکه، دو رکعت نماز طواف، سعی بین صفا و مروه، طواف نساء، دو رکعت نماز طواف نساء، ماندن در منا شب یازدهم و شب دوازدهم و شب سیزدهم

برای بعضی از اشخاص و در روز یازدهم و دوازدهم رمی جمرات و اشخاصی که شب سیزدهم در منا ماندند، روز سیزدهم باید رمی جمرات کنند. مجموع این هجده عمل صورت اکمالی حج واجب را در موسم تشکیل می‌دهد. اولین عملی که در هر دو بخش حج واجب، اعم از عمره تمتع و حج تمتع قرار دارد، احرام است. در احرام پنج مطلب وارد شده است؛ محل احرام، واجبات احرام، مستحبات احرام، مکروهات و محرمات احرام. هر یک از این بخش‌ها دارای لطایف عرفانی است. این لطایف و ظرایف معنوی، اسرار عرفانی مناسک احرام را تشکیل می‌دهد.

اسرار احرام

1. دوری از معاصی

سرّ احرام، دوری از جمیع معاصی و حتی مشتهات است. نفس باید به هنگام احرام از نفسانیات، مشتهات و تمام لذات فاصله بگیرد و حتی لذت حلال را، به قدر ضرورت، آن هم نه برای تحصیل لذت، بلکه برای انجام تکلیف الهی استفاده کند.^[125]

امام سجاد^۷ در حدیث شبلی به این حقیقت اشاره می‌فرماید:

«فَجِئَ أَخْرَمْتَ نَوَيْتَ أَنَّكَ حَرَّمْتَ عَلَى نَفْسِكَ كُلَّ مُحَرَّمٍ حَرَّمَهُ اللَّهُ غَرْوَجَلَّ قَالَ لَا».^[126]

پرسید وقتی احرام بستی نیت کردی که همه محرّمات خدا را بر خود حرام سازی؟ گفت: نه. انسان در عالم آلت عهد و پیمان عبودیت با خدا بسته است و خدا با انسان پیمان محبت؛ خدا بر پیمانش ثابت است، اما اکثر انسان‌ها عهد خود با خدای خویش شکسته‌اند و اگر به عهد خود بازگردند، باز عهد خود می‌شکنند. عهدی که انسان با او بسته است، بندگی، انقیاد، توکل و حرمت نگه داشتن اوست. روا نیست انسان عهد الست بشکند و مخالفت او کند. لطیفه احرام نفی معصیت و بازگشت به پیمان عالم الست است.

2. حرمت کعبه

کعبه حرمت و احترام ویژه‌ای دارد (وجوه حرمت کعبه گذشت)، خدای سبحان به احترام حرمت کعبه محدوده آنرا حرم و انسان‌هایی که قصد ورود به آنرا دارند، مُحَرَّم اعلام کرد پس هم حرمت مکه و هم تحریم احرام به لحاظ حرمت کعبه است.

امام صادق^۷ فرمود:

«وَ حُرِّمَ الْمَسْجِدُ لِعِلَّةِ الْكَعْبَةِ وَ حُرِّمَ الْحَرَمُ لِعِلَّةِ الْمَسْجِدِ وَ وَجَبَ الْإِحْرَامُ لِعِلَّةِ الْحَرَمِ».^[127]

مسجد الحرام به خاطر کعبه حرمت داده شد و حرمت حرم به علت مسجد الحرام است و احرام به علت حرم واجب شد.

یکی از ویژگی‌هایی که مختص مکّه معظمه است و روی زمین هیچ منطقه دیگری این خصیصه را ندارد، وجوب احرام است. هر کس هر زمان بخواهد وارد مکّه شود، باید نخست به میقات وارد شده، در آنجا احرام بنهد و سپس به مکّه وارد شود. او در این صورت محرم است و مآدام که اعمال مخصوص را انجام ندهد، از احرام خارج نمی‌شود. این حکم اختصاصی و انحصاری مکّه، علتی دارد. علت آن حرمت انحصاری کعبه است و به همین خاطر خداوند قانون احرام را مقرر نمود.

3. جذبه

مردان الهی دو دسته‌اند: دسته‌ای نخست می‌روند و سپس آن‌ها را می‌برند و دسته‌ای دیگر سالکانی هستند که نخست آن‌ها را می‌برند، سپس خودشان می‌روند. در سلوک هم رفتن وجود دارد و هم بردن، لکن سالکان را دو وضعیت است؛ بعضی رفتنشان نخست است و برخی بردنشان. رفتن، سلوک است و بردن، جذبه. بر ایناساس می‌توان گفت سَلَاک طریق حقیقت یا سالک مجذوبند و یا مجذوب سالک.^[128] گاهی در آغاز سالک باید با پای خود برود و در میانه راه کشش و انجذابی او را فرا گرفته، برود و گاهی آغاز سلوک با جذبه است. و در ادامه خداوند او را تا مراحل می‌کشد و می‌برد و بعد از آن او را به حال خود گذاشته، از او می‌خواهد با پای خود برود تا به لقاء حق برسد. برخی، آیات اواخر سوره فجر را بر سالک مجذوب منطبق کرده‌اند. (يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً * فَادْخُلِي فِي عِبَادِي * وَادْخُلِي جَنَّاتِي).^[129]

احرام، جذبه است، کوششی به سوی رحمان است، با احرام انسان را می‌برند، جذب و انجذاب رحمانی شامل حال زائر می‌شود. زائری که اهل سلوک بوده، هنگام ورود به مسجد و نظر به میقات مجذوب دیدار یار می‌شود. او سالک مجذوب است و اگر پیش از این سلوکی نداشته، در آنجا به سلک مجذوب سالک درآمده، بعد از آن باید با پای خود مقامات و منازل را یک به یک طی کند.

خدای سبحان جذبه را در قرآن با واژه «ربط» ربط داده است (وَرَبَطْنَا عَلَىٰ قُلُوبِهِمْ إِذْ قَامُوا...)^[130] جذب و انجذاب آتشی است که در قلب انسان افروخته می‌شود و سالک را به سمت راز و نیاز می‌برد.

وجد و جذبه سه گونه است^[131]؛ جذبه نفس، جذبه دل و جذبه جان. وجد و جذبه‌ای که بر نفس افتد نهان آدمی را آشکار کرده، سالک را مفتون می‌کند. وجد و جذبه‌ای که بر دل حاکم شود مرد الهی را به حرکت آورده، سرمست می‌کند او بانگ برآورده، جامه می‌درد و او سالک را معنوی می‌کند. اما جذبه‌ای که جان آدمی را در بر می‌گیرد نقد جان او کرده حقیقتش را غرق می‌کند و جان او آهنگ بریدن کرده در اقیانوس هستی محو می‌شود.

زائر بیت الله با جذبه احرام به عالم وصال نائل می شود. احرام، سالک را بیدار و مشتاق می کند، احرام حدیقه دل دوستان و ریحان جان عاشقان است، احرام سبب جان باختن می شود و خانمان زائر را برمی اندازد، احرام خلعتی عزیز است که قدر وجود آنرا کسی نمی داند؛ زیرا وجود انسان را از وجود خلقی بیرون می برد، زیارت خانه خدا آتش محبت جان عاشق است، او با نظر به جامه احرام، ناآرام و بی قرار می گردد، درد او فزونی یافته، با چشم گریان و دل بریان پنهان و نهان را آشکار می بیند و او با جذبه الهی به مقام یقین و غرق نائل می شود.

بر آتش عاشقیت جان عود کنم جان بنده تو است نه من جود کنم

چون پاک بسوزد آتش عشق تو جان صد جان دگر به حيله موجود کنم

4. حضور

احرام دو گونه است؛ احرام غیبت و احرام حضور. کسی که در میقات غایب است و خود را برای انس با دوست مهیا نکرده، گویا در خانه خویش نشسته است، حتی این غیبت از آن غیبت بالاتر است و کسی که در خانه خود نشسته و حضور دارد، گویا محرم است و مکی. اگر در احرام حضور یابد، حضورش کامل گشته در محضر حق باریافته است. اگر مجاهد طریقت حق هجرت کرده باشد، جهادش علت شهود او گشته، احرام حضور بسته است؛ از این رو غرض احرام، حضور در محضر ربوبی و باریافتن در پیشگاه مالک عالم است. سالک حاضر به هنگام احرام محو می شود، او بهت زده، متحیر در وجدها و جذبهها می گردد. این بهت و تحیر، گاهی سبب خاموشی انسان می شود.

5. سفر معنوی

آنان که قصد حج کرده اند سه دسته اند^[132]: دسته نخست به دنبال حجة الاسلام اند، قصد آن ها این است که حجتشان درست و سالم برگزار شود، آن ها با خود توشه می برند تا حجی در خور و شایسته داشته باشند.

دسته دوم حاجیانی هستند که سعی در قطع علقه ها دارند، آن ها واقعاً از وطن، اهل، عیال و دوستان مهاجرت کرده، قصد واقعی برای زیارت بیت الله و قبر نبوی دارند. آنان بیابان ها را طی می کنند، با مشکلات مواجه می شوند و با صعوبت خود را به میقات می رسانند. این دسته از زائران، آداب حج را به جای می آورند و ذخیره ای برای آخرت خود فراهم می کنند.

دسته سوم مجاوران حق اند، آن ها با یاد او و دیدار او انس گرفته اند، نفس خود را سال ها محبوس ساخته اند، از شهوات گذشته اند، از لذات گذر کرده اند، این ها مسافر و مهاجرند. اینان سفری معنوی در پیش دارند و رزق آن ها مقسوم و قوت آن ها در عالم غیب است. مسافران واقعی و محرمان راستین پای برهنه اند، بالای سرشان جز آسمان چیزی

نیست، چشمشان فقط در انتظار رؤیت ماه است، نفسشان بی قرار دیدار است، حالت آن‌ها حضور است و قلبشان مملو از سرور و آن‌گاه که به میقات می‌رسند، سفر معنوی خویش آغاز کرده‌اند.

ای مقیمان درت را عالمی در هر دمی رهروان راه عشقت هر دمی در عالمی

اساساً سفر را سفر گفته‌اند چون آدمی را از اخلاق زشت می‌رهاند.^[133] مسافر معنوی از اخلاق ذمیمه رմیده است و کسوت اخلاق زیبا پوشیده است، او از نفس‌رهای یافته به اطمینان و یقین واصل شده است. توکل، رضا، تسلیم، اطمینان، یقین و نور، دستاورد این سفر معنوی است. از امام رضا^۷ درباره علت و حکمت احرام سؤال شد. امام^۷ چنین پاسخ داد:^[134]

«لَا يَخْشَعُوا قَبْلَ دُخُولِ حَرَمِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ أَمْنِهِ وَ لِيَلْأَلَّ يَلْهُوا وَ يَشْتَغَلُوا بِشَيْءٍ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَ زِينَتِهَا وَ لَذَاتِهَا وَ

يَكُونُوا جَادِينَ فِيْمَا فِيهِ قَاصِدِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ عَلَيْهِ بِكُلِّيَّتِهِمْ

مَا فِيهِ مِنَ التَّعْظِيمِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ لِنَبِيِّهِ وَ التَّذَلُّ لِأَنْفُسِهِمْ عِنْدَ قَصْدِهِمْ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ وَ وَفَادَتِهِمْ إِلَيْهِ رَاجِينَ ثَوَابَهُ رَاهِبِينَ مِنْ عِقَابِهِ مَاضِينَ نَحْوَهُ مُقْبِلِينَ إِلَيْهِ بِالذَّلِّ وَ الْإِسْتِكَانَةِ وَ الْخُضُوعِ».

همانا مردم مأمور شده‌اند که احرام ببندند، تا پیش از ورود به حرم امن الهی، خشوع پیدا کنند و به چیزی از کارهای دنیا و زینت‌ها و لذت‌های آن سرگرم و مشغول نباشند و در راه آن چه که به سوی آن آمده‌اند شکیب باشند و با همه وجودشان رو به خانه خدا آورند. به علاوه در احرام، بزرگداشت خدای متعال و خانه او و فروتنی برای حاجیان است، وقتی که می‌خواهند به سوی خدا روند و بر او وارد شوند، در حالی که به پاداش او امیدوار، از کیفرش بیمناک و به سوی او روانند و با فروتنی و تواضع و خضوع، روی به سوی او می‌کنند.

اسرار میقات

1. کندن لباس معصیت

گرایش به عالم غیب و تمایل به کشف اسرار، جزء فطرت و سرشت انسان است. طینت معنوی، ریشه در جاذبه حضرت ربوبیت دارد. نخست جاذبه او شامل حال انسان می‌شود و سپس انسان کششی به سمت او پیدا می‌کند. حدیث «کنز مخفی»، اساس هستی و آفرینش را حب، عشق و جاذبه رحمانی می‌داند:

«كُنْتُ كَنْزاً مَخْفِياً فَأَحْبَبْتُ أَنْ أُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِكَيْ أُعْرَفُ».

گنج پنهانی بودم، دوست داشتم تا شناخته شوم، آفریدم خلق را تا شناخته شوم.
در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

در این میان گاهی جذبه‌ای از آسمان درمی‌رسد که چون نسیم جان‌بخش و روح‌افزایی او را نوازش می‌دهد؛ این جذبه مهرانگیز او را به سمت بالا دعوت می‌کند، به مقصد و مقصود سوق می‌دهد اما افسوس که این نسیم حیات‌بخش و این جذبه رحمانی دوامی ندارد و چونان برقی رونده و گذرا عبور می‌کند.

«أَنَّ لِرَبِّكُمْ فِي أَيَّامٍ دَهْرِكُمْ نَفَحَاتٍ أَلَا فَتَعَرَّضُوا لَهَا».^[135]

در روزگارانتان نسیم‌هایی می‌وزد، آگاه باشید که به آن اقبال کنید و از آن رویگردان نباشید.
مهم‌ترین توشه سلوک، ترک مخالفت الهی است. معصیت، مخالفت حق است. معاصی پای انسان را به زمین ماده می‌بندد و به او اجازه سلوک و حرکت نمی‌دهند. وابستگی‌ها و دلبستگی‌ها جرم می‌آورند و مجرم، مُحَرَم نمی‌گردد. میقات، نوید ترک معصیت است، میقات مژده احرام واقعی است، حضور در میقات، حضور در محضر موجودی است که می‌بیند. در حضور او انسان باید عهد و پیمانی ببندد تا اوصاف حیوانی را رها کند، پا جای پای شیطان نگذارد، انسانیت در او تقویت شود و زحمات انبیا را قدر شناسد.

میقات محل تخلیه است. در آنجا باید از گناه خالی شد، به عالم نور وارد گشت، خضوع، تذلل را تجربه کرد و از لباس جرم و معصیت خارج شد. به این حقیقت نورانی امام سجاد^۷ در حدیث شبلی اشاره دارد.

«قَالَ: فَجِئَ نَزْلَتِ الْمِيقَاتِ نَوَيْتَ أَنَّكَ خَلَعْتَ ثَوْبَ الْمَعْصِيَةِ وَ لَبِسْتَ ثَوْبَ الطَّاعَةِ قَالَ لَا».^[136]

پرسید: آن‌گاه که به میقات فرود آمدی، نیت کردی که لباس نافرمانی را درآورده لباس طاعت بپوشی؟ گفت: نه.

اگر حاجی هنگام نزول به میقات از مخالفت الهی دست نکشد و ترک معصیت نکند، او در واقع، میقات و احرام را درک نکرده است.

2. زیارت جمال خدا

مشاهده، رؤیت جمال حق است با چشم دل، عارفی که جهان را به عنوان مظهر و آیت خدا می‌بیند، در واقع عالم را فانی و مستهلک شهود می‌کند و نیز حق را در تمام اشیا ظاهر می‌بیند:

(إِنَّ فِي ذَلِكَ لَذِكْرٍ لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ أَوْ أَلْقَى السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيدٌ) ^[137]

در هلاکت پیشینیان، پند است آن را که دارای قلب هوشیاری باشد یا گوش دل به کلام حق فرا دهد و به حقایقش توجه کند.

عارف، شهید را به معنای شهود اخذ می‌کند.

هر که را جان از هوس‌ها گشت پاک زود بیند قصر و ایوان سماک

ای برادر تو نبینی قصر او زان که در چشم دلت رسته است و

چشم دل از موی علت پاک کن تا ببینی قصر فیض (مِنْ لَدُنْ)

کسی که به زیارت حق نایل نیاید، زیان کرده و دیدار حق نهایت سیر انسان است:

(يَا أَيُّهَا الْإِنْسَانُ إِنَّكَ كَادِحٌ إِلَيَّ رَبِّكَ كَدْحًا فَمُلَاقِيهِ) ^[138]

ای انسان با هر رنج بکوشی عاقبت نائل به ملاقات او می‌شوی.

البته انسان با بصیرت و حقایق ایمانی به زیارت وجه‌الله نائل می‌شود، لقاء حق با انقطاع، قرین و همراه است؛ چنان‌که در مناجات شعبانیه می‌خوانیم:

«إِلَهِي هَبْ لِي كَمَالَ الانْقِطَاعِ إِلَيْكَ وَ أَنْزِرْ أَبْصَارَ قُلُوبِنَا
بِضِيَاءِ نَظَرِهَا إِلَيْكَ حَتَّى تَخْرُقَ أَبْصَارُ الْقُلُوبِ حُجُبَ النُّورِ
فَتَصِلَ إِلَيَّ مَعْدِنِ الْعَظَمَةِ».

معبودا به من ببخش کمال انقطاع به درگاهت را و پرتو ده دیده دل ما را به تابش نظر خود تا بردرد دیده‌های دل پرده‌های نور را و برسد به سرچشمه عظمت.

دردمندی اولیاء و عارفان همه از سر هجران و شوق دیدار بوده است. میقات، گاه دیدار یار است، میقات زمان زیارت دوست می‌باشد و حاجی در میقات قصد مواجهه رودررو با خدای عظیم دارد. امام سجاد^۷ فرمود:

«فَجِئْ دَخَلْتَ الْمِيقَاتِ، نَوَيْتَ أَنَّكَ بِنِيَّةِ الزِّيَارَةِ؟ قَالَ: لَا» ^[139]

وقتی وارد میقات شدی نیت کردی که بر نیت زیارت باشی؟ گفت: نه.

احرام، اولین محل سلوک و میقات، نخستین منزلگاه سالکین است، میقات آغازین مرز حضور است، حاجی با میقات به سرزمین عهد و پیمان و عالم الست باز می‌گردد؛ او از خود شروع کرده، برای دیدار خدا آماده می‌شود. میقات نقطه عزیمت یک سفر معنوی و روحانی است؛ سفری از دنیا به آخرت، سفری از توبه به توحید، سفری از کثرت به وحدت، سفری از شهادت به غیب، سفری از ظاهر به باطن، سفری از «من» به «او» و سفری از «من» به «تو».

به میقات آمدم تا بینم او را به آب توبه شویم دست و رو را

ببار ای ابر رحمت بر سر من که می بینم بهار آرزو را

میقات، شمیم حضور است، نسیمی است که صبا از آن طره بگشاید، میقات، برهنه شدن از رسوم و عادات و در برگردن لباس قنوت و عبودیت است. میقات شکوهی به اندازه قیامت دارد، میقات محل انابه، ابتهال و تضرع است، میقات، اجابت ندایی است که از عمق تاریخ برمی آید. سالک در میقات خودیت را دفن و خدا را اظهار و برملا می کند و میقات وقت مؤانست و عشق بازی است. در میقات باید نعلین انانیت بر کند؛ زیرا آن جا وادی قداست و نور است.

(فَاخْلَعْ نَعْلَيْكَ إِنَّكَ بِالْوَادِي الْمُقَدَّسِ طَوِي) [140]

نعلین از خود به دور کن که اکنون در وادی مقدس قدم نهادی.

در میان میقات ها مسجد شجره رمزی دیگر دارد. سر آنرا باید در عمل رسول خدا^۹ جست و جو کرد. از امام صادق^۷

پرسشی شد و آن این که چرا پیامبر اکرم^۹ از مسجد شجره احرام بست؟ امام^۷ پاسخ داد:

«زیرا معراج پیامبر به آسمان بحذاء مسجد شجره صورت گرفت، ملائکه هم بحذاء مسجد شجره رسول خدا^۹

را تا بیت المعمور بالا بردند و در آن جا ندایی آمد. پیامبر^۹ فرمود: لبیک. صاحب ندا گفت: آیا من تو را یتیم

نیافتم و پناه ندادم؟ آیا تو را گمراه نیافتم و هدایت نکردم؟ رسول خدا^۹ فرمود: «إِنَّ الْحَمْدَ

وَالنِّعْمَةَ لَكَ وَالْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ» [141]

از این رو احرام پیامبر^۹ از مسجد شجره بود.

اسرار واجبات احرام

واجبات احرام سه چیز است: یکی نیت، یعنی این که انسان در حالی که می خواهد محرم شود، نیت عمره تمتع یا قصد

ترک محرمات احرام کند، دیگری تلبیه است؛ یعنی این که لبیک بگوید و سوم پوشیدن دو جامه احرام برای مردان که

یکی را لنگ و دیگری را رداء گویند. هر یک از این سه، اسرار باطنی دارد که توجه به آنها حج نورانی و نورانیت حج

را برای حاجی به ارمغان می آورد.

اسرار نیت

۱. هجرت باطنی و اخلاص

یکی از شرایط هر عبادتی، از جمله حج و احرام نیت است. سر نیت، اخلاص است. حقیقت اخلاص تصفیه نمودن

عمل است از شائبه غیر خدا. خلوص در نیت، صاف نمودن سر ضمیر آدمی است. انسان اعمال مختلفی دارد چه ظاهری،

چه باطنی، چه جوارحی چه جوانحی. اعمال حتی شامل خطورات قلبی هم می شود. ریشه تمامی آلودگی های عمل،

انانیت و نفسانیت است. خلوص در نیت خشکاندن شوائب و ناپاکی‌های عمل از ریشه است؛ یعنی باید نفسانیت و خودیت را از میان برداشت. دین را باید برای خدا خالص کرد.

(أَلَا لِلَّهِ الدِّينُ الْخَالِصُ) ^[142]

آگاه باشید که برای خداست دین خالص.

خداوند از انسان دین خالص طلب کرده است؛ بنابراین در دین، دینداری و عبادت نباید غیر او را دخالت داد. هواهای نفسانی و شوائب شیطانی، دین را از خلوص می‌اندازند و اگر دیانت و عبادت انسان ناخالص شد، خدا آنرا پذیرا نیست.

ای برادر تو همان اندیشه‌ای مابقی خود استخوان و ریشه‌ای

گر بود اندیشه‌ات گل گلشنی و ربود خاری تو همیشه گلخنی

خلوص نیت، انسان را مهاجر می‌کند و هجرت دو گونه است؛ ^[143] هجرت صوری به ظاهر واقع می‌شود، اما هجرتی که خلوص می‌آورد، هجرت باطنی و معنوی است و این، نوع دوم هجرت است. سفر باطنی مبدأی دارد و مقصدی؛ مبدأش تاریخ کـ خانـه نفـس اسـت و غـایتش خدای تعالی. اگر کسی از خانه نفس خارج نشود، سفر او از نفس به سوی نفس است، در حالی که سیر سالک باید از نفس به سوی خدا باشد. در این سلوک باید از نفسانیت و انانیت خارج شد و لذا یذ نفسانی را دور کرد.

(وَمَنْ يَخْرُجْ مِنْ بَيْتِهِ مُهَاجِرًا إِلَى اللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ يُدْرِكُهُ

الْمَوْتُ فَقَدْ وَقَعَ أَجْرُهُ عَلَى اللَّهِ) ^[144]

هرگاه کسی از خانه‌اش برای هجرت به سوی خدا و رسول بیرون آید و در سفر، مرگ وی را در رسد اجر چنین کسی بر خداست.

2. قصد تحول

روزی که انسان در میقات می‌ایستد، گذشته سیاه خود را در نظر گرفته، دعا و استغفار بر لب جاری می‌کند. اینک هنگام تحول است و اینک زمانه آن است که حاجی انسانی دگر شود؛ لحظه تحقق تحولی عظیم است. زندگی انسان نقطه‌های عطفی دارد که می‌تواند تلنگری به وجود انسان باشد. کسانی که از این نقطه‌های عطف بهره برده، راه خود یافته‌اند، برده‌اند و برنده‌اند و فوز و فلاح برای آن‌هاست. به گاه قصد احرام در مسجد شجره، اضطرابی عجیب وجود انسان را در برمی‌گیرد، زبان انسان قفل می‌شود، شعله‌های بی‌قراری از نگاه انسان زبانه می‌کشد و شراره‌های عشق بن‌مایه وجود آدمی را تکان می‌دهد؛ زمان انتظار پایان یافته است و حاجی خود را روبه‌روی خدا احساس می‌کند. اکنون زمان

دلدادگی است، میقات حسرت است و امید؛ حسرت بر گذشته و امید به آینده. در آن جا باید قصد دگرگونی داشت، انسانی متحول شد، از خود انسانی جدید ساخت، از غفلت‌ها و نسیان‌ها کاست و بر عشق‌ها، خلوص‌ها و حضورها افزود. نیتی که انسان در میقات همراه با احرام می‌بندد، پیمان تحول با خدا بسته است. به بیان بهتر عهد و پیمانی که حج‌گزار با پروردگار عالم در عالم الست بسته است، تجدید می‌کند. نیت احرام، عقد با خدا و بریدن از ماسواست. به این نکته نورانی امام سجاده^۷ اشاره می‌کند:

«فَجِئَ عَقْدَتِ الْحَجِّ نَوَيْتَ أَنَّكَ قَدْ حَلَلْتَ كُلَّ عَقْدٍ لِعَیْرِ اللَّهِ؟
قَالَ: لَا».

پرسید: وقتی نیت حج کردی آیا نیت کردی که هر پیوندی با غیر خدا را رها کنی؟ گفت: نه.

اسرار تلبیه

۱. پاسخ به دعوت خدا

آن‌گاه که انسان در میقات قرار می‌گیرد و قصد بستن احرام می‌کند، باید «لبیک» بگوید؛ یعنی این ذکر را بر زبان خود جاری سازد:

«لَبَّيْكَ، اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، لَبَّيْكَ لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ إِنَّ الْحَمْدَ وَ
النِّعْمَةَ لَكَ وَ الْمُلْكَ، لَا شَرِيكَ لَكَ لَبَّيْكَ».

کیفیت تلبیه بر اساس حدیث امام صادق^۷ به همین نحو بود که گذشت. امام در ادامه حدیث خود فرمود:

«رسول خدا^۹ بعد از گفتن لبیک «ذالمعارج» را زیاد می‌فرمود و هرگاه به سواره‌ای بر می‌خورد یا به بالای تپه‌ای می‌رسید یا به دشتی سرازیر می‌شد و آخر شب و پس از نمازها، لبیک می‌گفت».^[145]

البته تلبیه ادامه‌ای هم دارد که مستحب است.

آن‌گاه که مردان الهی لباس احرام می‌پوشند و قصد حضور در درگاه باری تعالی دارند، خداوند آن‌ها را صدا می‌زند، آن‌ها را می‌خواند و برای آن‌ها دعوت‌نامه‌ای ارسال می‌کند. لبیک زائر، پاسخ به دعوت خداست. سلیمان بن جعفر از امام رضا^۷ درباره علت و حکمت تلبیه پرسید، حضرت فرمود:

«إِنَّ النَّاسَ إِذَا أَحْرَمُوا نَادَاهُمُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ، فَقَالَ: عِبَادِي وَ
إِمَائِي، لِأَحْرَمْتُمْ عَلَيَّ النَّارَ كَمَا أَحْرَمْتُمْ لِي، فَقَوْلُهُمْ: لَبَّيْكَ
اللَّهُمَّ لَبَّيْكَ، إِجَابَةٌ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ نِدَائِهِ لَهُمْ».^[146]

وقتی مردم احرام ببندند، خداوند متعال ندایشان می‌دهد و می‌گوید: ای بندگان و کنیزان من! بدن شما را بر آتش حرام خواهم کرد، آن‌گونه که شما به خاطر من احرام بستید. آن‌گاه مردم به عنوان اجابت خداوند متعال که آنان را ندا داد، می‌گویند: لبیک، خدایا لبیک.

تلبیه پاسخ مثبتی است که زائر به دعوت خدا می‌دهد. زائر به میهمانی خانه خدا آمده است و در میقات، خود را برای میهمانی آماده و مهیا می‌سازد. میزبان او را فراخوانده است و حاجی در پاسخ به دعوت حق لبیک‌گویان آماده دیدار می‌شود.

زائر هنگامی می‌تواند به دعوت خدا پاسخی شایسته دهد که کاملاً خود را آماده کند. پس باید میان خوف و رجا باشد؛ زیرا احتمال دارد پروردگار عالم به او بگوید: «لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ». حاجی باید با اعتقاد به خدا فضل او را در نظر گیرد، اعتماد و توکل به او ورزد، به قدر توان خشوع و خضوع به درگاه باری تعالی آورد، حالتش به گونه‌ای باشد که در برابر سلطان عالم قرار گرفته و بداند او به اندازه‌ای که سخط دارد، کریم و رحیم است و با این حالت به درگاه پروردگار راز و نیاز کند و از خدا بخواهد که او را از درگاهش نراند. در حدیثی از امام سجاد^۷ آمده است که آن حضرت بعد از احرام رنگ از رخسارش پرید، اصحاب علت آنرا جویا شدند. امام^۷ اظهار داشت خوف دارم که خداوند در پاسخ من بگوید: «لَا لَبَّيْكَ».

«فَلَمَّا أَحْرَمَ وَ اسْتَوَتْ بِهِ رَاحِلَتُهُ أَصْفَرَ لَوْنُهُ وَ وَقَعَتْ عَلَيْهِ الرُّغْدَةُ وَ لَمْ يَسْتَطِعْ أَنْ يُلَبِّيَ فَقِيلَ: أَلَا تُلَبِّي؟ فَقَالَ: أَخْشِي أَنْ يَقُولَ لِي لَا لَبَّيْكَ وَ لَا سَعْدَيْكَ فَلَمَّا لَبَّى خَرَّ مُغْشًى عَلَيْهِ...»^[147]

امام سجاد⁷ به حج رفت. چون احرام بست و بر مرکب خویش قرار گرفت، رنگش زرد شد و به لرزه افتاد و نتوانست لبیک بگوید. کسی گفت: لبیک نمی‌گویی؟ فرمود: می‌ترسم خداوند در پاسخ من بگوید: لا لبیک و لا سعدیک! و چون لبیک گفت، بیهوش شد.^[148]

از سوی دیگر وجه تسمیه هم همین است. این واژه در لغت به معنای اجابت است. در حدیثی از امام صادق^۷ هم به این نکته اشاره شده است. از امام^۷ درباره وجه تسمیه تلبیه سؤال شد. امام^۷ فرمود:

«إِجَابَةٌ، إِبَابَ مُوسَى رَبَّهُ».^[149]

این اجابت است، موسی هم پروردگارش را چنین جواب داد.

بنابراین لبیک شعار حج شد و اجابت دعوت خدا رمزی برای حج ابراهیمی قرار گرفت.

امام صادق^۷ در حدیث مصباح الشریعه بیان لطیفی دارد:

«وَلَبَّ بِمَعْنَى إِجَابَةِ صَافِيَةٍ خَالِصَةٍ زَاكِئَةٍ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ فِي دَعْوَتِكَ مُتِمِّسِكًا بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى».^[150]

لیک تو به معنای اجابت زلال و پاک برای خدای متعال در دعوتش باشد در حالی که به دستگیره محکم الهی چنگ زده‌ای.

پس تلبیه، اجابت است اما اجابتی که سزاوار دعوت الهی باشد، پاسخی همراه با صفا و پاسخی پاک برای خداوند عظیم و کریم. پاسخ‌دهنده هم باید خود را برای اجابت دعوت حق مهیا کند و با استعداد لازم به حضور او باریابد، قلبی صاف فراهم کند، تزکیه نفس داشته باشد، صدق، ادب، صبر، شکر، ایثار و سخا، توشه راه داشته باشد تا بتواند پاسخی شایسته به فراخوان الهی بدهد.

2. سکوت معصیت

امام سجاد^۷ در حدیث شبلی فرمود:

«فَجِنِّ لَبَّيْتَ، نَوَيْتَ أَنَّكَ نَطَقْتَ لِلَّهِ سُبْحَانَهُ بِكُلِّ طَاعَةٍ، وَ صُمْتَ عَنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ؟ قَالَ: لَا».

پرسید: وقتی لبیک گفتی آیا نیت کردی که در طاعت محض او سخن بگویی و از هر معصیت او لب فرو بندی؟ گفت: نه.

زائر باید با لبیک خویش در برابر خدا از مخالفت او اجتناب ورزد، او باید روزه معصیت گیرد و شعله معصیت را در درون خود خاموش کند، ریشه‌های آن را بخشکاند و پاسخ به هوای نفسانی ندهد.

زائر با لبیک گفتن مصمم می‌شود که گناه نکند و شهادت می‌دهد که از معصیت دوری ورزد، سزا نیست که این تصمیم و شهادت، کذب و دروغ باشد. گناه و معصیت طیف گسترده‌ای دارد؛ گناهان زبان، گناهان دست، گناهان پا، گناهان چشم، و بسیاری معاصی دیگر. کسی که لبیک خدا می‌گوید باید تمامی معاصی، جرم‌ها و اشتباهات را مدّ نظر قرار دهد و قصد دوری از آن‌ها کند. او باید تصمیمی سرنوشت‌ساز بگیرد، از گذشته زشت خود پشیمان شود و لبیک خود را نقطه عطف حیات خویش قرار دهد تا آینده‌ای روشن و نورانی در پیش داشته باشد.

باری، لبیک آغاز مجاهدت است، شروع پاره‌ای تحریم‌هاست، او باید تجربه کند تا خود را از بعضی امور محروم کند، این محرومیت‌ها نویدبخش حقیقت‌هایی است که در آینده عمر، پیش روی زائر قرار می‌گیرد، لبیک زیرساخت مناسب حج است، اساس ورود به حرم الهی است، لبیک روزنه‌ای به رحمت الهی باز می‌کند، زائر لبیک‌گویان در حمایت و پناه حق قرار می‌گیرد، لباس تلبیه، لباس توبه، ورع، زهد، عشق و توجه است و زائر با لبیک خویش گامی به سوی بهشت برمی‌دارد.

3. هماهنگی با ابراهیم

لبیک زائر را شبیه ابراهیم می‌کند، مشابهتی میان او و ابراهیم برقرار می‌کند. لبیک گو شبیه ابراهیم می‌شود. ابراهیم^۷ حلیم، صبور، شاکر و اهل ابتهال و انابه بود. (إِنَّ إِبْرَاهِيمَ لَحَلِيمٌ أَوَّاهٌ مُنِيبٌ)^[151]؛ ابراهیم،

صادق؛ بلکه صدیق بود. (وَإِذْ ذُكِّرُوا فِي الْكِتَابِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّهُ كَانَ صَدِيقًا نَبِيًّا)^[152]؛ ابراهیم اهل دعا و تضرع بود. او دعا‌های فراوانی بعد از تجدید بنای خانه خدا کرد.

خداوند هم با ابراهیم^۷ به گونه‌ای خاص معامله کرد؛ او را به شدت آزمود. (وَإِذْ ابْتَلَىٰ إِبْرَاهِيمَ رَبُّهُ بِكَلِمَاتٍ فَأَتَمَّهُنَّ)^[153]؛ ابراهیم^۷ مأمور شکستن بت‌ها شد. (وَتَاللَّهِ لَآكِيدَنَّ أَصْنَامَكُمْ بَعْدَ أَنْ تُولَّوْا مُدْبِرِينَ)^[154]؛ ابراهیم^۷ با امداد الهی توانست ملکوت آسمان‌ها و زمین را رؤیت کند. (وَكَذَٰلِكَ نُرِي إِبْرَاهِيمَ مَلَكُوتَ السَّمَوَاتِ وَ الْأَرْضِ)^[155]؛ و خداوند به ابراهیم^۷ سلام داد: (سَلَامٌ عَلَيَّ إِبْرَاهِيمَ).^[156]

روزی مشرکان و معاندان، ابراهیم^۷ را در منجیق گذاردند و او را به سمت آتش پرتاب کردند، جبرئیل بر او نازل شد و از او پرسید:

«آیا حاجتی داری؟ ابراهیم^۷ پاسخ داد: نسبت به تو حاجتی ندارم سپس جبرئیل به آسمان عروج کرد، بازگشت و از او پرسید: از خدا هم حاجتی نداری؟ خلیل الله پاسخ داد: همین که او حال مرا می‌بیند کافی است».^[157]

و به این نکته توجه کنیم که گفتگو زمانی صورت گرفت که ابراهیم^۷ چند گامی بیشتر با کوه آتش فاصله نداشت. خداوند هم به پاس توکل و ادبش آتش را برای او سرد و آرام قرار داد.

حج گزار و زائر بیت الله الحرام باید شباهتی به ابراهیم^۷ پیدا کند. او باید حلم ورزد، صبر پیشه کند، سرشک اشک بر گونه‌ها داشته باشد، اهل صدق و صفا باشد، دعا و تضرع پیشه کند و اگر در شدائد و مصائب قرار گرفت، اعتمادش را سلب نکند، بلکه بر توکلش افزوده شود. لیبیک دریچه‌ای است به سوی ابراهیمی شدن. راز و رمز لیبیک هماهنگی با خلیل الله و بانی بیت الله است.

آن یکی الله می‌گفتی شبی تا که شیرین گردد از ذکرش لبی

گفت شیطان‌ش خموش ای سخت روی چند گویی آخر ای بسیار گوی

این همه الله گفتی از عتو خود یکی الله را لیبیک کو؟

او شکسته‌دل شد و بنهاد سر دید در خواب او خضر را در حضر

گفت هین از ذکر چون وامانده‌ای چون پشیمانی از آن کش خوانده‌ای؟

گفت لیبیکم نمی‌آید جواب زان همی ترسم که باشم ردّ باب

گفت خضرش که خدا این گفت به من که برو با او بگو ای ممتحن

نی که آن الله تو لبیک ماست آن نیاز و سوز و دردت پیک ماست

ترس و عشق تو کمند لطف ماست زیر هر یارب تو لبیک ماست

4. زمزمه هستی

غور در بیکرانه آیات آسمانی نشان از حقیقتی ژرف و شگرف دارد. قرآن واقعیت را به گونه‌ای متفاوت معرفی می‌کند. خداوند درخت را در حال سجده می‌داند: (وَالنَّجْمُ وَالشَّجَرُ يَسْجُدَانِ).^[158] تمام عالم هستی یا تمامی پرندگان از نماز و تسبیح خود آگاهند: (كُلُّ قَدْ عَلِمَ صَلَاتَهُ وَتَسْبِيحَهُ).^[159] سنگی که از بالای کوه فرو می‌افتد به دلیل خوف و خشیت الهی است: (وَإِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ).^[160] صدای رعدی که از ابرها به گوش می‌رسد، حمد و تسبیح است و خوف و خشیت آن‌ها را نشان می‌دهد: (وَيُسَبِّحُ الرَّعْدُ بِحَمْدِهِ وَالْمَلَائِكَةُ مِنْ خِيفَتِهِ).^[161] گذشته از تمامی موارد پیش گفته یکی از واقعیاتی که قرآن آن را با تأکید و عنایت بیان می‌فرماید، تسبیح تمامی هستی است: (يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ...^[162]). البته انسان‌ها به این واقعیت و حقیقت دست نمی‌یابند. به تعبیر دیگر نیافتن، دلیل بر نبودن نیست. هستی همه تسبیح گوی حق است هر چند انسان نفهمد.

به هر تقدیر جهان هستی آن‌گونه که خدا در قرآن تصویر می‌کند و برای انسان معرفی می‌نماید، با جهانی که ما می‌شناسیم، کاملاً متفاوت است. این وظیفه ماست که نگاه خود را به هستی تغییر دهیم و بینشی الهی نسبت به عالم بیابیم. چشم‌ها را بشوئیم و جهان را جور دیگر ببینیم.

از جمله حقایقی که رسول خدا^۹ در باب لبیک برملا کرد این که زبان هستی، لبیک است. اگر عالم وجود تسبیح گوی حق‌اند، اگر عالم هستی آیات حق و بنده اویند و اگر جهان بیکران، خاضع و خاشع برای اوست، همه چیز لبیک می‌گویند. رسول خدا^۹ فرمود:

«مَا مِنْ مُلَبٍّ يُلَبِّي إِلَّا لَبَّى عَنْ يَمِينِهِ وَ شِمَالِهِ مِنْ حَجَرٍ أَوْ

شَجَرٍ أَوْ مَدَرٍ، حَتَّى تَنْقَطِعَ الْأَرْضُ مِنْ هَاهُنَا وَ هَاهُنَا». ^[163]

هیچ لبیک‌گویی نیست، مگر آن که آنچه از سنگ و درخت و کلوخ در چپ و راست اوست، (هم‌صدا با او) لبیک می‌گوید، تا آن جا که چشم کار می‌کند.

اسرار لباس احرام

از ارکان احرام، پوشیدن دو جامه احرام برای مردان است؛ یکی لُنگ است و دیگری رداء که باید به دوش انداخت. مستحب است جامه احرام از پنبه باشد و در صورت تمکن بعد از فریضه ظهر ببندد، ولی زنان می توانند در لباس خویش به هر نحو که هست محرم شوند. افضل است احرام در جامه سفید باشد یعنی جامه سیاه به عنوان احرام کراهت دارد. لباس احرام اسرار و رموزی دارد که می توان در دو بخش بیان کرد:

الف) اسرار کنندن لباس

1. کنندن لباس مخالفت خدا: سالک باید به هنگام کنار گذاشتن لباس های معمولی از گناهان خود نیز خارج شود. او باید قصد کند که از ثوب مخالفت بیرون رود. کارهای حرام و حتی مکروه انسان را از خدا باز می دارد، مانعی بر سر راه ارتباط و اتصال با خدا هستند. کسی که اراده وصال دارد باید از علائق و شهوات بکاهد. زائری که وارد میدان حج شد باید با تمام جد و جهد خود را برای درک نفعات الهی مهیا کند و در خود شوق ایجاد کند. بر اساس حدیثی مشتاق، اشتهای طعام ندارد، مشتاق اهل لذت نیست، مشتاق با دیگران انس واقعی نمی گیرد، مشتاق آرام و قرار ندارد، مشتاق اهل آباد کردن دنیا نیست، مشتاق لباسی به تن ندارد، مشتاق بی مسکن است، کسی که دارای شوق است شب و روز بندگی خدا می کند، او هر لحظه انتظار دیدار می کشد و با زبان شوق با خدا نجوا می کند. او سرائر خود را برای حق بیان می کند، او اهل رجاء است، خواب به دیدگانش نمی آید، دنیا مراد او نیست، تمامی عادات را فرو گذارده است و در تمامی عمر با زبان حال به خدا لیبیک می گوید.^[164]

امام زین العابدین در حدیث شبلی سر کنندن لباس را این گونه بیان می فرماید:

«فَجِئْتَ تَجَرَّدْتَ عَنْ مَخِيطِ ثِيَابِكَ، نَوَيْتَ أَنَّكَ تَجَرَّدْتَ مِنَ الرِّيَاءِ وَ الْفِئَاقِ وَ الدُّخُولِ فِي الشُّبُهَاتِ؟ قَالَ: لَا».

پرسید: وقتی لباس های دوخته را در آوردی، نیت کردی که از ریا و نفاق و وارد شدن به شبهه ها خود را عریان کنی؟ گفت: نه.

2. عبور از دنیا: یکی از واژه های زیبا و دل انگیز قرآنی تعبیر «عبرت» است. اهل خشیت، اهل عبرتند. (إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّمَنْ يَخْشَى).^[165] عبرت در این آیه مربوط به سرنوشت فرعون و فرعونیان است که بخشی از تاریخ محسوب می شود؛ اما گاهی قرآن تاریخ گذشتگان را به صورت کلی، جایگاه عبرت می داند: (لَقَدْ كَانَ فِي قَصَصِهِمْ عِبْرَةٌ لِأُولِي الْأَلْبَابِ)^[166]؛ از سوی دیگر قرآن عالم تکوین را هم مربوط به عبرت می داند (يُقَلِّبُ اللَّهُ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً لِّأُولِي الْأَبْصَارِ).^[167] امدادهای غیبی هم با عبرت ارتباطی نزدیک و تنگاتنگ دارند: (وَاللَّهُ يُؤَيِّدُ بِنَصَرِهِ مَنْ يَشَاءُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَعِبْرَةً

لِأُولِي الْأَبْصَارِ^[168] وقرآن تمامی انسان‌ها را مخاطب قرار داده به آن‌ها می‌گوید اهل عبرت باشید (فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ)^[169].

عبرت با عبور، عابر، اعتبار و تعبیر هم‌خانواده است. عبور در اصل به معنای تجاوز کردن آب است از جایی به جای دیگر.^[170] عبارت مختص به کلام است از آن جهت که از دهان و هوا عبور می‌کند. اعتبار، انتقال از وضعیت محسوس به نامحسوس است و تعبیر نسبتی با رؤیا دارد از آن جهت که از ظاهر آن عبور کرده به باطنش می‌رسیم. خلاصه آن‌که عبرت به معنای عبور است. می‌توان گفت که معنای عبرت‌گیری از تاریخ و دنیا بدین معناست که باید با ملاحظه آن‌ها به چیز دیگری انتقال یافت.

انسان‌ها نسبت به دنیا سه گونه‌اند؛ برخی فقط به دنیا چسبیده‌اند و آخرت را رها کرده‌اند؛ اینان چسبندگان به زمینند: (اثَاقلْتُمْ إِلَى الْأَرْضِ)^[171]؛ دسته دوم برعکس، آخرت‌گرای افراطی‌اند و هیچ نصیبی از دنیا ندارند. این وضعیت در اصطلاح قرآنی رهبانیت است که قرآن آن‌را بدعت می‌خواند: (وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا)^[172]؛ هر دو دسته از نظر قرآن سرزنش می‌شوند. نگاه درست این است که انسان به دنیا بنگرد اما با نگاه عبوری و گذرا و از دنیا بهره‌ای برای آخرت خویش دست و پا کند. (وَابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ وَلَا تَنْسَ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا)^[173].

بنابراین باید به دنیا با نگاه عبرت‌نگریست. انسان‌ها عابرند و دنیا معبر که همانند رؤیا تعبیر دارد. باید چونان یوسف معبر بود و تعبیری درست از رؤیای دنیا کرد. دنیا محل ماندن نیست. آیا هیچ عاقلی روی پل، خانه ابدی می‌سازد؟ تغییر لباس در احرام به معنای عبور از دنیا است. باید نگاهی عمیق و اصیل به آخرت داشت، توجهی به آن سمت و سو کرد، از دنیا گذشت و لباس آخرت بر تن کرد. از نکات جالب قرآنی این‌که آن‌گاه که سخن از نسبت دنیا و آخرت است، «دار» به معنای خانه، فقط بر آخرت اطلاق می‌شود. این امر بدین معناست که انسان‌ها فقط یک خانه دارند و دنیا حتی خانه مجازی هم نیست. تنها خانه انسان‌ها در جای دیگر است، محل استقرار ابدی انسان‌ها آخرت است.

ب) اسرار پوشیدن لباس

1. لباس تقوا: لباس انسان نشان تعلقات اوست. باید لباسی پوشید که رنگ تعلق نپذیرد، لباسی که با آن هر لحظه شاهد مرگ آرزوها و تمنیات خویش باشیم؛ بی‌رنگ‌ترین رنگ‌ها رنگ سفید است، سفیدی احرام نشان‌دهنده رنگ‌باختن تمامی رنگ‌هاست. بی‌رنگی نماد پاکی، طهارت، سادگی و صداقت است. سالک، رنگ خدایی دارد (صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً)^[174]؛ در این لباس، نام، نشان، شهرت، مقام و ثروت جایگاهی ندارد. محرم با انسان‌هایی مواجه است که همه با او هم رنگ‌اند و همه با یکدیگر یکرنگ‌اند. دریای انسان‌ها تنها یک فریاد دارد و آن رفتن به سوی خداست. لباس احرام بدین معناست که نباید غریبه را به جای دوست گرفت، باید با اغیار، بیگانه و تنها با دوست نشست و از شیرینی مجالست او کام گرفت. زائر در میقات مهمان خداست. او نباید از تار و پود

دنیوی نزد خدا ببرد؛ یعنی باید لباسش ندوخته باشد. لباس احرام به معنای پوشیدن لباس تقواست که گم شده حقیقی هر انسانی است: (لِبَاسُ التَّقْوَى ذَٰلِكَ خَيْرٌ).^[175]

2. کفن: پوشیدن لباس احرام یادآور کفن است. لباس احرام انسان را متوجه مرگ، قبر و جهان دیگر می‌کند؛ لباس احرام انسان را برای سفر ابدی مهیا می‌سازد. هنگامی که انسان از قبر برمی‌خیزد، خود را با کفنی ساده و سفید در حضور حق می‌یابد. کفن دوخت و دوزی ندارد، لباسی ساده است، همراه با تکلف و زینت نیست، این‌ها خصوصیات لباس احرام است. راهی پیش پای انسان جز کوچ کردن نیست و باید تنها سفر کرد. (وَلَقَدْ جِئْتُمُونَا فُرَادِي كَمَا خَلَقْنَاكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ).^[176]

تنها با رخت و لباسی ساده باید به کوچستان غربت دیدار رفت. خود را باید برای روزی مهیا کرد که نه پای رفتن است و نه اختیار ماندن. زمانی که حاجی احرام بست و به میقات رفت و به خدا لبیک گفت، باید با خود تنها بشود، با خویشتن خلوت کند و با تن پوشی سفید همچون کبوتران آماده پرواز گردد تا بیرنگ و بی‌نشان اوج گیرد و در عشق یار ذوب شود. زائر باید با تبر عبودیت و اخلاص بت‌های درون خویش را بشکند و بر زمین ریزد.

محرم شدم به جامه احرام بنده‌وار آماده حضور و ملاقات کردگار

لبیک گفتم از دل و جان در حریم گشتم ز شوق وصل دل آرام، بیقرار دوست

رفتم به سوی کعبه ببینم جمال او یا تر کنم ز زمزم دل چشم اشکبار

اسرار محرمات احرام

حاجی در حین احرام از امور بیست و چهارگانه باید اجتناب کند و این امور برای او حرام است. اسرار و رموزی برای محرمات احرام بیان شده است که به آن‌ها اشاره می‌شود:

1. قلب زائر صید خدا

حرمت صید در آیات مسأله حساسی تلقی شده و با کمال صراحت از آن نهی شده‌است:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقْتُلُوا الصَّيْدَ وَأَنْتُمْ حُرْمٌ وَمَنْ قَتَلَهُ مِنْكُمْ مُتَعَمِّدًا فَجَزَاءٌ مِّثْلُ مَا قَتَلَ مِنَ النَّعَمِ)^[177]

ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه که در احرام باشید شکار را نکشید. هر که صید را به عمد بکشد، جزای او قربانی کردن حیوانی است همانند آنچه کشته است.

احرام به دو قسم است^[178]: احرام به تن و احرام به دل. شخصی که فقط به تن احرام بسته و مُحَرَّم به تن شده است صید بر او حرام است چنان که امور دیگری هم برای مُحَرَّم تحریم شده است. اما زائری که با معرفت، احرام عرفان بسته، مُحَرَّم دل است و چنین کسی طمع به غیر خدا را بر خود حرام کرده است؛ او هرگونه طلب از غیر خدا را ممنوع می‌داند و خانه دل را در اختیار صاحبخانه واقعی قرار می‌دهد.

نکته دیگری در این آیه وجود دارد^[179] و آن این که قلب زائر صید خداست و قلبی که صید خداست شایسته نیست به دنبال صید باشد و اگر سالک حج گزار، قلب خویش را متوجه غیر خدا کرد، کفاره‌ای بر اوست و آن این که از این توجه نادم باشد و تمام سعی خود را بر تداوم یاد حق بکار بندد. لذا نباید در حین احرام دنبال حظوظ نفسانی بود. باید تمرین رستن از شهوات کرد. محرم قصد خدا و زیارت خانه او کرده است، با چنین قصدی نباید به دنبال غیر او بود. آیه دیگری حرمت صید در حال احرام را بیان می‌کند.

(أَجِدْ لَكُمْ صَيْدَ الْبَحْرِ وَطَعَامَهُ مَتَاعاً لَكُمْ وَلِلْسَّيَّارَةِ وَحُرِّمَ عَلَيْكُمْ صَيْدُ الْبَرِّ مَا دُمْتُمْ حُرُمًا وَاتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُحْشَرُونَ)^[180]

شکار دریایی و خوردن آن به جهت بهره‌مند شدن از آن بر شما و مسافران حلال شده است. و شکار صحرائی تا هنگامی که در احرام هستید بر شما حرام شده، از خداوندی که به نزد او گردآورده می‌شوید، بترسید.

شکار نیز دو قسم است؛^[181] شکار زاهد و شکار عارف. زاهد صید حق تعالی است از دنیا و پایان کار او به فرموده خدا این است:

(وَ مَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ وَ أَبْقَى)^[182]

آنچه نزد خداست بهتر و تا ابد باقی است.

اما عارف صید خداست از بهشت و عاقبت امر عارف به فرموده خدا این است:

(وَ اللَّهُ خَيْرٌ وَ أَبْقَى)^[183]

خدا بهتر و پاینده‌تر است.

هم زاهد و هم عارف صید خدا هستند و خداوند سبحان صیاد آنهاست، اما یکی از دنیا و دیگری از بهشت. صید و صیادی دام و ریسمان می‌خواهد، خداوند برای نفوس رمنده دام گسترانده است. دام خدا برای صید این دسته از انسان‌ها، عبادت است.^[184] خداوند در این دام، دانه‌هایی گذاشته است، همانند جذبه‌ها، کشش‌ها و ربایش‌ها تا بندگان در آن افتند

و در پنجه صیاد قرار گیرند. اما گاهی صیاد سفیری می‌فرستد و آن سفیر آوازی سر می‌دهد و صید را به دام صیاد می‌کشاند. انبیاء و اولیاء سفیران اویند و حق تعالی با اولیاء خویش دام گسترانده است، آن‌ها ندا می‌دهند، احسان می‌کنند تا صیاد آن‌ها را صید کند. احسان خدا و اولیائش دانه‌هایی هستند که از دهان سفیران می‌ریزد. آن‌ها دانه‌پاشی و احسان می‌کنند تا بندگان را اسیر احسان خویش سازند.

2. آینه و سرمه زینت

از دیگر محرمات احرام نگاه کردن به آینه است، همچنین سرمه کشیدن در حال احرام تحریم شده است. سرّ این دو در حدیثی چنین بیان شده است. امام صادق^۷ فرمود:

«لَا تَنْظُرُ فِي الْمِرْآةِ وَ أَنْتَ مُحْرِمٌ، لِأَنَّهُ مِنَ الزَّيْنَةِ وَ لَا تَكْتَجِلِ الْمَرْأَةُ الْمُحْرِمَةُ بِالسَّوَادِ إِنَّ السَّوَادَ زِينَةٌ».^[185]

در حالی که محرم هستی به آینه نگاه مکن؛ زیرا این نوعی زینت است و زن در حال احرام، سرمه سیاه نکشد، که آن هم زینت است.

این دو امر زینت‌اند و زینت بهره‌گیری از تشریفات و تجملات دنیوی است. از دنیا باید رهید و تا آسمان دنیا باید پرید، به آسمان ملکوت باید سر کشید و نور الهی را در افق جبروت می‌توان دید. از سوی دیگر نگاه به آینه، نگاه به خود است و از خودیت باید رست؛ از خود باید فارغ شد، بودن خویش را باید از یاد برد، خودبینی و خدابینی در یک دل نمی‌گنجد، قاصد خدا، قلب خویش را برای دیدار دوست مهیا می‌کند. نظر به آینه را تحریم کردند تا محرم قلب خویش را آینه کند و در آینه دل جمال یار را نظاره‌گر باشد.

نمی‌خواهم کسی نزد من نشیند بگو آینه همرویم نبیند

ز تن مرغ دلم بیرون پریده نشست در حرم تا دانه چیند

3. سایه و ذوب گناه

عبدالله بن مغیره از امام موسی کاظم^۷ درباره سایه برای محرم پرسید. امام^۷ در پاسخ آن را حرام دانست. او گفت: من گرمایی هستم و گرما بر من طاقت‌فرسا است. آیا راه چاره‌ای برای من وجود دارد؟ امام^۷ فرمود:

«أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ الشَّمْسَ تَغْرُبُ بِذُنُوبِ الْمُحْرِمِينَ».^[186]

آیا نمی‌دانی که خورشید، گناهان محرمین را محو می‌کند.

بنابراین سرّ این که سایه و سایبان برای محرم حرام شده، این است که آفتاب سوزان بر سر و تن محرم بتابد تا گناهان او را پاک کرده، ذوب سازد و از این روست که گفتند آفتاب پاک‌کننده است؛ لذا می‌تواند نجاست گناه را از دل بزداید.

4. کندن درخت و اصلاح زمین

در حریم امن الهی و در حال احرام نباید درخت یا گیاهی را کند؛ زیرا این کار از بین بردن «حرث» و «نسل» است. نابود کردن حرث و نسل فساد است و کار مفسدان و دوزخیان. اما بهشتیان که همواره در جهت اصلاح و احیای زمین و دل آدمی اند گیاه نمی‌کنند و علفی را نابود نمی‌کنند. این‌ها آثار و مخلوقات خداست، در سرزمین عشق و کسی که عاشق اوست، به آثار او تعرض و تجاوز نمی‌کند.

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست

عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

5. تجربه برادری

در حریم امن الهی برای تقرب به خدا باید دل‌ها را به هم نزدیک کرد، از جدایی‌ها پرهیز داشت و هر آنچه مایه تفرقه است، از بین برد. در محضر حق نباید به زائران او توهین کرد. باید از فسوق، جدال، مشاجره، فحاشی، تفاخر و مباحات پرهیز کرد. نباید به کسی دستور داد، سزا نیست زبان به ناسزا گشود، حریم حرم محدوده برادری است، در آن‌جا باید تمرین اخوت کرد، در پیشگاه دوست به دوستان دوست نباید جز خیر گفت، در محضر یار، تفاخر معنا ندارد.

6. رحمت و آشتی

از حمل سلاح باید پرهیز کرد. حمل سلاح به معنی دشمنی و خصومت است. در حضور خداوند رحیم خشونت لازم نیست، اساساً کینه و دشمنی شأن دوزخیان است و خدا اهل رحمت و آشتی است، او اهل داد و رأفت است و نسبتی با خشونت ندارد. خشونت و دشمنی ضعف و کاستی است که با ربوبیت خدا سازگار نیست؛ از این رو کشتن جانوران، اذیت و آزار دیگران و حتی زخم کردن بدن خویش حرام شده است.

خلاصه درس

حج تمتع از دو عمل تشکیل می‌شود؛ یکی عمره تمتع و دیگری حج تمتع. هر کدام از این دو عمل اجزایی دارد. عمره تمتع از پنج جزء ترکیب یافته است و حج تمتع از سیزده عمل تشکیل شده است.

اولین عملی که در هر دو بخش حج واجب، اعم از عمره تمتع و حج تمتع قرار دارد، احرام است.

اسرار احرام عبارتند از:

1. دوری از معاصی: نفس باید به هنگام احرام از نفسانیات، فاصله بگیرد.

2. حرمت کعبه: کعبه حرمت و احترام ویژه‌ای دارد. امام صادق^ع فرمود:

«مسجدالحرام به خاطر کعبه حرمت داده شد و حرمت حرم به علت مسجدالحرام است و احرام به علت حرم

واجب شد».

3. جذبه: احرام، جذبه است، کوششی به سوی رحمان است، با احرام انسان را می‌برند، جذب و انجذاب رحمانی شامل حال زائر می‌شود. زائر بیت الله با جذبه احرام به عالم وصال نائل می‌شود. احرام، سالک را بیدار و مشتاق می‌کند.

4. حضور: احرام دو گونه است؛ احرام غیبت و احرام حضور. و کسی که در خانه خود نشسته و حضور دارد، گویا مُحَرَّم است.

5. سفر معنوی.

اسرار میقات عبارتند از:

1. کندن لباس معصیت: میقات محل تخلیه است. در آن جا باید از گناه خالی شد، تذلل را تجربه کرد و از لباس جرم و معصیت خارج شد.

2. زیارت خدا: مشاهده، رؤیت حق است با چشم دل، در واقع عالم را فانی و مستهلک شهود می‌کند و نیز حق را در تمام اشیا ظاهر می‌بیند.

احرام، اولین محل سلوک و میقات، نخستین منزلگاه سالکین است، میقات آغازین مرز حضور است.

میقات نقطه عزیمت یک سفر معنوی و روحانی است. در میان میقات‌ها مسجد شجره رمزی دیگر دارد.

احرام پیامبر^۹ از مسجد شجره بود.

واجبات احرام سه چیز است: یکی نیت، دیگری تلبیه است؛ یعنی این که لبیک بگویند و سوم پوشیدن دو جامه احرام برای مردان، که هر یک دارای اسراری است.

اسرار نیت:

1. هجرت باطنی و اخلاص: سرّ نیت، اخلاص است. حقیقت اخلاص تصفیه نمودن عمل است از شائبه غیر خدا.

خلوص نیت انسان را مهاجر می‌کند و هجرت دو گونه است؛^[187] هجرت صوری، هجرت باطنی و معنوی.

2. قصد تحول: روزی که انسان در میقات می‌ایستد، گذشته سیاه خود را در نظر گرفته، دعا و استغفار بر لب جاری

می‌کند. اینک هنگام تحول است، با نیتی که انسان در میقات همراه با احرام می‌بندد، پیمان تحول با خدا می‌بندد.

اسرار تلبیه:

1. پاسخ به دعوت خدا: آن گاه که انسان در میقات قرار می‌گیرد و قصد بستن احرام می‌کند، باید «لبیک» بگوید.

تلبیه پاسخ مثبتی است که زائر به دعوت خدا می‌دهد. پس تلبیه، اجابت است اما اجابتی که سزاوار دعوت الهی باشد.

2. سکوت معصیت: زائر باید با لبیک خویش در برابر خدا از مخالفت او اجتناب ورزد، او باید روزه معصیت گیرد.

3. هماهنگی با ابراهیم: لبیک زائر را شبیه ابراهیم می‌کند، مشابهتی میان او و ابراهیم برقرار می‌کند. حج گزار و زائر

بیت الله الحرام باید شباهتی به ابراهیم^۷ پیدا کند. او باید حلم ورزد، صبر پیشه کند، سرشک اشک بر گونه‌ها داشته باشد،

اهل صدق و صفا باشد، دعا و تضرع پیشه کند.

4. زمزمه هستی: غور در بیکرانه آیات آسمانی نشان از حقیقتی ژرف و شگرف دارد.

تمام عالم هستی یا تمامی پرندگان از نماز و تسبیح خود آگاهند.

لباس احرام اسرار و رموزی دارد که می‌توان در دو بخش بیان کرد: الف) اسرار کندن لباس که شامل:

1. کندن لباس مخالفت خدا؛ 2. عبور از دنیا می‌شود.

ب) اسرار پوشیدن لباس که شامل:

1. لباس تقوا؛ سالک، رنگ خدایی دارد (صِبْغَةَ اللَّهِ وَمَنْ أَحْسَنُ مِنَ اللَّهِ صِبْغَةً)^[188]؛ در این

لباس، نام، نشان، شهرت، مقام و ثروت جایگاهی ندارد.

2. کفن: پوشیدن لباس احرام یادآور کفن است. لباس احرام انسان را متوجه مرگ، قبر و جهان دیگر می‌کند؛ لباس

احرام انسان را برای سفر ابدی مهیا می‌سازد.

اسرار و رموزی برای محرمات احرام بیان شده است که به آن‌ها اشاره می‌شود:

قلب زائر صید خدا: حرمت صید در آیات مسأله حساسی تلقی شده و با کمال صراحت از آن نهی شده‌است:

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر گاه که در احرام باشید شکار را نکشید. هر که صید را به عمد بکشد، جزای

او قربانی کردن حیوانی است همانند آنچه کشته است».

آینه و سرمه زینت: از دیگر محرمات احرام نگاه کردن به آینه است همچنین سرمه کشیدن در حال احرام تحریم شده

است.

کندن درخت و اصلاح زمین، تجربه برادری، رحمت و آشتی و شراب لم یزلی.

خودآزمایی

1. حج تمتع از چند عمل تشکیل شده و هر کدام دارای چه اجزایی است، توضیح دهید.

2. اسرار احرام را نام برده و هر یک را توضیح دهید.

3. اسرار میقات را شرح دهید.

4. واجبات احرام را نام برده و هر یک را شرح دهید.

5. چند مورد از محرمات احرام را نام برده و توضیح دهید.

6. اسرار محرمات احرام را شرح دهید.

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود پس از مطالعه این درس:

- اسرار طواف را بدانیم.
- اسرار حجرالاسود را بدانیم.
- با اسراری که در هفت دور طواف نهفته است آشنا شویم.
- طهارت از شهود غیر را بدانیم.
- دلایل سیاهی سنگ حجرالاسود را بدانیم.
- اسرار باطنی نماز طواف را بدانیم.
- اسرار باطنی سعی را بدانیم.
- معنای هروله و سر نهفته در آن را بدانیم.
- سر سعی میان صفا و مروه را بدانیم.
- سر شروع سعی از صفا را بدانیم.
- معنای تقصیر و سر نهفته در آن را بدانیم.

درآمد

در این درس اسرار طواف، اسرار حجرالأسود، اسرار نماز طواف، اسرار سعی، سر سعی میان صفا و مروه، سر آغاز کردن سعی از صفا و سر تقصیر توضیح داده خواهد شد.

حج گزار بعد از آن که در میقات حضور، احرام عشق بست، نماز بندگی به جای آورد، پای در حریم حرم می‌گذارد. حرم یعنی جایی که هر کسی در آن در امان است. انسان، حیوان و حتی درخت و گل و علف از هرگونه تعرضی مصون هستند. همه چیز در این جا در حفظ و امان الهی است، آن جا سرزمین امنیت، صلح و آرامش است.

داستان امنیت و آسایش حرم به روزگاران قدیم باز می‌گردد، آن گاه که حجرالأسود بعد از هبوط آدم به زمین تنزل کرد و جاده نزول را به سوی خاکدان طبیعت پیمود، در همین مکان موجود استقرار یافت، در این لحظه نوری از آن تا شعاع کوه‌های اطرافش پراکنده شد و این قطعه زمین را روشن نمود و این جا رنگ آسمان به خود گرفت، محدوده نور

محدوده حرم شد، همان جایی که آدم در هبوط خویش به آن جا رسید و در آن جا سر به آسمان بلند کرد و به استمداد از «کلمات» خدا را خواند و خدا او را پذیرفت؛ این جا محل توبه آدم است، این جا مکان نزول نور و آسمان معناست، این جا گریزگاه آدم به سوی خداست و این جا بخشی از بهشت عدن است.

اسرار طواف

1. تشبیه به فرشتگان

فرشتگان الهی در اطراف کعبه آسمانی می گردند، لذا انسانی که زائر کعبه است، باید خود را همگون با فرشتگان کند.

(وَتَرَى الْمَلَائِكَةَ خَافِينَ مِنْ حَوْلِ الْعَرْشِ) ^[189]

در آن روز فرشتگان را مشاهده می کنی که گرداگرد عرش الهی درآمده اند.

کعبه نمادی از خدا در عالم ملک و شهادت است. انسان به هنگام طواف باید متذکر بیت معمور در آسمان ها باشد. طواف انسان به دور کعبه ملکی، همان طواف ملائکه به دور عرش الهی است و انسان باید با قلب خویش به هنگام طواف تا آسمان ها و فرشتگان بالا رود. امام صادق ^۷ در حدیث مصباح الشریعه به این نکته بلند عرفانی اشاره فرمود:

«وَ طُفَّ بِقَلْبِكَ مَعَ الْمَلَائِكَةِ حَوْلَ الْعَرْشِ كَطَوَافِكَ مَعَ الْمُسْلِمِينَ
بِنَفْسِكَ حَوْلَ الْبَيْتِ» ^[190]

همان گونه که با بدنت همراه مسلمانان بر گرد کعبه طواف می کنی، با قلبت همراه فرشتگان بر گرد عرش طواف کن.

حماد بن عیسی می گوید: روزی برای پرسیدن سؤالی خدمت رسول خدا ^۹ رسیدم. لحظه ای که نگاهم به ایشان افتاد، نتوانستم سخن بگویم. رسول خدا ^۹ دست به سینه من گذاشت و فرمود: سؤالت را بپرس. در این لحظه اشک مهلتم نمی داد و باز نتوانستم سؤال را بپرسم. وقتی پیامبر ^۹ اشک ها و سر برهنه مرا دید، چنین فرمود:

«هر کسی طواف خانه خدا کند، در حالی که سر و پایش برهنه باشد، گناهان خود را مدّ نظر گیرد، استلام حجر کند، بدون این که کسی را آزار دهد و دائماً ذکر خدا گوید، خداوند به ازای هر گامی هفتاد هزار حسنه به او دهد، هفتاد هزار گناه او محو کند، هفتاد هزار درجه به او رفعت دهد، به جای او هفتاد هزار بنده آزاد می کند، شفاعت او را در باب هفتاد نفر از اهل بیتش می پذیرد و هفتاد هزار حاجت او را برآورده می کند؛ چه زود چه دیر» ^[191]

طواف کننده، همگون فرشتگان شده، پاک و منزه می گردد، زائر با طواف می تواند رحمت الهی را جلب کند؛ غفران و بخشش

الهی در طواف کعبه است، خداوند به طواف کنندگان نوید بهشت داده و برکات و هدایای خویش را شامل حال آنان ساخته است. روزی که خداوند به آدم^۷ امر نمود خانه کعبه را بنا کند، آدم به خدا گفت: هر اجیری اجری دارد، اجر من چیست؟ خداوند به او پاسخ داد:

«ای آدم هرگاه طواف کردی، رحمت و غفران من شامل تو می‌شود. آدم بیش از این خواست، خداوند هم امساک نکرد و گفت: هرگاه فرزندان تو حول این خانه بگردند، آن‌ها را می‌بخشم و کسی که قصد زیارت کند ولی به دلیلی توفیق نیابد، او را هم می‌بخشم و حتی تمام کسانی که طواف کنندگان برای آن‌ها استغفار کنند، آن‌ها را به برکت دعای طائفین خواهم بخشید».^[192]

بنابراین سرّ طواف دریافت رحمت و مغفرت الهی است، تولدی دوباره است و آن‌گاه که انسان از گناه پاک شود، خداوند به انسان‌های پاک مباحثات می‌کند. رسول خدا^۹ فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ يُبَاهِي بِالطَّائِفِينَ».^[193]
خداوند به طواف کنندگان مباحثات می‌کند.

2. طهارت از شهود غیر

طهارت دو گونه است؛^[194] طهارت ظاهر و طهارت دل. طهارت ظاهر با آب حاصل می‌شود، اما طهارت باطن و دل با معرفت درست می‌شود. باید با آب عرفان قلب را شست و شو داد، سموم را از جان بیرون کرد، نفاق را از دل زدود و توحید را بر قلب حاکم نمود و تا به قلبی پاک، ضمیری آرام و سرّی موحد رسید. زائر به هنگام رجوع به کعبه حقیقی قلب خویش را از مشاهده غیر پاک می‌کند.^[195] شهود غیر خدا توبه می‌خواهد، حج گزار در لحظه طواف از این که به غیر خدا توجه کرده و اعتمادش به غیر او بوده و یاد دنیا در قلب او جای داشته است، استغفار می‌کند. اگر انسان در دنیا به غیر او رجوع می‌کند، این هم به خاطر دستور اوست و اگر امر او نبود، سالک و عارف به غیر او حتی رجوع هم نمی‌کرد. سرور شهیدان^۷ در بیانات نورانی خود این گونه فرمود:

«إِلَهِي أَمَرْتُ بِالرُّجُوعِ إِلَى الْأَثَارِ، فَأَرْجِعُنِي إِلَيْكَ بِكِسْوَةِ
الْأَنْوَارِ وَ هِدَايَةِ الْاِسْتِبْصَارِ، حَتَّى أَرْجِعَ إِلَيْكَ مِنْهَا كَمَا دَخَلْتُ
إِلَيْكَ مِنْهَا مَصُونًا السِّرِّ عَنِ النَّظَرِ إِلَيْهَا وَ مَرْفُوعَ الْهَمَةِ عَنِ
الْاعْتِمَادِ عَلَيْهَا، إِنَّكَ عَلَيَّ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ».^[196]

معبودا! فرمان دادی مرا به آثار مراجعه کنم پس مرا به خود جلب کن از تجلی انوار و رهنمایی بینش دل تا مراجعه کنم به درگاهت از آن‌ها، چنانچه از همان‌ها به حضرتت ره یافتم و سرّ خویش از نگاه به آن‌ها بازداشتم و همت خود را از اعتماد به آن‌ها برداشتم؛ زیرا تو به هر چیز توانایی.

سید و سالار شهیدان حضرت امام حسین^۷ قبل از آن که به مسلخ عشق و شهادت برود، با خدا نجوا می کرد که آیا برای غیر تو ظهوری هست، تو کی غایب بوده ای تا غیر تو، تو را اثبات کند و کی دور بوده ای که آثار، دلیل تو باشد، کور باد چشمی که تو را نبیند و زیان دیده باد قلب بنده ای که از حب تو نصیبی نداشته باشد.

«أَيُّ يَكُونُ لِيُغَيِّرَكَ مِنَ الظُّهُورِ مَا لَيْسَ لَكَ حَتَّى يَكُونَ هُوَ الْمُظْهَرُّ لَكَ، مَتَى غَبَتْ حَتَّى تَحْتَاجَ إِلَيَّ دَلِيلٌ عَلَيْكَ وَ مَتَى بَعُدَتْ حَتَّى تَكُونَ الْآثَارُ هِيَ الَّتِي تُوصِلُ إِلَيْكَ، عَمِيتْ عَيْنٌ لَا تَرَكَ عَلَيْهَا رَقِيبًا وَ خَسِرْتُ صَفْقَةً عَبْدٌ لَمْ تَجْعَلْ لَهُ مِنْ حُبِّكَ نَصِيبًا».^[197]

3. حدیث شمع و پروانه

طواف، گرد کعبه چرخیدن است، و به دیدار معشوق شتافتن! طواف، چرخش عاشق گرداگرد معشوق است تا خود را با آتش عشق او بسوزاند. طواف آن است که عارف پروانه وار بر گرد شمع بچرخد تا عاقبت با بال و پری سوخته، خویش را به پای شمع افکند. زائر آتش عشقی در ضمیر خود دارد و بار سفر را بسته است. از خانه، کاشانه، زن، فرزند و وطن بریده و لبیک گویان خود را تا پای خانه دوست رسانده است. او آماده چرخیدن است تا پروانه وار گرد شمع فروزان خانه عشق و بیت محبوب بچرخد.

طواف حرکت معنوی است، طواف، سفر روحانی است، زائر در مطاف به جنبش درآمده خود را در دریای عشق الهی غرق می کند، از خودیت تهی گشته، رنگ و بوی او می گیرد، گرد شمع دوست چرخیده، هستی خویش را به پای او ذوب می کند تا آن که ذره ای بی مقدار گشته، چونان مولود کعبه فریاد سر دهد که:

«هَبْنِي صَبْرْتُ عَلَى عَذَابِكَ فَكَيْفَ أَصْبِرُ عَلَى فِرَاقِكَ».^[198]

به شمع کعبه بس پروانه دیدم هزاران عاشق دیوانه دیدم

چه شمع ای همه پروانه دارد؟ چه دلبر این همه دیوانه دارد؟

همه افسرده خاطر، دل شکسته به روی گونه شان اشکی نشسته

زن و کودک هزاران در هزاران همه گریند چون ابر بهاران

بسی مجنون در صحرا دویده به شادی در بر لیلی رسیده

4. هفت شهر عشق

در طواف باید هفت دور (شوط) گرد کعبه چرخید. عدد هفت رمز و رازی دارد؛ هفت آسمان،^[199] سبع المثانی قرآن،^[200] هفت دریا،^[201] هفت روز هفته، هفت بطن قرآن و هفت شوط طواف. برای هفت دور طواف وجوهی از لطایف عرفانی بیان شده است.

وجه اول) سرّ هفت دور طواف این است که آدمی دارای هفت اخلاق رذیله است که گاهی از آن تعبیر به «هفت شوط حجاب» می‌شود.^[202] اخلاق رذیله عبارتند از: عجب، کبر، حسد، حرص، بخل، غضب و شهوت. سالک باید این‌ها را زائل و به‌جای آن هفت اخلاق حمیده را جایگزین کند که عبارتند از: علم، حکمت، عفت، شجاعت، عدالت، کرم و تواضع.

وجه دوم) خداوند اقلیم‌های هفت‌گانه دارد که گاهی از آن تعبیر به افلاک سبعة می‌شود. این آیه که فرمود: (خَلَقَكُمْ أَطْوَاراً)^[203] ناظر به طورهای هفت‌گانه افلاک و اقلیم است. احتمال دارد که هفت شوط طواف، اشاره به سیر در اطوار خلقت و افلاک سبعة داشته باشد.^[204]

وجه سوم) هفت دور طواف شاید اشاره به هفت مرحله نماز داشته باشد.^[205] مراحل نماز عبارتند از: قیام اول، رکوع، قیام دوم، سجده اول، نشستن میان دو سجده، سجده دوم و نشستن برای تشهد. این حرکات هفت‌گانه که سالک در نماز حضور به جای می‌آورد، آثار روحانی و معنوی دارد؛ انسان را به عالم ارواح و نشئه نماز واقعی وارد می‌کند. شاید به همین دلیل باشد که در برخی از روایات طواف را نماز دانسته‌اند. رسول‌خدا^۹ فرمود:

«الطَّوَّافُ بِالْبَيْتِ صَلَاةٌ».^[206]

طواف خانه خدا همچون نماز است.

وجه چهارم) هفت شهر عشق؛ باید هفت مرتبه به گرد کویش چرخید و این هفت شهر عشق را به پایان رساند. زائر سالک تا حضرت بی‌نشان بالا می‌رود و به میهمانی ملائک درمی‌آید. او در اوج گمنامی، خود را در دریای اسرار احساس می‌کند و در زیر سایه او قرار می‌گیرد. طواف‌کننده در همان محلی طواف می‌کند که مطاف پیامبران، امامان و مدفن انبیاست. طواف‌کننده با آخرین دور به ستاره‌ای می‌ماند که به گرد خورشید می‌چرخد و منظومه‌ای از عشق، کشش، خلسه و جذبه او را فراگرفته است. او از زمین گذشته و تا عرش فنا ارتفاع گرفته است.

طواف به جز اسرار، آدابی هم دارد؛ آدابی نظیر: غسل، تواضع، سکینه و این‌که با پای برهنه به مطاف برود. هر یک از آن‌ها سرّی دارد که در مباحث گذشته بیان شد. یکی از مهم‌ترین مستحبات و آداب به هنگام طواف دعاست. این دعاها مضامین بلندی دارند؛ طواف‌کننده به خدا عرض می‌کند ما بندگان توایم، پیشانی ما در قبضه قدرت توست، اگر ما را عذاب کنی به سبب گناهان ماست و اگر ما را ببخشی به سبب رحمت توست... زائر در طواف می‌گوید.^[207]

«اللَّهُمَّ إِنِّي إِلَيْكَ فَقِيرٌ وَ مِنْ عَذَابِكَ خَائِفٌ مُسْتَجِيرٌ، اللَّهُمَّ لَا تُبَدِّلْ اسْمِي وَ لَا تُغَيِّرْ جِسْمِي...».^[208]

خدایا به تو نیازمندم و بیمناک و پناهنده‌ام، نامم را عوض مکن و جسمم را تغییر مده. و چون در دور هفتم به آخر کعبه رسید دستانش را می‌گستراند و صورت و شکم خود را به کعبه می‌چسباند و می‌گوید:

«اللَّهُمَّ الْبَيْتُ بَيْتُكَ وَ الْعَبْدُ عَبْدُكَ وَ هَذَا مَقَامُ الْعَائِدِ بِكَ مِنَ النَّارِ».^[209]

خدایا! خانه خانه توست و بنده، بنده تو و این جا جایگاه پناهاورنده به تو از آتش است. همچنین طواف واجباتی نظیر طهارت دارد که لطایف عرفانی آن‌ها گذشت. از جمله واجباتی که در طریقت طواف دخالت دارد، ابتدا کردن و ختم نمودن به حجرالأسود است. چنان‌که باید طواف داخل مطاف صورت گیرد و مطاف فاصله میان رکن و مقام ابراهیم است. از سوی دیگر اموری مثل ملتزم، حطیم، مستجار، حجر اسماعیل، مقام جبرئیل و رکن یمانی داخل طواف است. از این رو شایسته است اسرار هر یک را بر شمرد:

اسرار حجرالأسود

1. سنگ بهشتی

حجرالأسود از بهشت آمده و رنگ و بوی آن جهان دارد. رسول خدا^۹ در حدیثی فرمود:

«الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ مِنَ الْجَنَّةِ».^[210]

حجرالأسود از سنگ‌های بهشت است.

منذر ثوری از امام باقر^۷ درباره حجرالأسود سؤال کرد که چه سنگی است و از کجا آمده است؟ امام در پاسخ چنین فرمود:

«نَزَلَتْ ثَلَاثَةُ أَحْجَارٍ مِنَ الْجَنَّةِ: الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ اسْتَوْدَعَهُ إِبْرَاهِيمُ^۷ وَ مَقَامُ إِبْرَاهِيمَ وَ حَجَرُ بَنِي إِسْرَائِيلَ. إِنَّ اللَّهَ اسْتَوْدَعَ إِبْرَاهِيمَ الْحَجَرَ الْأَبْيَضَ وَ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ الْقَرَّاطِيسِ فَاسْوَدَّ مِنْ خَطَايَا بَنِي آدَمَ».^[211]

سه سنگ از بهشت فرود آمده است: حجرالأسود که به ودیعت به ابراهیم سپرده شد، مقام ابراهیم و سنگ بنی اسرائیل. خداوند سنگ سفید به حضرت ابراهیم سپرد که سفیدتر از کاغذ بود، و در نتیجه گناهان بنی آدم سیاه شد.

بهشت محل نعمت^[212] و رحمت و رضوان الهی^[213] است. کسی که به بهشت وارد شد، اهل رستگاری است.^[214] کسی که به بهشت راه یابد فرشتگان الهی او را اکرام می کنند.^[215] این ها بعضی از ویژگی های بهشت، بهشتیان و پدیده های بهشتی است. قطعه سنگی که از بهشت آمده، بی تردید نعیم است، با خود رحمت و رضوان الهی را آورده است و هر کس او را لمس کند، مکرم و بهشتی است.

دلا از خانه خاکی سفر کن به بیت یار افلاکی نظر کن

گذر از لعل و یاقوت و زمرد بسنده بر تماشای حجر کن

2. حضور در بهشت

سنگی که از بهشت است، طبعاً به بهشت باز می گردد و خود را در بهشت نشان می دهد؛ بنابراین حجرالأسود در بهشت حضور دارد و حتی در بهشت شهادت خواهد داد. این قطعه سنگ بسیار با وفاست؛ زیرا هر کس او را در این دنیا لمس کرده باشد، شهادت می دهد. اساساً بهشت و وفا با یکدیگر همراهند و اگر بی وفایی یا نقض عهده وجود دارد، ویژگی جهنم و دوزخیان است. رسول خدا^۹ درباره حجرالأسود ضمن اشاره به وفاداری آن فرمود:

«يَبْعَثُ اللَّهُ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَالرُّكْنَ الْيَمَانِيَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ لَهُمَا عَيْنَانِ وَ لِسَانٌ وَ شَفَتَانِ، يَشْهَدَانِ لِمَنْ اسْتَلَمَهُمَا بِالْوَفَاءِ».^[216]

خداوند روز قیامت حجرالأسود و رکن یمانی را مبعوث می کند در حالی که دو چشم و زبان و دو لب دارند و با وفاداری برای کسانی که این دو را لمس کرده اند شهادت می دهند.

3. علت سیاهی

حجرالأسود در آغاز بسیار سفید بود، از کاغذ و شیر هم سفیدتر؛ اما سیاه شد و تغییر رنگ داد. علت سیاهی به دو گونه مطرح شده است؛ گاهی به گناهان مشرکین عهد جاهلیت نسبت داده شده؛ چون در زمان جاهلیت این سنگ مس شده، رجس و جرم های آن ها باعث شد تا این سنگ سیاه شود. پیامبر^۹ فرمود:

«حجرالأسود از سنگ های بهشتی است و سفید بود تا این که در زمان جاهلیت افرادی با رجس آن را مس کردند».^[217]

گاهی نیز به مجرمین و منافقین نسبت داده شده است.
چنان که امام صادق^۷ در حدیثی عجیب به مضمونی عمیق اشارتی دارد.

«إِنَّ الْأَرْوَاحَ جُنُودَ مُجَنَّدَةٍ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ
اِثْتَلَفَ هَاهُنَا وَ مَا تَنَاکَرَ مِنْهَا فِي الْمِيثَاقِ اخْتَلَفَ هَاهُنَا وَ
الْمِيثَاقُ هُوَ فِي هَذَا الْحَجَرِ الْأَسْوَدِ أَمَّا وَ اللَّهُ إِنَّ لَهُ لَعَيْنَيْنِ
وَ أُذُنَيْنِ وَ فَمًّا وَ لِسَانًا ذَلَقَا وَ لَقَدْ كَانَ أَشَدَّ بَيَاضاً مِنَ
اللَّبَنِ وَ لَكِنَّ الْمُجْرِمِينَ يَسْتَلِيمُونَهُ وَ الْمُنَافِقِينَ فَبَلَغَ كَمِثْلِ مَا
تَرَوْنَ».^[218]

همانا ارواح نیروهای آماده هستند، هر کدام که در عالم میثاق با یکدیگر آشنا بودند با یکدیگر الفت برقرار می کنند و هر کدام در عالم میثاق از یکدیگر دور بودند، نزد حجرالأسود از یکدیگر دور می مانند. آگاه باشید، به خدا سوگند حجرالأسود دو چشم و دو گوش و دهان و زبانی دارد و همانا از شیر سفیدتر بود، ولی مجرمین و منافقین آن را لمس نمودند و چنین شد که می بینید.^[219]

از این حدیث نکته جالب توجهی به دست می آید و آن این که وضعیت ارواح در عالم بالا در حجرالأسود ثبت است، گویا یک برنامه نرم افزاری بسیار دقیق در این قطعه سنگ قرار دارد تا نفوسی که در عالم ذر و میثاق با یکدیگر انس و محبتی داشته اند، نزد حجرالأسود خود را بیابند و آن نفوسی که یکدیگر را دفع کرده اند نزد حجرالأسود از یکدیگر فاصله گیرند. به تعبیری می توان گفت این قطعه سنگ بهشتی، گویی ابرایانه خداست.

در باب علت سیاهی حجرالأسود تعبیر کلی تری هم بیان شده است و آن این که خطاها و جرم های بنی آدم باعث تغییر رنگ حجرالأسود شد. پس علت سیاهی حجر جرم ها، معاصی و خطاهای فرزندان آدم است. رسول خدا^۹ فرمود:

«نُزِلَ الْحَجَرُ الْأَسْوَدُ مِنَ الْجَنَّةِ وَهُوَ أَشَدُّ بَيَاضاً مِنَ اللَّبَنِ،
فَسَوَّدَتْهُ خَطَايَا بَنِي آدَمَ».^[220]

حجرالأسود از بهشت نازل شد در حالی که از شیر سفیدتر بود ولی گناهان فرزندان آدم آن را سیاه نمود.
نکته لطیف این که حجرالأسود سیاهی جرم و خطای بنی آدم را به خود گرفت و با استلام خویش آن ها را پاک نموده درویشان را سفید کرد. گویا حجرالأسود سیاهی گناه را از انسان گرفته باعث طهارت و سفیدرویی آنان می شود، زبان حال حجرالأسود خطاب به گنهکاران این است: سیاهی تو به من، سفیدی من به تو.

اسرار نماز طواف

واجب است بعد از تمام شدن طواف عمره، دو رکعت نماز همانند نماز صبح خواند. همچنین ضروری است این نماز پشت مقام ابراهیم^۷ واقع شود و هر چه نماز طواف به مقام نزدیک تر باشد بهتر است. مستحب است در رکعت اول بعد از

حمد سوره اخلاص و در رکعت دوم بعد از حمد سوره کافرون خوانده شود. حمد و ثنای الهی، صلوات بر محمد^۹، طلب قبولی اعمال، سجده‌های طولانی، گریستن و خواندن دعا‌های مختلف از مستحبات نماز طواف است. اما نماز طواف در برابر کعبه، روبروی حجرالأسود، حطیم، ملترم و در آستانه مقام ابراهیم^۷ اسرار باطنی دارد:

الف. نماز نیاز

نماز اعتراف به عبودیت است، نماز، انسان را در مقام بندگی قرار می‌دهد و بندگی انسان را به عروج و آسمان می‌برد. عبودیت یعنی وقوف بر مقام بندگی که مقام فقر است و مقام فقر یکی از مقامات عرفانی است که قرآن هم به آن اشاره لطیفی فرموده است: (يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ)^[221] فقر در این آیه، منحصر به انسان شده و غنا در انحصار خدا قرار گرفته است. کل فقر در انسان است و کل غنا در او. درباره وجه انحصار فقر در انسان نظریه‌های مختلفی در تفاسیر بیان شده‌است.^[222]

معنای اصلی فقر، مکسور به معنای شکسته است و گاهی به معنای حفره و جای خالی هم آمده است.^[223] از این رو است که فقیر به معنای محتاج آمده؛ زیرا حاجت یا نیاز، کمبود یا نبود است و مشابَهتی با حفره دارد، چون در هر دو حالت خلأ و کاستی وجود دارد و پیداست که اگر چنین وضعیتی برای کسی پیش آید، شکننده می‌شود. براین اساس (أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ) در آیه مزبور به این معناست که انسان‌ها خلأ هستی داشته و به همین جهت وجودی شکننده دارند. این خلأ وجودی و شکستگی هستی یا به تعبیر فلسفی «فقر ذاتی یا امکانی» فقط با انتساب به خدا پر می‌شود و وجود انسان قوام می‌یابد. لذا در ادامه فرمود: «إِلَى اللَّهِ»؛ این انتساب به موجودی است که غنای محض است. نبی خاتم^۹ به فقر مباهات می‌کند. «الفقر فخری».^[224] احتمالاً مراد از فقر همان فقری است که در آیه گذشت.

نجم‌الدین رازی درباره فقر نوشت:

«اما آنچه نصیب من است، کام من در ناکامی، مراد من در نامرادی، هستی من در نیستی و توان‌گری و فخر من در فقر است: الفقر فخری... ای محمد، این چه سرّ است که تفاخر به پیشوایی و سروری انبیا نمی‌کنی و به فقر فخر می‌کنی؛ زیرا که راه ما بر عشق و محبت است و این راه به نیستی توان رفت و پیشوایی و سروری نبوت همه هستی است...».^[225]

فقر نزد عارف، به این معناست که انسان برای خود مالکیتی نبیند؛ زیرا عبد مالک چیزی نیست. فقیر تنها خدا را مالک حقیقی در عالم هستی می‌بیند. زبان حال فقیر این است که: (أَسْلَمْتُ وَجْهِيَ لِلَّهِ)^[226]

یکی از اشاره‌های نماز، عبودیت، افتقار و ذلت است. نماز بنده را در مقابل رب کریم قرار می‌دهد، نماز مشق زندگی است، نماز احساس فقر و ذلت است؛ ذلتی که سزای نیاز انسان است، احساس ذلتی که در انسان رغبت سلوک را بیدار می‌کند، ذلتی که به انسان قصد حقیقت می‌دهد، ذلتی که انسان را کم‌سخن و پرتفکر می‌کند، ذلت و فقری که خواب را از انسان می‌ستاند و آدمی را غرقه عیش و مستی می‌کند، ذلتی که حلاوت بندگی را به کام انسان می‌نشانند و انسان را از

خویشتن خویش فارغ کرده، خدا را به جای آن می‌نشانند. با این ذلت، فقر و استکانت است که انسان به معنای این آیه واقف می‌شود:

(وَ عَنَتِ الْوُجُوهُ لِلْحَيِّ الْقَيُّومِ) ^[227]

و چهره‌ها در برابر خدای زنده پاینده خاضع می‌شوند.

امام زین‌العابدین ^۷ در حدیث شبلی، نماز در مقام ابراهیم ^۷ را به معنای بندگی، طاعت و مبارزه با شیطان دانست.

«قَالَ ^۷ نَوَيْتَ حِينَ وَقَفْتَ عِنْدَ مَقَامِ إِبْرَاهِيمَ ^۷ أَنَّكَ وَقَفْتَ عَلَى كُلِّ طَاعَةٍ وَ تَخَلَّفْتَ عَنْ كُلِّ مَعْصِيَةٍ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: فَحِينَ صَلَّيْتَ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ، نَوَيْتَ أَنَّكَ صَلَّيْتَ بِصَلَاةِ إِبْرَاهِيمَ ^۷ وَ أَرَعَمْتَ بِصَلَاتِكَ أَنْفَ الشَّيْطَانِ؟ قَالَ: لَا. قَالَ لَهُ: فَمَا صَافَحْتَ الْحَجَرَ الْأَسْوَدَ وَ لَا وَقَفْتَ عِنْدَ الْمَقَامِ وَ لَا صَلَّيْتَ فِيهِ رَكَعَتَيْنِ».

پرسید: همین‌که در محل مقام ابراهیم وقوف کردی نیت کردی که بر کل طاعت و بندگی وقوف کرده‌ای و از همه معصیت‌ها دوری می‌جویی؟ گفت: نه. پرسید: پس وقتی که آن‌جا دو رکعت نماز خواندی، نیت کردی که ابراهیم گونه نماز بگزاری و با نمازت، بینی شیطان را به خاک بمالی؟ گفت: نه. فرمود: پس... نه در کنار مقام ابراهیم ایستاده‌ای و نه در آن‌جا دو رکعت نماز خوانده‌ای.

خدا خواسته است که بنده‌اش او را به چیزی بندگی کند که در او وجود ندارد. امتیاز بنده از خدا به فقر اوست و امتیاز خدا از بنده به غنا اوست. فقر، جامه‌ای زیبا برای بنده و غنا، دیبای دل‌انگیزی برای خداست. خدا می‌خواهد که انسان او را با فقر، ضعف، ذلت و انقطاع بندگی کند و این‌ها اموری است که در ذات حق یافت نمی‌شوند. به بیان دیگر بندگی با تکبر، عبودیت و غرور و نماز با بی‌نیازی سازگار نیست؛ نماز عین نیاز است؛ از این رو در دعایی که در نماز طواف آمده است، سرّ بندگی موج می‌زند.

امام حسین ^۷ را در حال طواف خانه خدا دیدند. سپس نزد مقام ابراهیم ^۷ آمد و نماز گزارد. آن‌گاه صورت بر مقام نهاد و شروع به گریه کرد و گفت: «بنده کوچک تو در آستان توست، خواهنده تو و بینوای تو در پیشگاه توست...» این را پیوسته تکرار می‌کرد. ^[228]

ب. نماز حضور

نماز انسان را به قربان‌گاه می‌برد، نماز معراج بندگان خداست. به فرموده پیامبر ^۹:

«الصَّلَاةُ قُرْبَانٌ كُلِّ تَقِيٍّ» ^[229]

نماز مایه تقرب اهل تقواست.

نماز یاد خداست و یاد خدا آرام‌بخش دل‌ها و جان‌هاست. قرآن از یک طرف فرمود: غایت نماز یاد حق است: (أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي)^[230] و از سوی دیگر فرمود: (أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ)^[231]، بنابراین نماز روح و جان آدمی را به آسایش و آرامش واقعی نزدیک و نزدیک‌تر می‌کند. نماز نردبان سلوک به عالم نور، پلکان صعود به بام بهجت و سرور است. قیام در عالم ملکوت از قامت بندگی و رهایی از ماسواست، نماز دست‌های نیاز را به دامن کبریایی حق پیوند می‌زند، نماز قد خمیده در رکوع را در قیامت راست می‌کند، نماز سرهای به سجده را در آخرت در میان خلائق عزیز و بزرگ می‌کند، تشهد نماز قلب آدمی را به شهود می‌رساند، نماز بارش ابر برکات، بر کویر تشنه جان آدمی است و نماز دیوانی از عالم وجود است که هر برگ آن کلید سُرّی از اسرار عالم هستی است.

حضرت امام راحل^۱ به حدیثی نورانی از امام صادق^۷ درباره حضور قلب در نماز اشاره می‌کند:

«لُحِبُّ لِلرَّجُلِ الْمُؤْمِنِ مِنْكُمْ إِذَا قَامَ فِي صَلَاةٍ فَرِيضَةً أَنْ يُقْبَلَ بِقَلْبِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ لَا يَشْغَلُ قَلْبُهُ بِأَمْرِ الدُّنْيَا، فَلَيْسَ مِنْ عَبْدٍ يُقْبَلُ بِقَلْبِهِ فِي صَلَاتِهِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى إِلَّا أَقْبَلَ اللَّهُ إِلَيْهِ بِوَجْهِهِ وَ أَقْبَلَ بِقُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ إِلَيْهِ بِالْمَحَبَّةِ بَعْدَ حُبِّ اللَّهِ إِلَيْهَا».^[232]

همانا من دوست می‌دارم از شماها مرد مؤمنی را که وقتی در نماز واجبی ایستاد، اقبال و توجه قلبی‌اش به سوی خدای تعالی باشد و قلبش را به کار دنیا مشغول نکند. بنده‌ای که در نمازش به سوی خدا با قلبش توجه کند خداوند به سوی او به وجهش رو می‌کند، و پس از دوستی خداوند به او، قلوب مؤمنان را به سوی او متوجه می‌کند.

سپس امام راحل^۱ مراتب حضور قلب در نماز را بیان می‌کند^[233]؛ یکی از مراتب حضور قلب این است که نمازگزار به طور اجمالی توجه کند که نماز ثنای معبود است، نماز توسل به اسمای الهی است، مثل اینکه شخصی قصیده‌ای در مدح یک نفر بسراید و آن را به کودک بدهد که بخواند. کودک از این قصیده همین اندازه می‌فهمد که در وصف و ثنای شخصی است. مرتبه دیگر، حضور قلب تفصیلی در نماز است. بدین معنا که نمازگزار باید به معانی ارکان و اذکاری که در نماز می‌گوید واقف باشد و در حین نماز به آن‌ها توجه کند. مرتبه دیگر، حضور قلب در معبود است چه به صورت تجلیات افعالی و چه به گونه تجلیات اسمائی و صفاتی و چه به نحو تجلیات ذاتی؛ یعنی عابد سالک بداند و شهود کند که تمام افعال، صفات و ذوات پرتو تجلی اوست.

ج. نماز ولایت

نماز طواف پشت مقام ابراهیم^۷ انجام می‌شود؛ مکانی که ابراهیم و اسماعیل مأموریت یافتند آن را برای حج گزاران و طواف کنندگان طاهر کنند. لذا نماز طواف، نمازی است پشت مقام ابراهیم^۷ و در مکانی پاک.

(وَ إِذْ جَعَلْنَا الْبَيْتَ مَثَابَةً لِّلنَّاسِ وَ أَمْنًا وَ اتَّخَذُوا مِن مَّقَامِ إِبْرَاهِيمَ مُضَلًّى وَ عَهْدُنَا إِلَىٰ إِبْرَاهِيمَ وَ إِسْمَاعِيلَ أَنْ طَهِّرَا بَيْتِيَ لِلطَّائِفِينَ وَ الْعَاكِفِينَ وَ الرُّكَّعِ السُّجُودِ) ^[234]

و (به خاطر بیاورید) هنگامی که خانه کعبه را محل بازگشت و مرکز امن و امان برای مردم قرار دادیم و به مردم گفتیم از مقام ابراهیم، عبادتگاهی برای خود انتخاب کنید و ما از ابراهیم و فرزندش اسماعیل پیمان گرفتیم که خانه مرا برای طواف کنندگان و مجاوران و رکوع کنندگان و سجده کنندگان پاک و پاکیزه کنید.

نماز پشت مقام ابراهیم^۷ نماز با تعهد به ولایت است، نماز پشت سر ابراهیم^۷ است. مقام ابراهیم^۷، جای پای مردی است که در تاریخ بشریت حماسه‌های جاوید آفرید، او که خانه توحید بنا کرد و در این هنگام پای خود را بر روی این سنگ تاریخی گذارد، این ابراهیم^۷ بود که با قلبی سرشار از ایمان، خدایان دروغین را شکست، بت‌ها را فرو ریخت و با اراده‌ای پولادین از آزمون‌های سخت سربلند بیرون آمد. او برای توحید جان خویش تقدیم نمود و به درون کوه آتش فرو رفت؛ آتشی که به امر خدا سرد و آرام گشت. ابراهیم^۷ در کنار مقام نبوت به درجه رفیع امامت نائل آمد. نماز را باید پشت سنگی به جا آورد که جای پای توحید و امامت است، تکه سنگی که از روزگاران کار و تلاش، از صحرای بی‌آب و علف، از ناله‌های هاجر و اسماعیل و از جوشش آب زمزم خاطره‌ها دارد.

اسرار سعی

حج گزار باید پس از انجام نماز طواف، میان صفا و مروه سعی کند؛ یعنی از کوه صفا به مروه برود و از مروه به صفا بازگردد. سعی میان صفا و مروه هفت مرتبه (شوط) است. همچنین واجب است که سعی از صفا شروع شده، به مروه ختم گردد. خدای سبحان در قرآن صفا و مروه را از شعائر دانسته:

(إِنَّ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةَ مِنَ شَعَائِرِ اللَّهِ فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا وَ مَنْ تَطَوَّعَ خَيْرًا فَإِنَّ اللَّهَ شَاكِرٌ عَلِيمٌ) ^[235]

صفا و مروه از شعائر الهی است. پس کسی که حج خانه کعبه یا عمره به جا آورد مانعی نیست که سعی بین صفا و مروه نیز به جا بیاورد و هر کسی اعمال خیر انجام دهد، خداوند پاداش او را عنایت خواهد کرد و خداوند شکرگزار و آگاه است.

آیه مزبور در سال هفتم هجری نازل شد. در آن سال رسول خدا^۹ با مشرکان شرط نموده بود که در حال سعی بت‌ها را از صفا و مروه بردارند، ولی هنوز سعی تمام نشده بود که مشرکان مجدداً بت‌ها را به جای خود برگرداندند. در این حال از پیامبر اکرم^۹ سؤال شد که آیا با وجود بت‌ها سعی صحیح است یا باطل؟ ایشان فرمود:

«در این حال آیه نازل شد و سعی میان صفا و مروه با وجود بت‌ها ترخیص شد، از آن پس مردم با همان حال سعی می‌کردند تا هنگامی که پیغمبر خدا^۹ حج به‌جای آورد و آن بت‌ها را پایین افکند».^[236] لطیفه آیه این است که صفا، اشاره است به صفوت دل دوستان در مقام معرفت و مروه، اشاره است به مروت عارفان در راه خدمت.^[237] آن صفوت و این مروت در نهاد بشریت است و قلب آدمی از این صفا و مروت و با نور خدایی منور می‌شود. (يُخْرِجُهُم مِّنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ)^[238]. عجب نیست اگر شیر صافی از میان خون سرخ بیرون آید، بلکه عجیب این است که دُرّ معرفت از میان صدف انسانیت ظهور کند، پس صفا و مروه سرّی دارد که آن اشاره به صفا و مروت قلب انسانی است.

صفا و مروه نام دو کوه است که سعی باید میان آن دو صورت گیرد. اینکه چرا این دو کوه به این دو نام نامیده شده‌اند، سرّی ظریف دارد؛ صفا را صفا نامیده‌اند چون محل هبوط آدم بود و او از سوی خدا «مصطفی» بود. (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ).^[239] همچنین حوا بر کوه دیگر هبوط کرد و از این رو مروه را مروه نامیدند، چون «مرأه» بر آن کوه فرود آمد. امام صادق^۷ فرمود:

«سُمِّيَ الصَّفَا صَفَاً لِأَنَّ الْمُصْطَفَىٰ آدَمَ^۷ هَبَطَ عَلَيْهِ فَقُطِعَ لِلْجَبَلِ اسْمٌ مِّنْ اسْمِ آدَمَ^۷ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: (إِنَّ اللَّهَ اصْطَفَىٰ آدَمَ وَ نُوحًا وَ آلَ إِبْرَاهِيمَ وَ آلَ عِمْرَانَ عَلَى الْعَالَمِينَ) وَ هَبَطَتْ حَوَّاءُ عَلَى الْمَرْوَةِ وَ إِنَّمَا سُمِّيَتْ الْمَرْوَةُ لِأَنَّ الْمَرْأَةَ هَبَطَتْ عَلَيْهَا، فَقُطِعَ لِلْجَبَلِ اسْمٌ مِّنْ اسْمِ الْمَرْأَةِ».^[240]

صفا، صفا نامیده شد چون آدم - که برگزیده خدا بود - بر آن هبوط کرد. پس بر این کوه اسمی از اسمای آدم گذارده شد خداوند فرمود: «همانا خدا برگزید آدم و نوح و خاندان ابراهیم و خاندان عمران را بر جهانیان» و حوا بر کوه مروه هبوط کرد و مروه را مروه نامیدند، چون مرأه بر آن هبوط کرد. پس این کوه نامی از نام‌های مرأه به خود گرفت.

بنابراین آدم و حوا که از بهشت بیرون آمدند و به زمین هبوط کردند، هر دو در کنار محل خانه خدا به زمین آمدند، اما یکی بر کوه صفا و دیگری بر کوه مروه قرار گرفت. این دو کوه به نام پدر و مادر انسان‌ها نامگذاری شده است؛ اولین انسان‌های روی زمین و نخستین کسانی که از بهشت بیرون رفتند.

1. طهارت درونی

سعی موجب می شود درون آدمی پاک گردد، گناهان زائل شود، سیاهی از قلب انسان زدوده گردد و انوار الهی باطن زائر را فراگیرد. یکی از ابعاد عرفانی سعی این است که گناه را از بین می برد و معاصی را می شوید. رسول خدا^{۹۱} فرمود:

«الْحَاجُّ إِذَا سَعَى بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةِ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ».^[241]

حج گزار وقتی بین صفا و مروه سعی می کند، از گناهانش بیرون می رود. کسی که باطنش پاک شود، درونش نورانی می شود،^[242] او می تواند نور ببیند. این نورها در ابتدا کم سو و محدودند؛ اما رفته رفته قوی شده، وسعت می یابند تا جایی که سالک می تواند نور آسمان ها و زمین را که همان ملکوت است نظاره کند. درون سالک صافی گشته، آبگینه ای پاک می گردد، در این حال سعی کننده با باطنی طاهر و با مجاهدات قلبی، مصفا و منور می گردد. امام صادق^۷ در حدیث مصباح الشریعه به لطیفه ای عرفانی اشاره فرمود:

«صَفِّ رُوحَكَ وَ سَرِّكَ لِقَاءِ اللَّهِ تَعَالَى يَوْمَ تَلْقَاهُ بِوُقُوفِكَ عَلَى الصِّفَا وَ كُنْ ذَا مَرْوَةٍ مِنَ اللَّهِ بِفَنَاءِ أَوْصَافِكَ عِنْدَ الْمَرْوَةِ وَ اسْتَقِمْ عَلَى شُرُوطِ حَجِّكَ وَ وَفَاءِ عَهْدِكَ الَّذِي عَاهَدْتَ رَبَّكَ وَ أَوْجَبْتَهُ لَهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^[243]

با ایستادن بر کوه صفا، روح و درون خود را برای روز دیدار با خداوند تصفیه کن و جلاده و نزد مروه، صاحب مروت و اوصافی وارسته باش و بر این شرط های حج خود و به عهده ای که با پروردگارت بسته ای و بر خود واجب ساخته ای، تا روز قیامت وفادار باش و پایدار بمان.

2. شفاعت فرشتگان

کسی که میان صفا و مروه سعی کند، فرشتگان او را بی نصیب نگذاشته، نظر الهی به او می کنند. شفاعت شافعی دو گونه است؛ شفاعتی که پذیرفته می شود و شفاعتی که مردود است. شفاعت ملائک برای سعی کنندگان، شفاعت مقبول است و خداوند شفاعت آنان را برای ساعیان می پذیرد. امام سجاد^۷ فرمود:

«السَّاعِي بَيْنَ الصِّفَا وَ الْمَرْوَةِ تَشْفَعُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ فَتُشَفَّعُ فِيهِ بِالْإِجَابِ».^[244]

فرشتگان برای کسی که میان صفا و مروه سعی کند، شفاعت می کنند و شفاعتشان درباره او پذیرفته می شود. بخشیده شدن آدمی مراحل دارد؛ اولین مرحله آن، توبه است. انسان گنهکاری که در دنیا پشیمان شود و توبه کند غفران الهی شامل حال او شده، گناهانش محو می شود. گاهی «تکفیر» الهی شامل حال گنهکار شده و گناهانش از بین می رود:

(وَ مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ يَعْمَلْ صَالِحاً يُكَفِّرْ عَنْهُ سَيِّئَاتِهِ)^[245]

و هر که به خدا ایمان بیاورد و کار شایسته کند، گناهانش را می‌ریزد.

محوشدن عمل می‌تواند به دلایل مختلفی باشد؛ مثل دعای دیگران یا عمل نیکی که انسان انجام داده است. شفاعت از مراحل پایانی آموزش و بخشش انسان‌هاست که در قیامت تحقق پیدا می‌کند. اگر در انسان قابلیت و زمینه‌ای باشد، این امکان وجود دارد که شفاعت شفاعت‌کننده‌ای شامل حال انسان شود. شفاعت فقط به اذن خداست. از کسانی که از سوی خدا در قیامت برای شفاعت اذن دارند، ملائکه‌اند. شفاعت آن‌ها در حق سعی‌کنندگان پذیرفته و مقبول است و از این طریق، گناهان آنان از بین می‌رود و محو می‌شود.

3. محبوب خدا

مسعی محبوب‌ترین محدوده‌ای است که در حج وجود دارد و از میان مناسک حج هیچ کدام به اندازه سعی پیش خدا محبوب و عزیز نیست. گردنکشان و جباران تاریخ در این مکان احساس ذلت می‌کردند و خداوند احساس ذلت بندگان نسبت به خودش را دوست دارد.

امام صادق^۷ فرمود:

«مَا مِنْ بُقْعَةٍ أَحَبَّ إِلَيَّ إِلَهٍ مِنَ الْمَسْعَى لِأَنَّهُ يُذِلُّ فِيهَا كُلَّ

جَبَّارٍ».^[246]

نزد خداوند، هیچ بقعه‌ای محبوب‌تر از محل سعی نیست، زیرا هر گردن‌کشی در آن خوار می‌شود.

همچنین امام^۷ در حدیثی دیگر حکمت سعی را چنین بیان فرمود:

«جُعِلَ السَّعْيُ بَيْنَ الصَّفا وَ الْمَرْوَةِ مَذَلَّةً لِلْجَبَّارِينَ».^[247]

سعی واجب شده است برای خوار کردن جباران.

«جبار» و «متکبر» دو اسم خداست، این دو اسم مختص به ذات حق‌اند و احدی از انسان‌ها نباید برای این دو اسم، خود را شریک خدا کند. اگر روحیه تکبر، خود بزرگ‌بینی، عجب، عصیان و گردن‌کشی در کسی باشد، خداوند ریشه آن را با دو اسم خود می‌خشکاند. خدای سبحان به خلق و خوی فرعون‌ی نظر عنایت ندارد و با فرعون و فرعونیان تاریخ مبارزه‌ای سرسخت داشته است. اگر در کسی خلق فرعون‌ی و روحیه داشته باشد، توحید در جان او رخنه نکرده است؛ بنابراین، سعی، گردن‌گردن‌کشان را می‌شکند و خلق و خوی عصیان‌گری را می‌سوزاند.

4. سعی ابراهیم^۷

یکی از حکمت‌های تشریع سعی و رمز و رازهای وجوب آن، سعی ابراهیم است. علی‌بن‌جعفر از امام کاظم^۷ درباره

سرّ سعی میان صفا و مروه پرسید امام پاسخ داد:

«جُعِلَ لِسَعْيِ إِبْرَاهِيمَ^۷».^[248]

به‌خاطر سعی ابراهیم، سعی میان صفا و مروه قرار داده شده است.

5. امید هاجر

خداوند به ابراهیم^۷ در سن پیری از کنیزش هاجر، فرزندی عطا کرد که نام وی را «اسماعیل» گذارد. همسر اول او «ساره» نتوانست تحمل کند که ابراهیم^۷ از غیر او فرزندی داشته باشد؛ از این رو خداوند به ابراهیم^۷ دستور داد تا مادر و فرزند را به مکّه که در آن زمان بیابانی بی آب و علف بود - ببرد و سکنا دهد. ابراهیم^۷ فرمان خدا را امتثال کرد و آن‌ها را به سرزمین مکّه برد. ابراهیم^۷ هنگام وداع دست به دعا برداشت و گفت: خداوندا! من به فرمان تو همسر و کودکم را در این بیابان سوزان و بدون آب و گیاه تنها می‌گذارم، تا نام تو بلند و خانه تو آباد گردد. طولی نکشید غذا و آب ذخیره مادر تمام شد و شیر او خشکید، بی تابی کودک شیرخوار، مادر را چنان مضطرب ساخت که تشنگی خود را فراموش کرد و برای به دست آوردن آب به تلاش و کوشش برخاست. نخست به کنار کوه صفا آمد، اثری از آب در آن جا ندید. سرابی از طرف کوه مروه نظر او را جلب کرد و به گمان آب به سوی آن شتافت و در آن جا نیز به آب دست نیافت. از همان جا سرابی نیز در کوه صفا دید، دوباره به سوی آن بازگشت و هفت بار این تلاش و سعی را برای دستیابی به آب انجام داد. در آخرین لحظات ناگهان از نزدیک جای کودک چشمه زمزم جوشیدن گرفت. مادر و کودک از آن نوشیدند.

داستان سعی، حکایت امید است. در بیابان سوزان حجاز هاجر و اسماعیل تنها مانده‌اند. ابراهیم^۷ براساس رسالت خویش، زن و فرزند را رها کرد و رفت؛ در بیابانی تفتیده، زنی تنها و فرزندی خردسال و گرسنگی و تشنگی. کدام پدر و همسری با خانواده خویش چنین می‌کند؟ کجاست عاطفه پدری و همسری؟ اما ابراهیم^۷ پیش از آنکه پدر اسماعیل و سرپرست خانواده‌ای باشد، پدر امت است و راهنمای بشر! زن و فرزند او را نگران می‌کند؛ اما آینده تاریخ شوری عظیم در دل او می‌افکند. او با این عمل خویش درس‌هایی به انسانیت داد؛ از یک طرف درس توکل در شرایط سخت و دشوار و از سوی دیگر، درس امید در اوج ناامیدی. آن گاه که گرد ناامیدی بر چهره هاجر نشسته بود، خسته و نگران دست و پا زدن کودک خویش را می‌نگریست، ناگاه در زیر پای او چشمه‌ای جوشید؛ چشمه‌ای جاری و ابدی. و این گونه قصه سعی و زمزم ماندگار و ابدی شد و تا همواره تاریخ جاودان.

6. سرّ هروله

مستحب است پیاده سعی شود و از صفا تا مناره میانه، راه برود و از آن جا تا جایی که بازار عطاران است، تند برود و از آن جا تا مروه نیز آرام رود و در بازگشت هم همین گونه عمل کند. به بیان دیگر هروله میان دو شاخص (دو چراغ سبز) از مستحبات این رکن حج است. برای هروله سرّی و رازی بیان شده است. سرّ هروله از یک سو فرار شیطان و از سوی دیگر شتاب گرفتن به سوی خداست. از امام صادق^۷ در این باره حدیثی نقل شده است:

«صَارَ السَّعْيُ بَيْنَ الصَّفَا وَ الْمَرْوَةِ لِأَنَّ إِبْرَاهِيمَ^۷ عَرَضَ لَهُ
إِبْلِيسُ فَأَمَرَهُ جَبْرئيلُ^۷ فَشَدَّ عَلَيْهِ فَهَرَبَ مِنْهُ فَجَرَتْ بِهِ السَّنَةُ
يَعْنِي بِهِ الْهَرُولَةُ».^[249]

سعی میان صفا و مروه از آن جهت واجب شد که شیطان، خود را به حضرت ابراهیم⁷ نشان داد. جبرئیل⁷ به آن حضرت دستور داد که به او حمله کند، شیطان هم گریخت. از این رو سنت هروله قرار داده شد. پس هروله سعی به معنای حمله به ابلیس و اعوان و انصار اوست و این در واقع شتاب گرفتن به سوی خداست که قرآن فرمود: **(فَفِرُّوا إِلَى اللَّهِ)**.^[250]

خواست تا غفارش گردد پدید اهل جرم و معصیت را آفرید

ای گنه کاران کنون با صد امید خانه غفارش را در زنید

ای گروه مجرمان روسیاه ای گنه کاران با صد دود آه

راه نومیدی گرفتن بس خطاست بلکه انکار صفت‌های خداست

اگر کسی شتابان به سوی حق رود، در واقع پاسخی به اسم «تَوَّاب» الهی داده است. خداوند انسان‌ها را دعوت کرده است و از آن‌ها توقع استجابت دارد. کسی که دعوت حق را لبیک گوید، باید در سیر خود شتاب کند و هروله کنان مسیر معنوی خویش را به سمت او ببیماید. امام صادق^۷ هم در حدیث مصباح الشریعه چنین فرمود:

«وَهَرُولٌ هَرَبًا مِنْ هَوَاكَ وَ تَبَرِّيًّا مِنْ جَمِيعِ حَوْلِكَ وَ قُوَّتِكَ».^[251]
با هرولات، از هوای نفس خود بگریز و از همه نیرو و توان خود تبری بجوی.

سرّ سنگ صفا و مروه

حجرالأسود قطعۀه سنگی از بهشت است، مقام ابراهیم^۷ قطعۀه سنگی است که خاطره قدم‌های ابراهیم را درون خویش جای داده است. صفا و مروه هم تکرار داستان سنگ است. به راستی در سنگ چه سرّی است؟

1. سنگ و بیم

سنگ، اهل خشیت است. اگر آن‌را از بلندی رها کنیم پایین می‌آید و این حقیقت عبودیت است. سنگ از بیم خدا فرو می‌افتد، خداوند به این حقیقت خبر داده است:

(وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَّا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ)^[252]

بعضی از سنگ‌ها از ترس خدا فرو افتد.

از سوی دیگر خشیت خاصیت علم و معرفت است.

(إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ)^[253]

از خداوند تنها بندگان دانایش بیمناکند.
پس سنگ داناست؛ زیرا موجودی که بیم دارد، می‌داند که از چه کسی بیمناک است.

2. سنگ و حیات

سنگ‌ها شکافته می‌شوند و از کنارشان آب حیات جاری می‌شود.

(وَ إِنْ مِنَ الْجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ) ^[254]

بعضی سنگ‌ها، جوی‌ها از آن‌ها بشکافد.

سنگ محلی برای آشکار شدن آب حیات است؛ آبی که هر چیز زنده‌ای از آن حیات یافته است: (وَجَعَلْنَا
مِنَ الْمَاءِ كُلَّ شَيْءٍ حَيًّا) ^[255] سنگ، معدن حیات است و از دل آن زلال علم بیرون آمده و جهل را
می‌میراند. لذا سنگ، نوید حیات می‌دهد.

3. سنگ و جمال و جلال

سنگ از یک سو نماد آب و حیات است و از سوی دیگر وسیله عذاب. آن‌گاه که موسی اراده کرد قومش را از
تشنگی نجات دهد، عصای خویش به حجر زد و از دل آن به تعداد فرقه‌های بنی‌اسرائیل آب جاری شد. ^[256]
از سوی دیگر خداوند سنگ را وسیله عذاب فجار و مشرکان قرار داد و بر آن‌ها باران سنگ باراند و آن‌ها را زیر و
رو کرد:

(فَجَعَلْنَا عَلَيْهَا سَافِلَهَا وَ أَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ حِجَارَةً مِنْ

سَجِيلٍ) ^[257]

شهر را زیر و زبر کردیم و بارانی از سَجِيل بر آنان باریدیم.
چنان‌که خداوند مشرکان و منافقان را با سنگ‌شدن عذاب می‌کند.

(قُلْ كُونُوا حِجَارَةً) ^[258]

بگو سنگ باشید.

از این رو سنگ، مظهر جمال است و هم جلوه جلال الهی.

4. سنگ و تسبیح

تمام هستی از جمله جماد تسبیح حق گفته، به حمد او مشغولند. آن‌ها به تسبیح خود عالم و عارفند و این انسان است که
تسبیح آن‌ها را نمی‌فهمد.

(وَ إِنْ مِنْ شَيْءٍ إِلَّا يُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ وَ لَكِنْ لَا تَفْقَهُونَ تَسْبِيحَهُمْ) ^[259]

و هیچ موجودی نیست جز آن‌که او را به پاکی می‌ستاید ولی شما ذکر تسبیحشان را نمی‌فهمید.

حاصل آن که سنگ از خدا بیمناک است، سنگ منشأ حیات برای جانداران است، سنگ مظهر جمال و جلال الهی است و سنگ تسبیح و حمد خدا می‌کند. چنین ویژگی‌هایی کمتر در انسان یافت می‌شود. پس سنگ عابدتر است و به خدا عارف‌تر! سنگ هرگز دعوی الوهیت ندارد، سنگ هرگز خود را شریک در کبریائی خداوند نمی‌داند، سنگ هرگز از حقیقت عبودیت خارج نمی‌شود؛ اما ادعاهای آدمی گوش فلک را کر می‌کند. و آن‌گاه که از میان انسان‌ها، انسان کاملی برخیزد، او اکمل موجودات است. شاید بدین ملاحظات است که خداوند جنس بسیاری از ارکان اصلی حج را سنگ قرار داده است.

سر آغاز کردن از صفا

سرّ آن که سعی باید از صفا آغاز شود چیست؟ سرّ شروع کردن سعی از صفا این است که خداوند در قرآن از صفا آغاز کرده است و نام صفا را در ابتدا بیان نموده است. رسول خدا هنگام سعی از صفا شروع کرد و فرمود:

«ابْدِءْ وَ اِمْا بَدْأَ اللّٰهُ بِهِ».^[260]

از همان‌جا آغاز کنید که خدای سبحان آغاز کرد.

معاویة بن عمار از امام صادق^ع نقل می‌کند:

«أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ^ص حِينَ فَرَعَ مِنْ طَوَافِهِ وَ رَكَعَتَيْهِ قَالَ: أَبْدَأُ بِمَا بَدَأَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ بِهِ مِنْ إِثْيَانِ الصَّفا إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ يَقُولُ (إِنَّ الصَّفا وَ الْمَرْوَةَ مِنْ شَعَائِرِ اللَّهِ)».^[261]

رسول خدا^ص وقتی از طواف و دو رکعت نماز آن فراغت یافت فرمود: از جایی آغاز می‌کنم که خداوند آغاز کرده است، خداوند بزرگ می‌فرماید: «صفا و مروه از شعائر خداست».

آغاز کردن از صفا در واقع رعایت ادب با خداست. ادب انواعی دارد؛ ادب شاگرد مقابل استاد، ادب فرزند برابر والدین یا ادب امت در برابر رسول خدا. اما مهم‌ترین نوع ادب، ادب در برابر حضرت ربوبیت است. ادب با خدا را باید از ابراهیم^ع آموخت. خلیل‌الله برای آن که غفران و رحمت الهی را برای عصیانگران درخواست کند، به خدا امر نکرد بلکه او را غفور نامید؛ یعنی فرمود:

(وَ مَنْ عَصَانِي فَإِنَّكَ غَفُورٌ رَحِيمٌ)^[262]

هرکس فرمان من نبرد، تو آمرزنده مهربانی.

و نفرمود: «آن‌ها را ببخش و به آن‌ها رحم کن». عیسی هم برای طلب دفع عذاب از امت خویش با خدا رعایت ادب کرد؛ یعنی فرمود:

(إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَ إِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ)^[263]

اگر آنان را عذاب کنی، بندگان تو هستند و اگر آنان را بیامری تو پیروزمند و حکیمی.
و نفرمود: «آنها را عذاب نکن و آنها را ببخش».

ایوب هم برای طلب شفا و رحمت به خدا امر نکرد یعنی فرمود:

(أَنِّي مَسْنِي الضُّرِّ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ) [264]

به من بیماری و رنج رسیده و تو مهربان‌ترین مهربانانی.

و نفرمود: «مرا رحم کن».

سرّ تقصیر

بر حج گزار واجب است پس از اتمام سعی، تقصیر کند؛ یعنی قدری از ناخن‌ها یا مقداری از موی سر یا شارب یا ریش خویش را بزند. این عمل از ارکان و عبادات حج است و باید با نیتی پاک و خالص انجام گیرد. بعد از تقصیر تمام امور محرّمی که به واسطهٔ احرام بر او تحریم شده بود، حلال می‌شوند جز تراشیدن سر. آیه‌ای از سوره حج که ناظر به تقصیر است اشاره به بعضی مناسک دیگر حج هم دارد.

(ثُمَّ لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ وَلِيَطَّوَّفُوا بِالْبَيْتِ

الْعَتِيقِ) [265]

سپس چرک را از خود دور کنند و نذرهای خویش را ادا کنند و بر آن خانه عتیق طواف کنند.

محمّدبن مسلم در حدیثی از امام صادق^۷ مراد از این آیه را چنین بیان کرد:

«قَمَّ الشَّارِبِ وَالْأَظْفَارِ». [266]

مراد کوتاه کردن شارب و ناخن‌هاست.

اما در حدیثی دیگر معنای دیگری از این آیه بیان شده است. امام صادق^۷ فرمود:

«مِنَ التَّفَثِ أَنْ تَتَكَلَّمَ فِي إِحْرَامِكَ بِكَلَامٍ قَبِيحٍ». [267]

یکی از معانی چرک این است که در حال احرام کلام زشت بگویی.

ذریح محاربی به امام صادق^۷ می‌گوید: دوست دارم درباره این آیه چیز بیشتری بدانم. امام^۷ به ایشان می‌فرماید:

«لِيَقْضُوا تَفَثَهُمْ، لِقَاءِ الْإِمَامِ وَلِيُوفُوا نُذُورَهُمْ، تِلْكَ

الْمَنَاسِكُ». [268]

مراد از دور کردن چرک ملاقات امام و مراد از ادا کردن نذرهای خویش انجام مناسک حج است.

سپس عبدالله بن سنان به امام^۷ می‌گوید: شما قبلاً فرمودید مراد گرفتن شارب و کوتاه کردن ناخن است در حالی که

ذریح محاربی به گونه‌ای دیگر از شما نقل می‌کند. امام فرمود:

«صَدَقَ ذَرِيحٌ وَ صَدَقَتْ إِنَّ لِلْقُرْآنِ ظَاهِرًا وَ بَاطِنًا وَ مَنْ يَحْتَمِلُ مَا يَحْتَمِلُ ذَرِيحٌ».^[269]

هم ذریح و هم تو هر دو راست می گوئید. قرآن هم ظاهر و باطنی دارد. چه کسی می تواند همانند ذریح تحمل معنای باطنی داشته باشد.

حاجی بعد از آن که سعی خویش را انجام داد، همانند انسانی است که به دیار معشوق بازگشته، نورانی شده و از تمامی گناهان پاک و مبرا شده است. او به میهمانی خدا رفته و با کوله باری از خوبی ها، نیکی ها و زیبایی ها بازگشته است. او تولدی دوباره یافته، حیاتی مجدد پیدا کرده و اینک انسانی دیگر شده است.

خداوند می خواهد این تغییر و تحول را با علامتی در بدن او نشان دهد لذا امر کرده است که بخشی از بدن خویش را جدا کند. مو نشانه زیبایی است. خدا خواسته است انسان از زیبایی ظاهری بکاهد و سیرتی زیبا بیابد، درونش نورانی شده از نعمت های الهی بهره مند شود. خدا خواسته که انسان جمال خویش را به پای جمال او قربانی کند، از درون خود روزنه ای به سوی نور معرفت پیدا کند، در پایان این راه و در آخرین مرحله این هجرت طولانی به نشانه بازگشت به زندگی نورانی، دستی به سر و روی خویش کشد و اوج خشوع و تواضع را در ظاهر خود هم نشان دهد. تقصیر رهایی از آلودگی هاست، تقصیر شستن زشتی هاست، تقصیر تمرین بندگی است، تقصیر شکستن قفس های مادی است و تقصیر پالایش ظاهر و درون است.

خلاصه درس

اسرار طواف عبارتند از:

1. تشبّه به فرشتگان: فرشتگان الهی در اطراف کعبه آسمانی می گردند، لذا انسان باید خود را همگون با فرشتگان کند. طواف حج کننده، طواف فرشتگان خداست، با طواف می توان رحمت الهی را جلب کرد. بنابراین سرّ طواف تشبّه به فرشتگان و همانندی با توبه ملائکه است، دریافت رحمت و مغفرت الهی است.
2. طهارت از شهود غیر: زائر به هنگام رجوع به کعبه حقیقی قلب خویش را از مشاهده غیر پاک می کند. شهود غیر خدا توبه می خواهد.
3. حدیث شمع و پروانه: طواف، برگرد کعبه چرخیدن است، و به دیدار معشوق شتافتن است.
4. هفت شهر عشق: در طواف باید هفت دور (شوط) گرد کعبه چرخید. عدد هفت رمز و رازی دارد: وجه اول) سرّ هفت دور طواف این است که آدمی دارای هفت اخلاق رذیله است، سالک باید این ها را زایل و به جای آن هفت اخلاق حمیده را جایگزین کند.

وجه دوم) خداوند اقلیم‌های هفت گانه دارد که گاهی از آن تعبیر به افلاک سبعة می‌شود. احتمال دارد که هفت شوط طواف، اشاره به سیر در اطوار خلقت و افلاک سبعة داشته باشد.

وجه سوم) هفت دور طواف شاید اشاره به هفت مرحله نماز داشته باشد. مراحل نماز عبارتند از: قیام اول، رکوع، قیام دوم، سجده اول، نشستن میان دو سجده، سجده دوم و نشستن برای تشهد.

وجه چهارم) هفت شهر عشق: باید هفت مرتبه به گرد کویش چرخید و این هفت شهر عشق را به پایان رساند. اسرار حجرالأسود عبارتند از:

1. سنگ بهشتی: حجرالأسود قطعه سنگی که از بهشت آمده، بی‌تردید نعیم است، با خود رحمت و رضوان الهی را آورده است و هر کس او را لمس کند، مکرم و بهشتی است.

2. حضور در بهشت: سنگی که از بهشت است طبعاً به بهشت باز می‌گردد و خود را در بهشت نشان می‌دهد. رسول خدا^{۹۱} درباره حجرالأسود ضمن اشاره به وفاداری آن فرمود:

«خداوند روز قیامت حجرالأسود و رکن یمانی را مبعوث می‌کند در حالی که دو چشم و زبان و دو لب دارند و با وفاداری برای کسانی که این دو را لمس کرده‌اند شهادت می‌دهند».

3. علت سیاهی: در باب علت سیاهی حجرالأسود تعبیر کلی‌تری بیان شده است و آن این که خطاها و جرم‌های بنی‌آدم باعث تغییر رنگ حجرالأسود شد. رسول خدا^{۹۱} فرمود:

«حجرالأسود از بهشت نازل شد در حالی که از شیر سفیدتر بود ولی گناهان فرزندان آدم آنرا سیاه نمود».

واجب است بعد از تمام شدن طواف عمره، دو رکعت نماز همانند نماز صبح خواند. همچنین ضروری است این نماز نزد مقام ابراهیم^۷ واقع شود. نماز طواف در برابر کعبه، تأویلات و اسرار باطنی دارد:

1. نماز نیاز: نماز اعتراف به عبودیت است، عبودیت یعنی وقوف بر صدر خویش و مقام بندگی، مقام فقر است. فقیر تنها خدا را مالک حقیقی در عالم هستی می‌بیند. نماز احساس فقر و ذلت است، ذلتی که حلاوت بندگی را به کام انسان می‌نشانند.

2. نماز حضور: نماز انسان را به قربانگاه می‌برد، نماز معراج بندگان خداست. نماز بت‌های نفسانی را می‌شکند، نماز یک سفر معنوی است و نماز فرصت حضور است.

3. نماز ولایت: نماز طواف نزد مقام ابراهیم^۷ انجام می‌شود. نماز پشت مقام ابراهیم^۷ نماز در جایگاه ولایت است. حج‌گزار باید پس از انجام نماز طواف، میان صفا و مروه سعی کند. همچنین واجب است که سعی از صفا شروع شده، به مروه ختم گردد. طهارت و خلوص نیت از واجبات سعی است.

اسرار باطنی سعی عبارتند از:

1. طهارت درونی: سعی موجب می‌شود درون آدمی پاک گردد، گناهان زائل شود، رسول خدا^{۹۱} فرمود: «حج‌گزار وقتی بین صفا و مروه سعی می‌کند، از گناهانش بیرون می‌رود».

2. شفاعت فرشتگان: کسی که میان صفا و مروه سعی کند، فرشتگان او را بی نصیب نگذاشته، نظر الهی به او می کنند. شفاعت فقط به اذن خداست. از کسانی که از سوی خدا در قیامت جهت شفاعت اذن دارند، ملائکه اند.
3. امام صادق ۷ فرمود: «نزد خداوند، هیچ بقعه ای محبوب تر از محل سعی نیست، زیرا هر گردنکشی در آن خوار می شود».
4. سعی ابراهیم ۷: از امام کاظم ۷ درباره سرّ سعی میان صفا و مروه پرسیدند امام پاسخ داد: «به خاطر سعی ابراهیم سعی میان صفا و مروه قرار داده شده است».
5. امید هاجر: داستان سعی، حکایت امید است. در بیابان سوزان حجاز هاجر و اسماعیل تنها مانده اند. سرّ هروله: سرّ هروله فرار شیطان و شتاب گرفتن به سوی خداست. هروله سعی به معنای حمله به ابلیس و اعوان و انصار اوست و این در واقع شتاب گرفتن به سوی خداست. امام صادق چنین فرمود: «با هرولات، از هوای نفس خود بگریز و از همه نیرو و توان خود تبری بجوی».
- سرّ سنگ صفا و مروه:
1. سنگ و بیم: سنگ از بیم خدا فرو می افتد، خداوند به این حقیقت خبر داده است: «بعضی از سنگ ها از ترس خدا فرو افتد».
2. سنگ و حیات: سنگ ها شکافته می شوند و از کنارشان آب حیات جاری می شود.
3. سنگ و جمال و جلال: سنگ از یک سو نماد آب و حیات است و از سوی دیگر وسیله عذاب. چنان که خداوند مشرکان و منافقان را با سنگ شدن عذاب می کند.
4. سنگ و تسبیح: تمام هستی از جمله جماد تسبیح حق گفته، به حمد او مشغولند. سرّ آغاز کردن از صفا: آغاز کردن از صفا در واقع رعایت ادب با خداست.
- سرّ تقصیر: بر حج گزار واجب است پس از اتمام سعی، تقصیر کند. یعنی قدری از ناخن ها یا مقداری از موی سر یا شارب یا ریش خویش را بزند.
- تقصیر رهایی از آلودگی هاست، تقصیر شستن زشتی هاست، تقصیر تمرین بندگی است، تقصیر شکستن قفس های مادی است و تقصیر پالایش ظاهر و درون است.

خودآزمایی

1. اسرار طواف را شرح دهید.
2. اسراری که در هفت دور طواف نهفته است را با توجه به مضامین موجود توضیح دهید.
3. منظور از طهارت از شهود غیر چیست، توضیح دهید.
4. علت سیاهی سنگ حجرالأسود را با ذکر احادیث و روایات بیان نمایید.

5. اسرار باطنی نماز طواف را توضیح دهید.

6. منظور از نماز ولایت چیست با ذکر احادیث و روایات شرح دهید.

7. اسرار باطنی سعی را شرح دهد.

8. منظور از شفاعت فرشتگان در سعی صفا و مروه چیست با ذکر روایات توضیح دهید.

9. معنای هروله چیست و چه سرّی در آن نهفته است، شرح دهید.

10. سرّ سنگ صفا و مروه را توضیح دهید.

11. سرّ آغاز کردن از صفا را بیان نمایید.

12. معنای تقصیر و سرّ نهفته در آن را شرح دهید.

درس پنجم

اسرار عرفات، مشعر منی و آگاه منی

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود پس از مطالعه این درس:

- شرایط حضور در عرفات را بدانیم.
- با سرّ ترویّۀ آشنا شویم.
- از اسرار عرفات آگاهی پیدا کنیم.
- وجوه نامگذاری عرفات را بدانیم.
- سرّ عصر عرفات را واقف شویم.
- مستحبات و قوف مشعر الحرام را بدانیم.
- نام‌های منطقه مشعر و علت این نامگذاری‌ها را آگاه باشیم.
- با اسرار مشعر الحرام آشنا شویم.
- با واجبات منی آشنا شویم.
- با اسرار منی آشنا شویم.
- با اسرار رمی آشنا شویم.
- با اسرار قربانی کردن آشنا شویم.
- با اسرار حلق آشنا شویم.
- با اسرار وداع آشنا شویم.

درآمد

بر حج گزار واجب است با احرام به نیت حج تمتع، در عرفات وقوف پیدا کند؛ یعنی در زمان خاصی در محل عرفات حاضر باشد. این وقوف از ارکان حج بوده، قصد قربت نیاز دارد و باید بعد از زوال روز نهم تا غروب شرعی در آنجا باشد. وقوف در عرفات دارای مستحباتی است نظیر: طهارت، غسل، حضور قلب، وقوف در سمت چپ کوه و در دامنه

آن، به جا آوردن نماز ظهر و عصر در اول وقت به یک اذان و دو اقامه و خواندن دعاهاى مأثور که در رأس آن دعای عرفه سیدالشهدا^۷ است و نیز دعای امام سجاد^۷ که در صحیفه سجادیه آمده است. در قرآن آیه‌ای وجود دارد که بر عرفه منطبق شده است.

(وَ الْيَوْمَ الْمَوْعُودِ * وَ شَاهِد وَ مَشْهُودِ)^[270]

و قسم به روز موعود و قسم به شهادت‌دهنده و آنچه بدان شهادت دهند. بعضی از روایات، مراد از شاهد را روز جمعه و مراد از مشهود را روز عرفه دانسته‌اند.^[271] بعضی دیگر شاهد را روز عرفه و روز موعود را روز قیامت معرفی کرده‌اند.^[272] ولی اکثر روایات شاهد را روز جمعه و مشهود را روز عرفه و روز موعود را قیامت اعلام نموده‌اند.

همچنین در آیه‌ای دیگر مراد از مشهود همان روز عرفه است.^[273]

(ذَلِكَ يَوْمٌ مَّجْمُوعٌ لَهُ النَّاسُ وَ ذَلِكَ يَوْمٌ مَّشْهُودٌ)^[274]

در آن روز که مردم گردآورده شوند و آن روز که مردم در آن حاضر گردند. بر این اساس می‌توان گفت تعبیر «مشهود» در این دو آیه بر روز عرفه (نهم ذی‌الحجه) تطبیق شده است؛ از این رو خداوند در قرآن به عظمت این روز قسم یاد کرده و آن را روزی دانسته است که تمامی انسان‌ها در آن حاضر شده اجتماع یابند. همچنین بر اساس آیه دوم می‌توان گفت مناسبتی میان عرفات و عرصات قیامت وجود دارد.

سرّ ترویبه

روز هشتم ذی‌الحجه باید با نیتی خالص و قصد قربت احرام بست و ندای لیبیک به آسمان بلند کرد، با بدنی پاک، جامه احرام پوشید و قصد کرد تا با اطاعت پروردگار از محرمات اجتناب کرده، تسلیم و رضا را در وجود خویش پرورش داد. حج گزار مو، پوست، گوشت و خون خویش را فقط به خاطر خدا از محرمات باز می‌دارد، او فقط به دنبال رضای حق است. تن به تقدیر الهی داده، آسانی امور را از او می‌طلبد. امید عبد سالک فقط به خداست و تنها او را می‌خواند. تحقق خواسته‌هایش را تنها از او می‌طلبد و اصلاح کار خویش را به دست او می‌داند. او منت حق را پذیراست و عمل خویش را ناچیز دیده، رجائش به لطف و کرم اوست. در آن روز باید پای برهنه کرد، با آرامش و وقار از مکه خارج شد و به سمت بیابان پر رمز و راز عرفه رفت و تمام وجود خویش را به خدای کعبه سپرد. سرّ ترویبه را جبرئیل^۷ به ابراهیم^۷ آموخت. امام صادق^۷ فرمود:

«سُمِّيَتِ التَّرْوِيَّةُ لِأَنَّ جِبْرِئِيلَ^۷ أَتَى إِبْرَاهِيمَ^۷ يَوْمَ التَّرْوِيَةِ، فَقَالَ: يَا إِبْرَاهِيمُ ارْتَوِ مِنَ الْمَاءِ لَكَ وَ لِأَهْلِكَ وَ لَمْ يَكُنْ بَيْنَ مَكَّةَ وَ عَرَفَاتِ مَاءٍ».^[275]

روز ترویبه راه، ترویبه نامیدند چون جبرئیل در چنین روزی، نزد حضرت ابراهیم آمد و گفت: ای ابراهیم! برای خود و خانواده‌ات آب بردار و میان مکه و عرفات آبی نبود.

اسرار عرفات

1. موقف معرفت و بصیرت

انسان حج گزار بعد از احرام به سرزمین عرفات می‌آید. ورود به این سرزمین مبارک، نماز و دعا‌های مختلفی دارد که در منابع، مذکور است. وقوف در عرفات باید وقوف در برابر سید و مولا باشد و بعد از وقوف از او اعراض نکند. وقوف در عرفات همراه با معرفت است؛ معرفت نسبت به سرائر، حقایق و مقام الوهیت. حاجی در «جبالرحمه» باید به یاد رحمت عام و خاص خداوند باشد، پروردگار شاهد بر همه، ناظر بر بندگان و رحیم نسبت به مؤمنان است. آن که به وادی معرفت و رحمت درمی‌آید، باید خود را یکسره تسلیم حق کند و از او مدد گیرد تا حجتی واقعی به‌جای آورد. امام سجاد^۷ در حدیث شبلی به مضامین عمیقی در باب معرفت و تسلیم اشاره می‌فرماید:

«هَلْ عَرَفْتَ بِمَوْقِفِكَ بِعَرَفَةَ مَعْرِفَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ أَمَرَ الْمَعَارِفِ
وَالْعُلُومِ وَ عَرَفْتَ قَبْضَ اللَّهِ عَلَى صَحِيفَتِكَ وَ إِطْلَاعَهُ عَلَى
سِرِّرَتِكَ وَ قَلْبِكَ؟ قَالَ: لَا. قَالَ: نَوَيْتَ بِطُلُوعِكَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ
أَنَّ اللَّهَ يَرْحَمُ كُلَّ مُؤْمِنٍ وَ مُؤْمِنَةٍ وَ يَتَوَلَّى كُلَّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ
قَالَ: لَا، قَالَ: فَنَوَيْتَ عِنْدَ نَمِرَةٍ أَنَّكَ لَا تَأْمُرُ حَتَّى تَأْتِمَرَ وَ لَا
تَرْجُرُ حَتَّى تَنْزَجِرَ قَالَ: لَا، قَالَ: فَعِنْدَ مَا وَقَفْتَ عِنْدَ الْعِلْمِ وَ
النَّمِرَاتِ نَوَيْتَ أَنَّهَا شَاهِدَةٌ لَكَ عَلَى الطَّاعَاتِ حَافِظَةٌ لَكَ مَعَ
الْحَفِظَةِ بِأَمْرِ رَبِّ السَّمَاوَاتِ قَالَ: لَا، قَالَ: فَمَا وَقَفْتَ بِعَرَفَةَ
وَ لَا طَلَعْتَ جَبَلَ الرَّحْمَةِ وَ لَا عَرَفْتَ نَمِرَةً وَ لَا دَعَوْتَ وَ لَا وَقَفْتَ
عِنْدَ النَّمِرَاتِ».

پرسید: آیا با وقوف در عرفات، آگاهی خداوند را به کار معرفت‌ها و دانش‌ها شناختی و به این که خداوند نامه عمل تو را دریافت می‌کند و به آنچه درون قلبت می‌گذرد آگاه است، پی بردی؟ گفت: نه. پرسید: آیا با صعود بر جبل‌الرحمة نیت کردی که خداوند هر زن و مرد باایمان را می‌آمزد و هر زن و مرد مسلمان را سرپرستی می‌کند؟ گفت: نه. پرسید: آیا نزد وادی نمره نیت کردی که فرمان ندهی تا آن که خود فرمان ببری و نهی نکنی تا آن که خود پرهیز کنی؟ گفت: نه. پرسید: آن گاه که کنار نشانه و نمرات ایستادی، نیت کردی که آن‌ها گواه طاعت‌های تو باشند و به دستور خداوند آسمان‌ها همراه نگهبانان به نگهبانی تو پردازند؟ گفت: نه. فرمود:

پس نه در عرفات وقوف کرده‌ای، نه از جبل‌الرحمة بالا رفته‌ای و نه نمره را شناخته‌ای و نه دعا کرده‌ای و نه کنار نمرات ایستاده‌ای.

لطیفه‌ای عرفانی در نام عرفات وجود دارد. از امام صادق^۷ درباره علت نامگذاری عرفات سؤال شد، حضرت فرمود:

«إِنَّ جَبْرَيْلَ^۷ خَرَجَ بِإِبْرَاهِيمَ^۷ يَوْمَ عَرَفَةَ فَلَمَّا زَالَتِ الشَّمْسُ قَالَ لَهُ جَبْرَيْلُ: يَا إِبْرَاهِيمُ اعْتَرِفْ بِذَنْبِكَ وَ اعْرِفْ مَنَاسِكَكَ فَسَمَّيْتُ عَرَفَاتَ لِقَوْلِ جَبْرَيْلَ اعْتَرِفْ فَاعْتَرَفَ».^[276]

جبرئیل حضرت ابراهیم را روز عرفه بیرون آورد. چون ظهر شد به وی گفت: ای ابراهیم! به گناهت اعتراف کن و عبادت‌هایت را بشناس؛ از این‌رو به عرفات نامیده شد چون که جبرئیل گفت اعتراف کن و معرفت بیاب. البته وجوه دیگری هم برای نامگذاری عرفات بیان شده است،^[277] مثل این که وقتی خداوند آدم و حوا را به این سرزمین فرستاد در این جا همدیگر را یافتند و شناختند یا این که حضرت ابراهیم^۷ در رؤیایی که در شب عرفه دید، دانست که باید فرزندش را ذبح کند یا این که به لحاظ رفعت و بلندی بر این سرزمین نام عرفات گذارده‌اند؛ بنابراین عرفات را به دو وجه به این نام نامیده‌اند؛ یا به لحاظ «اعتراف» به گناه، هر چند گناه ابراهیم به معنای خاصی است که با عصمت آن بزرگوار سازگار است و یا به لحاظ «معرفت» به عبادت است. البته اعتراف هم به معرفت باز می‌گردد؛ زیرا اعتراف به معنای معرفت به معاصی است؛ پس نام عرفات اشاره به لطیفه‌ای عرفانی دارد که همان معرفت است و عرفات چیزی جز معرفت نیست.

معرفت به سالک بصیرت می‌دهد؛ بصیرتی که با آن می‌توان راه را از بیراهه تشخیص داد.^[278] بصیرت، آدمی را از هر گونه سرگردانی، تزلزل و حیرت نجات می‌دهد. روشن‌بینی‌هایی که عارف با نور عقل و شهود دریافت می‌کند چراغ هدایت او می‌شود و او را از سرگشتگی و تحیر می‌رهاند.

2. وادی شور و عشق

عشق مشوق انسان برای حرکت به سوی آسمان است. زیبایی معشوق، عاشق را به سوی خود می‌کشد و او را به وصال می‌رساند، عارفان برای اشاره به عشق و حب به این آیه استناد می‌کنند:

(يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ)^[279]

ای گروهی که ایمان آورده‌اید هر که از شما از دین خود مرتد شود، به زودی خدا قومی را که دوست دارد و آن‌ها نیز خدا را دوست دارند برمی‌انگیزد.

محبت آتشی است در دل که هر چیز به جز محبوب را در دل می سوزاند. انسان عاشق چونان مستان، هوش از کف بدهد و تنها دیدار محبوب است که او را به هوش آورد. کلاباذی برای محبت شش مرحله قائل است: موافقت طبع، میل، ودّ، حبّ، وله (سرگردانی: تحیر) و هوی.^[280]

در ره منزل لیلی که خطرناک است در آن

شرط اول قدم آن است که مجنون باشی

بیابان سوزان و تفتیده عرفات با عشق معنا پیدا می کند. در سرزمین عشق و مستی و از وادی نور و هستی باید هجرت آغاز کرد. در سرزمینی که دریای انسان ها هم رنگ و همسو شده اند باید مشق عشق نوشت و به سمت او پر کشید. این سرزمین انسان را به یاد عاشق دل سوخته ای می اندازد که برای اثبات عشق صادقش سر داد. این سرزمین آدمی را به یاد ولایت عشق می اندازد. قصه عشق و عرفات حکایتی ماندگار است که تابلوی خونین ترسیم می کند و درسی شیرین برای حمایت از ولایت به انسان می دهد. در سرزمین عرفات بایست سوز آتش هجران را تحمل نمود، گل دعا را به زلال اشک ها سیراب کرد، از خداوند دلی نزدیک خواست و با فریاد درون، معرفت راستین و شور عشق را از او طلب کرد. و خدا به چنین بنده ای مباحات می کند.

رسول خدا^۹ می فرماید:

«إِنَّ اللَّهَ تَطَوَّلَ عَلَى أَهْلِ عَرَفَاتٍ يُبَاهِي بِهِمُ الْمَلَائِكَةُ يَقُولُ: يَا مَلَائِكَتِي أَنْظِرُوا إِلَى عِبَادِي شَعْنًا غَبْرًا اقْبَلُوا يَضْرِبُونَ إِلَيَّ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ، فَأَشْهَدُكُمْ إِنِّي قَدْ أُجِبْتُ دُعَائَهُمْ وَ شَفَعْتُ رَغْبَتَهُمْ وَ وَهَبْتُ مُسِيئَتَهُمْ لِمُحْسِنِهِمْ وَ أَعْطَيْتُ مُحْسِنَهُمْ جَمِيعَ مَا سَأَلَنِي، غَيْرَ التَّبِعَاتِ الَّتِي بَيْنَهُمْ».^[281]

خداوند بر اهل عرفات نعمت داده، به وسیله آنان بر فرشتگان مباحات کرده، می فرماید: ای فرشتگان من، به بندگانم بنگرید، ژولیده و غبار آلود، از هر راه دوری راه سپرده و آمده اند. شما را گواه می گیرم که دعایشان را مستجاب کرده خواسته شان را برآورم. خطاکارشان را به خاطر نیکوکارشان بخشیدم و به نیکوکارانشان هر چه را که از من خواستند عطا کردم، جز گناهانی را که میان خودشان دارند (حق الناس).

3. عرصات قیامت

حاجی در صحرای عرفات ازدحام خلق را می بیند که همه یکرنگ و یک لباس به راز و نیاز با خدا مشغولند، حاجیان صدا به نجوا بلند کرده اند. در عین حال که هر کدام زبان، رنگ و نژادی خاص دارند، در سرزمین عرفات نژادها، امت ها و مردمان متفاوتی جمع شده اند، این ها برای چه به این سرزمین آمده اند و به چه منظور و هدفی دست نیاز به سوی آسمان

بلند کرده‌اند؟ این سؤال‌ها تنها یک پاسخ دارند و آن این که همه برای غفران و بخشش آمده‌اند. آمده‌اند تا خدای سبحان حاجت و تضرع آن‌ها را ببیند، به آنان نظر عنایت کند و از آن‌ها درگذرد.

پس باید قلب را قرین ابتهال و تضرع کرد، دل را سرشار از امید به رحمت الهی نمود، این جا محل شریفی است، این جا سرزمین رحمت و مغفرت است. حضرت امیر^۷ از رسول خدا^۹ نقل می‌کند که از ایشان پرسیده شد چه کسی از اهل عرفات جرمش بزرگ‌تر است؟ رسول خدا^۹ پاسخ داد:

«الَّذِي يَنْصَرِفُ مِنْ عَرَفَاتٍ وَ هُوَ يَظُنُّ أَنَّهُ لَمْ يَغْفَرْ لَهُ».^[282]

آن‌که از عرفات برمی‌گردد و می‌پندارد که آمرزیده نشده است.

مسئله آمرزش گناهان و امید به رحمت الهی برای بخشش و آسودگی در قیامت، در حج، نزد کعبه و به‌خصوص در عرفات کاملاً جدی است به گونه‌ای که حاجی باید یقین کند که تمامی گناهانش در مراحل مختلف حج بخشیده شده و قلبش از سیاهی گناهان پاک شده است. رسول خدا^۹ به عنوان آخرین پیامبر خدا با سوگند به این مطلب اشاره فرمود:

«وَالَّذِي بَعَثَنِي بِالْحَقِّ بَشِيرًا وَنَذِيرًا، إِنَّ لِلَّهِ بَابًا فِي سَمَاءِ الدُّنْيَا...».^[283]

سوگند به کسی که به حق مرا بشیر و نذیر مبعوث کرد، خداوند را در آسمان دنیا ابوابی است که به آن‌ها باب رحمت، باب توبه، باب حاجت، باب تفضل، باب احسان، باب بخشش، باب عفو و باب کرم می‌گویند. کسی نیست که به عرفات برود، مگر این که خداوند تمامی این باب‌ها را برای او بگشاید.

آدمی گناهان متفاوتی دارد، بعضی از معاصی، کبیره و نابخشودنی به نظر می‌رسند. از آن‌جا که لطف و کرم الهی در عرفات بسیار متبلور است، حتی این گونه گناهکاران هم در عرفات امید بخشش پیدا می‌کنند. رسول خدا^۹ فرمود:

«مِنَ الذُّنُوبِ ذُنُوبٌ لَا تُغْفَرُ إِلَّا بِعَرَفَاتٍ».^[284]

بعضی از گناهان، گناهانی هستند که بخشیده نمی‌شوند مگر در عرفات.

در بیابان عرفات هم در کمتر از یک روز میلیون‌ها حاجی گویا مبعوث می‌شوند. مشابیه‌ها و مناسبت‌های فراوانی میان صحرای محشر و صحرای عرفات وجود دارد؛ از این رو عرفات، یادآور عرصات قیامت و وقوف در این جا، یادآور وقوف در آن جاست. پس باید آماده شد و خود را برای رفتن مهیا کرد.

اوج دعا در بیابان عرفات، دعای نورانی سیدالشهدا^۷ کنار کوه رحمت است. سالار شهیدان نخست زبان به حمد و ثنای الهی گشوده، از جواد، حکیم، رحیم، نور، سمیع، بصیر، لطیف، خیر و رثوف سخن می‌گوید. سپس در حالی که اشک از دیده‌هایش جاری است با نهایت ادب، شور و عشق دست نیاز به سوی خدا بلند کرده عباراتی بر زبان جاری می‌سازد که فقط لایق پدر امام سجاده^۷ است؛ امام سجادی که سرّ دعا را بر انسان گشود و دعا را برای بشر معنا کرد و نحوه راز و نیاز با خدا را به آدمی آموخت. آری چه زیباست که این کلمات عاشقانه را از زبان حسین بن علی^۷ در بیابان

عرفات بگوئیم، وه، چه باصفاست که با نهایت خشوع و عشق ورزی از عمق جان در وادی نور و معرفت با خدا سخن بگوئیم.

دعا در این زمان و این سرزمین قطعاً مستجاب است و گناهان آدمی به حتم مغفور. شاید یکی از اسرار این مسأله حضور امام زمان^۷ در عرفات باشد. صاحب الامر^۷ در حج، در عرفات و در منی قطعاً حاضر است و برای امتش دعا می کند، آن ها را می بیند و به آن ها نظر عنایت دارد، خداوند هم به برکت حضور حجت بن الحسن^۷ به حجاج نظر لطف کرده، آن ها را مورد مرحمت خویش قرار می دهد. محمد بن عثمان عمری، از نواب خاص امام زمان درباره حضور صاحب الامر^۷ در عرفات می گوید:

«وَاللَّهِ إِنَّ صَاحِبَ هَذَا الْأَمْرِ لَيَحْضُرُ الْمَوْسِمَ كُلَّ سَنَةٍ يَرَى النَّاسَ وَ يَعْرِفُهُمْ وَ يَرُونَهُ وَ لَا يَعْرِفُونَهُ».^[285]

سوگند به خدا که صاحب الامر هر سال در موسم حاضر است، مردم را می بیند و می شناسد. مردم نیز او را می بینند ولی نمی شناسند.

سرّ عصر عرفات

وقوف در عرفات، عصر روز نهم است. در این جا سؤالی خودنمایی می کند و آن این که چرا عصر برای وقوف در عرفات انتخاب شده است؟ این سؤال را یک یهودی از رسول خدا^۹ پرسید. پیامبر^۹ هم پاسخی لطیف به او داد که او را راضی کرد. رسول خدا^۹ فرمود:

«إِنَّ الْعَصْرَ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي عَصَى آدَمُ فِيهَا رَبَّهُ فَقَرَضَ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ عَلَيَّ أُمَّتِي الْوُقُوفَ وَ التَّضَرُّعَ وَ الدُّعَاءَ فِي أَحَبِّ الْمَوَاضِعِ إِلَيْهِ وَ تَكَفَّلَ لَهُمْ بِالْجَنَّةِ وَ السَّاعَةُ الَّتِي يَنْصَرِفُ بِهَا النَّاسُ هِيَ السَّاعَةُ الَّتِي تَلْقَى فِيهَا آدَمُ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ فَتَابَ عَلَيْهِ إِنَّهُ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ».^[286]

فلسفه وقوف در عرفات بعد از عصر این است که بعد از عصر ساعتی است که آدم پروردگار خویش را عصیان کرد و خداوند بر امت من وقوف و گریه و دعا را در بهترین جایگاه واجب گردانید و اعطای بهشت آنان را به عهده گرفت. و آن ساعتی که مردم از عرفات کوچ می کنند، همان ساعتی که آدم کلماتی را از خداوند دریافت کرد و توبه نمود. همانا خداوند توبه پذیر و مهربان است.

بنابراین سرّ عصر عرفات، عصیان آدم و توبه اوست. انسان های گنهکار هم باید در همین زمان در بهترین مکان های روی زمین بایستند و از خدا غفران و بخشش طلب کنند.

اسرار عرفانی مشعر

بعد از وقوف به عرفات در غروب شب دهم بر حاجی واجب است از عرفات به سوی مشعر إفاضه (کوچ) کند و باید شب دهم را تا طلوع صبح در آنجا بماند و قبل از طلوع آفتاب از وادی محسر تجاوز نکند، این دومین وقوف واجب حج است که با وقوف در عرفات تکمیل می‌شود. وقوف در مشعر الحرام مستحباتی هم دارد: با دلی آرام از عرفات به سوی مشعر متوجه شود، در راه رفتن میانه‌روی کند، کسی را آزار ندهد، نماز شام و خفتن را تا مشعر الحرام به تأخیر اندازد، از طرف راست راه نزول کند و نیز مستحب است هر مقدار که ممکن باشد عبادت و استغفار کند. همچنین شایسته است سنگریزه‌های رمی در منی را از این منطقه بردارد. خداوند در آیه‌ای از آیات قرآن به إفاضه از عرفات به سوی مشعر اشاره فرموده، غایت آنرا ذکر دانسته است:

لَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَنْ تَبْتَغُوا فَضْلًا مِنْ رَبِّكُمْ فَإِذَا أَفَضْتُمْ مِنْ عَرَفَاتٍ فَاذْكُرُوا اللَّهَ عِنْدَ الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَاذْكُرُوهُ كَمَا هَدَاكُمْ وَإِنْ كُنْتُمْ مِنْ قَبْلِهِ لَمَنِ الضَّالِّينَ ^[287]

اگر به هنگام حج طالب روزی خدا باشید، مرتکب گناهی نشده‌اید و چون از عرفات بازگشتید، خدا را در مشعر الحرام یاد کنید؛ از آن‌رو که شما را هدایت کرد، در حالی که پیش از آن گمراه بوده‌اید. این منطقه سه نام معروف دارد: یکی «مزدلفه» و دیگری «مشعر» و سوم «جمع». درباره وجه نامگذاری این سرزمین به مزدلفه ایـــــن گونه بیان شده است که جبرئیل در ادامه تعلیم مناسب حج به ابراهیم^۷ به ایشان فرمود: به مشعر نزدیک شو (ازدلف). «يَا اِبْرَاهِيمُ: اِزْدَلِفْ اِلَي الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ الْمُزْدَلِفَةُ». به همین جهت این منطقه را مزدلفه نامیدند. ^[288] پس این نامگذاری توسط جبرئیل امین انجام شد.

علت نامگذاری این منطقه به مشعر، براساس فرموده امام سجاده^۷ این است که این سرزمین اشاره (اشعار) به تقوا و خوف خدا دارد. نام سوم مشعر، سرزمین «جمع» است؛ زیرا آدم در این جا میان دو نماز مغرب و عشا جمع نمود. امام صادق^۷ فرمود:

«سُمِّيَتْ الْمُزْدَلِفَةُ جَمْعًا لِأَنَّهُ يُجْمَعُ فِيهَا الْمَغْرِبُ وَالْعِشَاءُ» ^[289]

وقوف در مشعر الحرام که در ورود به حرم الهی است اسراری دارد:

حاجی برای ورود به سرزمین مشعر، از عرفات گذر کرده است. در آن جا پاک شده، تمام هستی خویش را در زلال بخشش الهی شست و شو داده است. او اینک از آلودگی ها رسته و به وصال حق پیوسته است. او با ورود به مشعر اذن دخول به حرم می خواهد او هم اینک در برابر درهای رحمت الهی ایستاده است و شمیم رحمت و عطوفت الهی را بر گونه خویش احساس می کند. زائر باید تمامی گناهان خویش را - چه کوچک و چه بزرگ - در سرزمین عرفان بر زمین گذارد و قلب آلوده خویش را پاک کند، او در مشعر به قصد تقرب آمده است، او آمده تا خود را در اقیانوس بیکران رحمت الهی غرق کند.

آسمان مشعر سرشار از باران رحمت است، ابرهای برکات آن جا را فرا گرفته است. کافی است که زائر با دلی پاک و ضمیری آرام بر این سرزمین گام نهد، ابرهای رحمت او را فرا گرفته، آنچه در درون دارند به او تقدیم می کنند، رحمت خدا در این سرزمین از ساحت لطف او می بارد و آسمان شادمانه به روی زائر خدا لبخند می زند، جوی سرفرازی و عزت در این دره جاری است و سنگریزه های رمی شیطان در این سرزمین، امید رحمت می دهد.

شب ظلمانی و غوغای مشعر تداعی می کند صحرای محشر

سفیدی در سیاهی می زند موج بود خاک بیابان هم معطر

2. توشه تقوا

از اسرار مزدلفه، برگرفتن توشه تقوا برای فردای تنهایی است. در آغاز ورود مجدد به حریم حرم، باید تصمیم جدی گرفت تا معاصی را ترک کرد، از نادانی دور شد و به سمت علم و بصیرت رفت، قصد تقوا نمود و دل خویش را با خوف الهی آراست. امام سجاد^۷ در حدیث شبلی فرمود:

«فَعِنْدَ مَا مَشَيْتَ بِمُزْدَلِفَةَ وَ لَقَطْتَ مِنْهَا الْحَصِي تَوَيْتَ أَنَّكَ رَفَعْتَ عَنْكَ كُلَّ مَعْصِيَةٍ وَ جَهْلٌ وَ ثَبَّتَ كُلُّ عِلْمٍ وَ عَمَلٌ قَالَ لَا قَالَ فَعِنْدَ مَا مَرَرْتَ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ تَوَيْتَ أَنَّكَ أَشْعَرْتَ قَلْبَكَ إِشْعَارَ أَهْلِ التَّقْوَى وَ الْخَوْفِ لِلَّهِ عَزَّوَجَلَّ قَالَ لَا قَالَ: فَمَا مَرَرْتَ بِالْعَلَمَيْنِ وَ لَا صَلَّيْتَ رَكْعَتَيْنِ وَلَا مَشَيْتَ بِالْمُزْدَلِفَةِ وَلَا رَفَعْتَ مِنْهَا الْحَصِي وَلَا مَرَرْتَ بِالْمَشْعَرِ الْحَرَامِ».^[290]

وقتی به مزدلفه رفتی و از آن جا سنگریزه جمع کردی نیت کردی که هر معصیت و نادانی را از خویش بزدايي و هر علم و عمل صالحی را در خود ملکه سازی؟ گفت: نه. پرسید: وقتی بر مشعرالحرام گذر کردی، نیت کردی که دلت را با بینش اهل تقوا و خوف از خدا بیاری؟ گفت: نه. فرمود: پس نه به مزدلفه رفته ای، نه از آن سنگریزه برداشته ای و نه از مشعرالحرام عبور کرده ای.

در مشعر باید خود را برای مبارزه با شیطان درون و بیرون آماده کرد، شب مشعر شب اشک و شعور است، شب مناجات و بازگشت به خداست. مشعر نشانه شعور انسان گسسته از هوس هاست، در این شب باید دلی سوخته و وجودی شعله‌ور را به خدا تقدیم داشت، شیفتگان الهی به شب‌زنده‌داری پرداخته و از روزهای سخت تنهایی نجوا به لب دارند.

جمال کعبه چنان می‌دواندم به نشاط که خارهای مگیلان حریر می‌آید

تقوا آدمی را پاک می‌کند و طهارت از گناه ضمیر انسان را روشن ساخته، حالت تضرع و خشوع در قلب انسان پایدار می‌شود. به امیر مؤمنان^۷ گفتند: چرا مشعر الحرام از حرم قرار داده شده است؟ ایشان فرمود: ^[291]

«لَإِنَّهُ لَمَّا أَذِنَ لَهُم بِالْدُخُولِ وَقَفَهُمُ بِالْحِجَابِ الثَّانِي فَلَمَّا طَالَ تَضَرُّعُهُمْ بِهَا أَذِنَ لَهُم لِقُرْبَابِ قُرْبَانِهِمْ فَلَمَّا قَضَوْا تَفَثَهُمْ تَطَهَّرُوا بِهَا مِنَ الذُّنُوبِ الَّتِي كَانَتْ حِجَاباً بَيْنَهُمْ وَبَيْنَهُ أَذِنَ لَهُم بِالزِّيَارَةِ عَلَى الطَّهَّارَةِ».

^[292] چون خداوند اجازه ورود به زائران را در آستانه در دوم نگه داشته است و چون ناله و دعایشان طول بکشد، به آنان اجازه می‌دهد که قربانی خود را پیش آورند. و چون آلودگی خود را رها کنند و از گناهی که میان خدا و آنان حجاب بود، پاک شوند به آنان اجازه می‌دهد که با پاکی به زیارت آیند.

انسانی که از گناه پاک شد، لایق بهشت می‌شود، پیامبر خدا^۹ فرمود:

«مَنْ أَحْيَا اللَّيَالِي الْأَرْبَعَ وَجَبَتْ لَهُ الْجَنَّةُ: لَيْلَةُ التَّرْوِيَةِ وَ لَيْلَةُ عَرَفَةَ، وَلَيْلَةُ النَّحْرِ وَ لَيْلَةُ الْفِطْرِ».

^[293] هر کس این چهار شب را شب‌زنده‌داری کند، بهشت برای او واجب است: شب ترویه، شب عرفه، شب عید قربان و شب عید فطر.

امام صادق^۷ در حدیث مصباح الشریعه وقوف مزدلفه را برای کسب تقوا می‌داند. مشعر برای صعود است، مشعر برای اعتلای روح به عالم بالاست؛ چنان که انسان از کوه بالا می‌رود، باید منازل و پلکان صعود، کمال، توحید و فنا را یک‌به‌یک پیماید.

«وَاتَّقِهِ بِمُزْدَلِفَةٍ وَ اضْعُدْ بِرُوحِكَ إِلَى الْمَلَأِ الْأَعْلَى بِصُغُودِكَ إِلَى الْجَبَلِ».

^[294] شب مشعر، تهجد و راز و نیاز با خداست، در این شب باید تصمیم تقوا گرفت و رویه پرهیزکاری پیشه کرد، عاشقان شب

مشعر ذکر خدا می‌گویند تا خدا کنارشان نشیند: «يَا جَلِيْسَ الذَّاكِرِيْنَ»، او قلب آن‌ها را آرام می‌کند و شیرینی دیدار خویش را در کام آن‌ها می‌نشاند.

امر علی الدیار دیار لیلی اقبل ذالجدار و ذالجدارا

فما حب الدیار شغفن قلبی و لكن حب من سكن الدیار^[295]

اسرار رمی در سرزمین منی

حجاج بیت‌الله‌الحرام پس از طلوع آفتاب روز دهم ذی‌الحجه از مشعر به سمت منی إفاضه (کوچ) می‌کنند تا در این سرزمین اعمال خاصی را به‌جای آورند. واجبات منی سه چیز است که عبارتند از: رمی جمرات، قربانی و تقصیر یا حلق. یکی از واجبات منی ریگ انداختن به جمره در محلی مخصوص است. سنگ‌ها باید از حرم باشند و آن‌ها را باید با نیت خالص به سمت جمرات بیندازد، در این جا هم عدد هفت خودنمایی می‌کند؛ یعنی هفت سنگریزه باید زد. تکبیر گفتن، طاهر بودن و دعا کردن از آداب مستحبی رمی جمرات است. در این لحظه باید از خدا خواست که انسان را در حصن خود قرار دهد، عمل او را بالا برد و شر شیطان را نیز از سر او کوتاه کند. رمی را اسراری است:

1. راندن شیطان

هفت سنگ برداشتن و آن‌ها را متوالی به سمت سنگی بزرگ انداختن به چه معناست؟ شاید ظاهر این عمل مبهم باشد، ولی رمی جمرات نشان از معنای لطیف و عمیقی دارد. رمی جمرات به معنای مبارزه با شیطان است، رمی جمرات اعلان جنگ با ابلیس است. سنگ زدن به جمرات، نابود کردن هواهای نفسانی و خواهش‌های حیوانی است. رمی جمرات، مهار شهوات و اخلاق رذیله است. حضرت امیر^۷ در کلامی نورانی به حکمت این عمل اشاره فرمود:

«إِنَّ الْجَمَارَ إِنَّمَا رُمِيَ لِأَنَّ جِبْرَائِلَ حِينَ أَرَىٰ إِبْرَاهِيمَ
الْمَشَاعِرَ بَرَزَ لَهُ إِبْلِيسُ فَأَمَرَهُ جِبْرَائِيلُ أَنْ يَرْمِيَهُ...»^[296]

جمره‌ها بدین سبب با سنگ زده می‌شوند چون جبرئیل محل‌های عبادت را به حضرت ابراهیم⁷ نشان داد، ابلیس بر او نمایان شد. جبرئیل آن حضرت را فرمان داد که او را براند. او هم شیطان را با هفت سنگ راند. کنار جمره اولی زیر زمین پنهان شد و کنار جمره دوم سر برآورد. با هفت سنگ دیگر او را راند، در جای دوم به زیر زمین رفت و از محل جمره سوم آشکار شد. با هفت سنگ او را زد، او در همان‌جا به زیر زمین رفت. رمی، راندن اخلاق ذمیمه و اوصاف پست است. در این مقام باید خطر کرد و به یک‌باره علیه خویشتن خویش شورید، هوای نفسانی را از ریشه کند و بیرون افکند. معنای رمی، مبارزه با نفس اماره است. بر اساس اصطلاح قرآنی،

انسان سه نفس دارد: نفس اماره (یوسف: 53)، نفس لوامه (قیامت: 2) و نفس مطمئنه (فجر: 27). در جمره اولی انسان با شیطان درون و نفس اماره ستیز می‌کند. اولین دشمن در راه وصول به قرب الهی، نفس اماره است؛ از این رو باید از آن‌جا شروع کرد و در رمی اول اسب چموش درون را رام کرد. آن‌گاه که انسان عملی خلاف انجام دهد از درون سرزنشی دریافت می‌کند و این یکی از عجایب آفرینش آدم است. سرزنش‌ها از سوی نفس لوامه است. در رمی جمره وسطی انسان دوباره به شیطان سنگ می‌زند تا به خود تلقین کند که نزدیک عمل خلاف و معصیت نشود و مبتلا به سرزنش‌ها نگردد.

هرگاه سالک با نفس اماره مبارزه کرد و نفس لوامه‌اش او را از ارتکاب معاصی بازداشت و از انجام گناهان از او مراقبت نمود، او به نفس مطمئنه واصل شده است. حاجی با رمی جمره عقبی شیطان را به طور کلی از خویش دور می‌سازد تا نفس مطمئنه خویش را در امان داشته، آماده وصال به حریم گردد. در این حالت او سزاوار این مقام می‌شود که خدا به او بگوید: از تو راضی هستم.

(يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً) [297]

ای روح آرامش یافته خشنود و پسندیده به سوی پروردگارت باز گرد.

2. ذخیره نور

هرگاه حج گزار به جمرات سنگ زند، برای خود نوری در قیامت ذخیره نموده است. پس با هر سنگی توشه‌ای برداشته و با هر رمی روشنایی بیشتری برای قیامت خود از پیش فرستاده است. اگر سؤال شود که این ذخیره چیست، پاسخ آن در روایتی از پیامبر اکرم⁹ بیان شده است:

«فَإِذَا رَمَيْتَ الْجِمَارَ كَانَ لَكَ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ». [298]

هرگاه رمی جمرات کردی برای تو نوری در قیامت خواهد بود.

و از این طریق از تمامی گناهان خارج شده پاک گردیده است، حتی اگر گناهانش کبیره باشد. همچنین آن حضرت می‌فرماید:

«الْحَاجُّ إِذَا رَمَى الْجِمَارَ خَرَجَ مِنْ ذُنُوبِهِ». [299]

حج گزار وقتی بر جمره‌ها سنگ بزند از گناهانش بیرون می‌آید.

انداختن سنگ اظهار بندگی و تشبه به ابراهیم خلیل الله است. باید سنگ انداخت تا پشت شیطان را شکست و اعلام نمود که من فقط از خدا فرمان‌بری می‌کنم، سنگ انداختن تمرین انقیاد و بندگی است، اظهار امتثال و عبودیت است. شیطان زمانی خوار و ذلیل می‌شود که انسان را بنده منقاد خدا ببیند، حاجی با رمی، فرشته صفت شده، از دام ابلیس می‌رهد.

بنابراین رمی کننده حقیقی خداوند سبحان است و دست حاجی به هنگام رمی، دست خداست زیرا که فرمود:

(... وَمَا رَمَيْتَ إِذْ رَمَيْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ رَمَى) ^[300]

... و آن گاه که تیر می انداختی، تو تیر نمی انداختی خدا بود که تیر می انداخت.

اسرار قربانی

کسی که حج تمتع به جا می آورد، واجب است بعد از رمی جمره عقبی، قربانی کند؛ یعنی یک شتر یا گاو یا گوسفند ذبح کند. قربانی شرایطی دارد که در جای خود بیان شد و مستحباتی هم دارد. آیات متعددی مسأله «هدی» و قربانی را مطرح کرده اند.

(وَأَتِمُّوا الْحَجَّ وَالْعُمْرَةَ لِلَّهِ فَإِنْ أُخْصِرْتُمْ فَمَا اسْتَيْسَرَ مِنَ

الْهَدْيِ) ^[301]

حج و عمره را برای خدا به پایان برسانید و اگر محصور شدید آنچه از قربانی فراهم شود ذبح کنید. قربانی کردن را اسراری است:

1. تقوا و اخلاص

به لحاظ اخلاقی و عرفانی مهم ترین آیه ای که درباره قربانی در قرآن وجود دارد، آیه ای از سوره حج است که اشاره ای روشن به تقوا و اخلاص در هدی دارد:

(لَنْ يَنَالَ اللَّهَ لُحُومُهَا وَلَا دِمَاؤُهَا وَلَكِنْ يَنَالُهُ التَّقْوَى

مِنْكُمْ) ^[302]

گوشت و خون این شتران به خدا نمی رسد، آنچه به او می رسد تقوای شماست.

این آیه در واقع دفع دخل مقدر است؛ ^[303] یعنی شاید کسی توهم کند که خدا از این قربانی سود می برد و به آن حاجتمند است، همچنین این احتمال وجود دارد که برخی بپندارند خداوند محتاج گوشت و خون قربانی نیست پس این کار چه فایده ای دارد؟ این آیه پاسخی به هر دو پندار است؛ نه خداوند محتاج قربانی است: «گوشت و خون این شتران به خدا نمی رسد» و نه این کار بی فایده: «آنچه به او می رسد پرهیزکاری شماست»؛ بنابراین نفع و حکمت مهمی در این عمل وجود دارد که فقط به حج گزار می رسد و این نفع چیزی نیست جز تقوا و پرهیزکاری.

تقوا عامل قدرت روح است. پرهیزکاری نفس اماره و احساسات سرکش و عاصی انسان را رام می کند. تقوای الهی دوستان خدا را تحت ولایت او قرار می دهد، خوف و خشیت خدا همیشه ملازم قلوب اهل تقواست، آن ها شب ها را بیدار و به عبادت مشغولند و روزهایشان به روزه و گرسنگی می گذرد. تقوا آدمی را بصیر، دل ها را آرام و نفوس را پاک می کند. در نهج البلاغه می خوانیم:

«فَإِنْ تَقَوَّى اللَّهَ دَوَاءً دَاءٍ قُلُوبِكُمْ وَ بَصَرُ عَمِي أَفْئِدَتِكُمْ وَ شِفَاءُ مَرَضِ أَجْسَادِكُمْ وَ صَلَاحُ فَسَادِ صُدُورِكُمْ وَ طَهُورُ دَنَسِ أَنْفُسِكُمْ».^[304]

تقوا دواى بيمارى دل هاى شما، بينايى دل هاى شما، شفاى مرض بدن هاى شما، صلاح و مرهم زخم هاى جان ها و مايه پاک شدن نفوس شماست.

تقوا براى انسان، احسان به ارمغان مى آورد (يوسف: 90)، تقوا سرچشمه معرفت است (طلاق: 2)، تقوا باعث مى شود کارها سهل و آسان گردد (طلاق: 4)، تقوا موجب مى شود زشتى ها و معاصى انسان محو شود (طلاق: 5)، تقوا بهترين توشه قيامت است (بقره: 197)، قرآن هدايتى براى اهل تقواست (بقره: 2)، بهشت براى اهل تقوا مهيا شده (الاعمران: 133)، آينده از آن متقين است (هود: 49)، خدا با متقين است (توبه: 36)، خداوند فقط اعمال متقين را قبول مى کند (مائده: 27) و مهم تر و لطيف تر از همه اين که متقين محبوب خدا هستند: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ)^[305]؛ و آن ها از دست ساقى حقيقى شراب مى نوشند:

(سَقَاهُمْ رَبُّهُمْ شَرَابًا طَهُورًا)^[306]

پروردگار ايشان به آن ها شراب پاک مى نوشاند.

يکى از آثار تقوا اين که طمع را از قلب انسان بيرون رانده، به جاى آن ورع مى نشاند. اين مطلب در فرمايشات امام سجاده^۷ در حديث شبلى چنين آمده است:

«فَعِنْدَ مَا ذَبَحْتَ هَدِيكَ نَوَيْتَ أَنَّكَ ذَبَحْتَ حَنْجَرَةَ الطَّمَعِ بِمَا تَمَسَّكَتَ بِهِ مِنْ حَقِيقَةِ الْوَرَعِ وَ إِنَّكَ اتَّبَعْتَ سُنَّةَ إِبْرَاهِيمَ بِذَبْحِ وَلَدِهِ وَ ثَمَرَةَ فُؤَادِهِ وَ رِيحَانَ قَلْبِهِ وَ أَخْيَيْتَ سُنَّتَهُ لِمَنْ بَعْدَهُ وَ قُرْبَةً إِلَى اللَّهِ تَعَالَى لِمَنْ خَلْفَهُ؟ قَالَ: لَا».

يعنى آن گاه که قربانى ات را سر بريدى نيت کردى که گلوى طمع را با حقيقت ورع و پرهيزگارى بريدى و از سنت ابراهيم پيروي کردى که فرزندش، ميوه دلش و گل خوشبوى قلبش را به قربانگاه آورد و آن را سنتى براى آيندگان و وسيله اى براى تقرب به خداوند براى نسل هاى بعد قرار داد؟ گفت: نه.

همچنين امام صادق^۷ در حديث مصباح الشريعه فرمود:

«وَ اذْبَحْ حَنْجَرَةَ الْهَوَى وَ الطَّمَعِ عِنْدَ الذَّبِيحَةِ».

و هنگام قربانى، حنجره و رگ هاى هوس و طمع را قطع کن.

از نکات جالب این که در هر دو حدیث تعبیر به گلو (حنجره) برای طمع شده است. گویا به هنگام قربانی باید گلوی طمع را چنان فشرده تا آن را سر برید و آزمندی را از بیخ و بن برکند. قربانی گناهان را می‌شوید و مغفرت الهی را شامل حال می‌کند.

2. مهار نفس

حاجی همین که قربانی‌اش را سر برید و نیت خویش را در این عمل خالص کرد، از نفسانیت و حیوانیت رها شده، روح خویش را به ملأ اعلی متصل کرده است. قربانی، کالبد تاریک حیوانیت را از روح انسان خارج می‌کند، قربانی باعث آزادی روح شده، انسان را به مشاهده انوار قدسی می‌رساند.

در واقع قربانی، عمل به سنت ابراهیم^۷ است؛ پیامبری که نفس خویش را در مسلخ عشق کشت و به ذبح فرزند خویش اقدام نمود و خداوند آن‌گاه که صداقت پدر و فرزند را دید، قربانی را فدیه آن قرار داد. آدمی برای وصول به کمال راهی جز مبارزه با نفس خویش ندارد. او باید هواهای نفسانی را بشناسد و از آن‌ها تبعیت نکند و آن‌ها را زیر پای سلوک له کند.

پیام قربانی امتثال امر الهی است، به وعده او باید امید داشت، نفس خویش را باید فدا کرد، غلبه بر هواهای نفسانی و کشتن درون از رازهای قربانی کردن است. قربانی در منی بدین معناست که تمام سرزمین منی قربانگاه است، محل عشق‌بازی با خالق هستی است. در این صحنه باید خویشتن را فنا کرد، انانیت را سر برید و هر چه در توان است، در این مسیر بذل کرد.

باز در آن کوش که قربان کنی هر چه کنی کوش که با جان کنی

تبغ وفا بر گلوی جان بنه گردن تسلیم به فرمان بنه

جان که نه قربانی جانان شود جیفه تن بهتر از آن جان شود

ساحت این عرصه که ارض مناست سر به سر این دشت در فناست

هر که نشد کشته شمشیر دوست لاشه مردار به از جان اوست

اسرار حلق

بعد از ذبح قربانی لازم است که حاجی سرش را بتراشد (حلق) و یا از ناخن یا موی خویش قدری کوتاه کند (تقصیر). مستحب است سر را از سمت راست پیش سر تراشید و نیز موی سر را در منی دفن کرد. سر تراشیدن را اسراری است از جمله این که رحمت خدا را در پی دارد. چنان که از رسول خدا^۹ نقل شده است که ایشان در دعای خویش فرمود:

«اللَّهُمَّ ارْحَمْ الْمُخَلِّقِينَ».^[307]

خدایا بر سر تراشیدگان ترحم کن.

همچنین حلق باعث می شود انسان در زمره کسانی قرار گیرد که از فرع اکبر ایمن هستند.^[308] جالب ترین که خداوند در مقابل هر تار موی حاجی نوری در بهشت برای او مقدر می فرماید. امام صادق^۷ فرمود:

«إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ... فَإِذَا خَلَقَ شَعْرَهُ لَمْ يَسْقُطْ شَعْرَةً إِلَّا جَعَلَ

اللَّهُ لَهُ بِهَا نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^[309]

«همانا بنده مؤمن... چون سر بتراشد، موی او نمی ریزد مگر آن که خداوند در عوض آن نوری در قیامت برای او قرار

دهد».

همچنین امام باقر^۷ در دعای خویش فرمود:

«اللَّهُمَّ أَعْطِنِي بِكُلِّ شَعْرَةٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ».^[310]

خدایا! در عوض هر تار مو، در روز قیامت نوری به من عطا کن.

اگر مؤمن در منی سر خویش بتراشد و موی خود را همان جا دفن کند روز قیامت که به محشر آمد هر تار موی او زبانی گویا پیدا کرده به نام صاحبش لیبک می گوید.^[311] بنابراین سر تراشیدن و موی خویش را در سرزمین منی دفن کردن به معنای جذب رحمت الهی است. سر آن، نوری است که در بهشت به انسان عطا می شود تا با آن نور، قلب خویش را در بهشت روشن کند. لیبک حاجی به تمام اجزای بدنش انتقال یافته، حتی موی او اجابت حق می کند. حج گزار در این لحظات انسان دیگری شده است. در این زمان لازم است نشانی از تغییر داشته باشد و با تراشیدن سر و از بین بردن زیبایی صورت، زیبایی سیرت خود را نشان می دهد.

سر وداع

ابواسماعیل به امام صادق^۷ عرض کرد که هم اینک در حال خروج از مکه ام از کجا وداع کنم؟ امام فرمود:

«تَأْتِي الْمُسْتَجَارِ فِتْوَدَّعُهُ مِنْ ثَمٍّ، ثُمَّ تَخْرُجُ فَتَشْرَبُ مِنْ زَمْزَمِ

ثُمَّ تَمْضِي».^[312]

کنار دیوار کعبه - مستجار - رفته، از آن جا وداع کن. سپس بیرون رفته، از آب زمزم بنوش و آن گاه برو.

در آخرین دیدار زائر به دیدار کعبه می‌رود. اگر توانست دست بر در کعبه و حجرالاسود می‌نهد، طواف وداع می‌کند، آن‌گاه خود را به خانه خدا می‌چسباند، خدا را حمد و ثنا می‌کند، بر پیامبر^۹ و اوصیانش درود می‌فرستد. سپس در حق دیگران آنچه برای خود می‌خواهد، دعا می‌کند و با تمام وجود به او می‌گوید:

«الْمُسْكِينُ عَلَيَّ بِأَبِكَ فَتَصَدَّقْ عَلَيْهِ بِالْجَنَّةِ».^[313]

بی‌نوابی، به درگاه توسست پس بهشت را به او عطا کن.

حج مقبول دو علامت دارد؛ اول آن‌که بنده گناهان خویش را ترک کند. رسول خدا^۹ می‌فرماید:

«آيَةُ قَبُولِ الْحَجِّ تَرْكُ مَا كَانَ عَلَيْهِ الْعَبْدُ مُقِيمًا مِنَ الذُّنُوبِ».^[314]

نشانه قبولی حج آن است که بنده، گناهانی را که مرتکب می‌شده ترک کند.

ایشان در حدیثی دیگر با صراحت بیشتر می‌فرمایند:

«مِنْ عَلَامَةِ قَبُولِ الْحَجِّ إِذَا رَجَعَ الرَّجُلُ رَجْعًا كَانَ عَلَيْهِ مِنَ الْمَعَاصِي هَذَا عَلَامَةُ قَبُولِ الْحَجِّ وَ إِنْ رَجَعَ مِنَ الْحَجِّ ثُمَّ انْهَمَكَ فِيمَا كَانَ عَلَيْهِ مِنْ زَنِيٍّ أَوْ خِيَانَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ فَقَدْ رُدَّ عَلَيْهِ حَجُّهُ».^[315]

از نشانه‌های قبولی حج آن است که فرد از گناهانی که انجام می‌داده است برگردد. این نشانه قبولی حج است و اگر از حج بازگردد، ولی همچنان در لجنزار زنا، خیانت یا معصیت فرو رود، حج او به خودش برگردانده می‌شود.

پس اولین نشانه قبولی حج این است که حاجی عزم خود را برای ترک گناه جدی ببیند. اگر او در خود حالت ترک گناه احساس کرد حجتش پذیرفته شده، اما اگر رغبت و احساسی به سمت گناهان پیشین همچنان در او وجود دارد، خداوند این حج را پذیرا نیست و به خود بنده گنهکار باز می‌گردد.

حجی را که خدا بپذیرد علامت دیگری هم دارد و آن نورانیت درون است. فرموده امام صادق^۷ این است:

«الْحَاجُّ لَا يَزَالُ عَلَيْهِ نُورُ الْحَجِّ مَا لَمْ يُلْمَ بِذَنْبٍ».^[316]

حاجی به‌صورت مستمر نوری از حج دارد، مادام که نزدیک گناه نشود.

در این تردیدی نیست که حج برای انسان نور می‌آورد، این نور باطنی با هر گناهی ضعیف و ضعیف‌تر می‌شود تا آن‌جا که از بین می‌رود. اما اگر حاجی بر تقوای خویش بیفزاید، راه مراقبت پیش گیرد و بر عهد و پیمانی که با خدا بسته، باقی باشد، نور حج در او فزونی یافته، آهسته آهسته وجودش را فرامی‌گیرد.

حاجی برای وداع به مسجدالحرام می‌آید؛ این لحظه، زمان وداع است. لحظات سخت و غمناک جدایی، او سر بر آستان پر مهر آن محبوب حقیقی می‌نهد و با تمام وجود او را سپاس گفته، از نعمت‌های بیکرانش قدردانی می‌کند. اینک

وقت وداع است و اجل در کمین، اینک هنگامه محنت هجران است و درد جدایی در پیش. اینک سفر به پایان می‌رسد و زائر آهنگ بازگشت دارد؛ بازگشت از یک سفر طولانی، از زمین تا آسمان و از آسمان تا زمین. در پایان این سفر حاجی بار دیگر رو به کعبه آورده، بر گرد آن طواف می‌کند.

اینک بنده سالک برای وداع آخرین به مسجدالحرام آمده است. نگاه خیره خویش را به کعبه دوخته، آخرین نگاه حسرت به بهشت خدا روی زمین می‌کند. او هم اینک رنگ خدا گرفته است، او در آستانه بازگشت است، در این لحظات منتهای حظّ خویش را از کعبه می‌برد. او از ماسوا بریده و در آخرین طواف خویش فقط به دوست توجه می‌کند. نگاهش خیره به جاده انتظار و قلبش سرشار از امید به خالق جهان، دلداده‌ای در هوای دوست و ضمیری مملو از شوق زیارت. او با این خاطره‌ها به خدا می‌گوید: الهی! اگر هنگام مرگم فرا رسیده و بار دیگر راه به این جا نخواهم یافت، از من درگذر و اگر هنوز مرا عمر باقی است، توفیق دیدار خانه خودت را بار دیگر نصیبم کن.

روز جدایی که نبیند کسی تیره‌تر است از شب هجران بسی

عاشق دلسوخته در هجر یار آورد انجم همه شب در شمار

کس نکند محنت هجر اختیار مرگ جدائی است میان دو یار

روز وداع است و فراقش ز پس ناله برون آر و به فریاد رس

خون گری ای دیده به صد های های وقت جدائیست از آن خاک پای

خلاصه درس

بر حج گزار واجب است با احرام به نیت حج تمتع، در عرفات وقوف پیدا کند، یعنی در زمان خاصی در محل عرفات حاضر باشد. این وقوف از ارکان حج بوده، وقوف در عرفات دارای مستحباتی است. خداوند در قرآن به عظمت این روز قسم یاد کرده و آن را روزی دانسته است که تمامی انسان‌ها در آن حاضر شده اجتماع یابند.

سرّ تروییه را جبرئیل به ابراهیم آموخت. امام صادق^ع فرمود:

«روز تروییه را، تروییه نامیدند چون جبرئیل در چنین روزی، نزد حضرت ابراهیم آمد و گفت: ای ابراهیم! برای

خود و خانواده‌ات آب بردار. و میان مکه و عرفات آبی نبود.»

تروییه اشاره به آب دارد و سرّ آن، آب معرفتی است، معرفتی که در عرفات به ظهور می‌رسد.

اسرار عرفات عبارتند از:

1. موقف معرفت و بصیرت: وقوف در عرفات همراه با معرفت است؛ معرفت نسبت به سرائر، حقایق و مقام قلب.

از امام صادق^۷ درباره علت نامگذاری عرفات سؤال شد، حضرت فرمود:

«جبرئیل حضرت ابراهیم را روز عرفه بیرون آورد. چون ظهر شد به وی گفت: ای ابراهیم! به گناهت اعتراف کن و عبادت‌هایت را بشناس؛ از این رو به عرفات نامیده شد چون که جبرئیل گفت اعتراف کن و معرفت بیاب.»

عرفات را به دو وجه به این نام نامیده‌اند؛ یا به لحاظ «اعتراف» به گناه، هر چند گناه ابراهیم به معنای خاصی است که با عصمت آن بزرگوار سازگار است و یا به لحاظ «معرفت» به عبادت است. پس نام عرفات همان معرفت است و عرفات چیزی جز معرفت نیست.

2. وادی شور و عشق: عشق مشوق انسان برای حرکت به سوی آسمان است. این سرزمین انسان را به یاد عاشق دل سوخته‌ای می‌اندازد که برای اثبات عشق صادقش سر داد. در سرزمین عرفات بایست سوز آتش هجران را تحمل نمود.

3. عرصات قیامت: حاجی در صحرای عرفات ازدحام خلق را می‌بیند که همه یکرنگ و یک لباس به راز و نیاز با خدا مشغولند، این جا محل شریفی است، این جا سرزمین رحمت و مغفرت است.

مسأله آمرزش گناهان و امید به رحمت الهی جهت بخشش و آسودگی در قیامت، در حج، نزد کعبه و به خصوص در عرفات کاملاً جدی است. اوج دعا در بیابان عرفات، دعای نورانی سیدالشهدا^۷ کنار کوه رحمت است. دعا در این زمان و این سرزمین قطعاً مستجاب است و گناهان آدمی به حتم مغفور.

سرّ عصر عرفات: رسول خدا^۹ فرمود:

«فلسفه وقوف در عرفات بعد از عصر این است که بعد از عصر ساعتی است که آدم پروردگار خویش را عصیان کرد و خداوند بر امت من وقوف و گریه و دعا را در بهترین جایگاه واجب گردانید و اعطای بهشت آنان را به عهده گرفت. و آن ساعتی که مردم از عرفات کوچ می‌کنند، همان ساعتی که آدم کلماتی را از خداوند دریافت کرد و توبه نمود. همانا خداوند توبه‌پذیر و مهربان است.»

بنابراین سرّ عصر عرفات، عصیان آدم و توبه اوست. انسان‌های گنهکار هم باید در همین زمان در بهترین مکان‌های روی زمین بایستند و از خدا غفران و بخشش طلب کنند.

بعد از وقوف به عرفات در غروب شب دهم بر حاجی واجب است از عرفات به سوی مشعرافاضه (کوچ) کند و باید شب دهم را تا طلوع صبح در آن جا بماند و قبل از طلوع آفتاب از وادی محسّر تجاوز نکند، وقوف واجب حج است، این دومین وقوف در مشعرالحرام مستحباتی هم دارد.

وقوف در مشعرالحرام که در ورود به حرم الهی است اسراری دارد:

1. شمیم رحمت: حاجی با ورود به مشعر اذن دخول به حرم می‌خواهد او هم اینک در برابر درهای رحمت الهی ایستاده است و شمیم رحمت و عطوفت الهی را بر گونه خویش احساس می‌کند.

2. توشه تقوا: از اسرار مزدلفه، برگرفتن توشه تقوا برای فردای تنهایی است. در مشعر باید خود را برای مبارزه با شیطان درون و بیرون آماده کرد.

امام صادق^۷ در حدیث مصباح الشریعه وقوف مزدلفه را جهت کسب تقوا می‌داند. عرفات مقام وحدت است و مشعر مقام کثرت.

حجاج بیت الله الحرام پس از طلوع آفتاب روز دهم ذیحجه از مشعر به سمت منی افاضه (کوچ) می‌کنند. واجبات منی سه چیز است که عبارتند از: رمی جمرات، قربانی و تقصیر یا حلق.

اسرار منی عبارتند از:

1. یاد خدا: سرزمین منی محل یاد خدا، اخلاص دین برای او. حج سرشار از نام خداست، اما در این سرزمین محبت او، یاد او و مباحثات به او تأکید دو چندان دارد.

2. رضای حق: کسی که به سرزمین منی گام می‌نهد، خدا از او راضی می‌شود. حاجی در منی به مَنا و آرزوی خویش می‌رسد. جالب این که وجه نامگذاری این منطقه به منی همین است.

یکی از واجبات منی ریگ‌انداختن به جمره در محلی مخصوص است. سنگ‌ها باید از حرم باشند.

رمی را اسراری است:

1. راندن شیطان: سنگ زدن به جمرات نابود کردن هواهای نفسانی و خواهش‌های حیوانی است. رمی، راندن اخلاق ذمیمه و اوصاف پست است.

2. ذخیره نور: هر گاه حج گزار به جمرات سنگ زند، برای خود نوری در قیامت ذخیره نموده است.

انداختن سنگ اظهار بندگی و تشبه به ابراهیم خلیل الله است. باید سنگ انداخت تا پشت شیطان را شکست.

کسی که حج تمتع به جا می‌آورد، واجب است بعد از رمی جمره عقبی، قربانی کند.

اسرار قربانی عبارتند از:

1. تقوا و اخلاص: تقوا برای انسان، احسان به ارمغان می‌آورد.

یکی از آثار تقوا این که طمع را از قلب انسان بیرون رانده، به جای آن ورع می‌نشاند.

2. ذبح نفس: در واقع قربانی، عمل به سنت ابراهیم^۷ است؛ پیامبری که نفس خویش را در مسلخ عشق کشت.

بعد از ذبح قربانی لازم است که حاجی سرش را بتراشد (حلق) و یا از ناخن یا موی خویش قدری بچیند. سر آن نوری است که در بهشت به انسان عطا می‌شود تا با آن نور قلب خویش را در بهشت روشن کند.

سرّ وداع: در آخرین دیدار زائر به دیدار کعبه می‌رود. اگر توانست دست بر در کعبه و حجرالاسود می‌نهد، طواف وداع می‌کند. بنده سالک برای وداع آخرین به مسجدالحرام می‌رود.

خودآزمایی

1. شرایط حضور در عرفات را بیان نمایید.
2. منظور از ترویبه چیست و چه سری در آن نهفته است، توضیح دهید.
3. اسرار عرفات را شرح دهید.
4. علت نامگذاری عرفات چیست، توضیح دهید.
5. چرا عصر برای وقوف در عرفات انتخاب شده است، توضیح دهید.
6. مستحبات وقوف مشعرالحرام را نام ببرید.
7. نام‌های منطقه مشعر را نام برده و علت این نامگذاری‌ها را بیان نمایید.
8. اسرار مشعرالحرام را شرح دهید.
9. واجبات منی را نام ببرید.
10. اسرار منی را شرح دهید.
11. اسرار رمی را بیان نمایید.
12. اسرار قربانی کردن را توضیح دهید.
13. اسرار حلق را شرح دهید.
14. اسرار وداع را بیان نمایید.
15. مفهوم رمی جمرات چیست، توضیح دهید.
16. نشانه‌های قبولی حج را بیان نمایید.

دُؤَا نَالِ مَدِينَةٍ - وَرَد

هدف‌های آموزشی

انتظار می‌رود پس از مطالعه این درس:

- سرّ ختم حج به مدینه منوره را بدانیم.
- ویژگی‌های شهر مدینه را بشناسیم.
- با جایگاه زائر پیامبر ۹ آشنا شویم.
- به فضائل قبرستان بقیع واقف شویم.

سرّ ختم حج به مدینه منوره

بهتر است حج از مکه آغاز و به مدینه ختم شود و زیارت شهر مدینه و مسجدالنبی بعد از اتمام مناسک انجام شود. زیارت خانه خدا نسبت به زیارت پیامبرش تقدم دارد. یکی از اصحاب امام باقر ۷ از ایشان پرسید که آیا از مدینه شروع کنم یا از مکه؟ امام ۷ فرمود:

«ابْدَأْ بِمَكَّةَ وَ اخْتِمْ بِالْمَدِينَةِ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ».^[317]

از مکه آغاز کن و به مدینه ختم نما که این برتر است.

ایمن مطلب بدون علت نیست، سرّ آن را باید در مسأله ولایت جست‌وجو کرد. در روایات متعددی تأکید شده که حج را باید با لقای امام به پایان رساند. زائر بعد از آن که اعمال خویش را در موسم تمام کرد، باید نزد امام برود و همبستگی و ولایت خویش را با اهل بیت: اعلام کند. او باید نصرت خویش را بر ولی خدا عرضه کند و همچنان که برگرد کعبه طواف کرد، به سوی امام کوچ کرده، اعلام دوستی با اهل بیت: نماید. امام صادق ۷ شرط کامل شدن حج را دیدار امام می‌دانست:

«إِذَا حَجَّ أَحَدُكُمْ فَلْيَخْتِمْ حَجَّهُ بِزِيَارَتِنَا لَأَنَّ ذَلِكَ مِنْ تَمَامِ الْحَجِّ».^[318]

هرگاه یکی از شما به حج رود، باید حج خود را با دیدار ما به پایان برد؛ چرا که این دیدار برای کامل شدن حج است.

بر این اساس می توان گفت که ولایت از ارکان اصلی حج است، چنان که از ارکان اصلی دین هم به حساب می آید.

(الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِيناً)^[319]

امروز دین شما را به کمال رساندم و نعمت خود بر شما تمام کردم و اسلام را دین شما برگزیدم.

شهر مدینه منوره

1. محبوب نبی^۹

رسول خدا^۹ علاقه و شوق خاصی به این شهر داشت، هرگاه از سفر می آمد و نگاهی به دیوارهای مدینه می افتاد، از شوق و سائلش را بر زمین می نهاد و با سرعت بیشتری به سمت این شهر می آمد و اگر سوار مرکب بود، مرکب خویش را با شتاب بیشتری حرکت می داد، این عمل نشان از حب و شوق زائد الوصف حبیب خدا نسبت به این شهر دارد. آخرین فرستاده خدا با تشبیه مدینه به مکه می فرماید:

«اللَّهُمَّ إِنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَكَ وَ عَبْدُكَ وَ نَبِيَّكَ دَعَاكَ لِأَهْلِ مَكَّةَ وَ أَنَا مُحَمَّدٌ عَبْدُكَ وَ نَبِيُّكَ وَ رَسُولُكَ أَدْعُوكَ لِأَهْلِ الْمَدِينَةِ مِثْلَ مَا دَعَاكَ بِهِ إِبْرَاهِيمَ لِأَهْلِ مَكَّةَ نَدْعُوكَ أَنْ تُبَارِكَ لَهُمْ فِي صَاعِهِمْ وَ مُدِّهِمْ وَ ثِمَارِهِمْ اللَّهُمَّ حَبِّبْ إِلَيْنَا الْمَدِينَةَ كَمَا حَبَّبْتَ إِلَيْنَا مَكَّةَ».^[320]

خدایا! ابراهیم دوست و بنده و پیامبر توست برای اهل مکه به درگاه تو دعا کن. من محمد، بنده و پیامبر و فرستاده توام و برای اهل مدینه تو را می خوانم، مثل آنچه ابراهیم برای اهل مکه خواست. تو را می خوانیم که پیمان و میوه آنان را برکت دهی. خدایا، مدینه را محبوب ما گردان، آن چنان که مکه را محبوب ما ساختی.

مدینه نسبتی با اشرف مخلوقات و فخر کائنات دارد، برگزیده حضرت رب در این شهر آرمیده است، روح ملکوتی پیامبر^۹ آن گاه که از کالبد خاکی رحلت فرمود و به عالم بالا صعود کرد، نهایت احاطه را بر این عالم دارد و هیچ ذره ای در این عالم نیست که نزد ایشان منکشف نباشد. وجود پاک حبیب خدا در کل کائنات توان تصرف و تأثیر را دارد از این رو هر که به این شهر وارد شد، مورد مرحمت و لطف خاص ایشان واقع می شود. نصیب لطف ایشان شامل اهل مدینه است، دامن شفاعتش همه را فراگیر است و از خدای سبحان برای همه طلب مغفرت و عفو می نماید.

مدینه شهر اشرف خلائق است، شهر حبیب خداست، انسانی که در معراج، جبرئیل امین را گذاشت و او از مصاحبت پیامبر^۹ در ماند. او به اندازه (قَابِ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى) نزدیک و نزدیک تر شد، به افق اعلی رسید، اسم اعظم الهی را دریافت کرد و صاحب کوثر و شفاعت کبرا شد. مکان و منزلت او نزد خدا به حدی است که انبیا و مرسلین از اولین تا به آخر و حتی ملائکه مقرب به آن راهی ندارند. خدای سبحان تنها در باب او فرمود: «لَوْلَاكَ لَمَّا خَلَقْتُ الْفَلَاحَ».

دیوارهای مدینه یادآور هجرت پیامبر^۹ و اصحاب اوست، در این جاست که رسول خدا^۹ از سوی خدا احکام دین را بیان می فرمود و سنت های خویش را ارائه می کرد، در این شهر، برگزیده خدا با دشمنان به نبرد پرداخت و دین خدا را آشکار نمود، اثر گام های استوار رسول حق^۹ در این وادی است. هر جا که زائر پا نهد، جای پای مقدس ترین انسان هاست؛ لذا باید با کمال آرامش و سکینه قدم گذارد، باید خشوع و وقار سرورِ دو عالم را در خاطره زنده کرد، بزرگ مردی که رسوم جاهلیت را برچید و با هدایت های دلسوزانه خویش، راه مستقیم را پیش روی بشر نهاد.

ماه فروماند از جمال محمد سرو نباشد به اعتدال محمد

قدر فلک را کمال و منزلتی نیست در نظر قدر با کمال محمد

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی آمده مجموع در ظلال محمد

2. شهر خلیفه خدا

خدای سبحان اراده فرمود که خلیفه ای برای خود در زمین قرار دهد:

(وَإِذْ قَالَ رَبُّكَ لِلْمَلَائِكَةِ إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً) [321]

و چون پروردگارت به فرشتگان گفت من در زمین خلیفه ای می آفرینم.

در ادامه به عنوان معیاری کلی، ملائک خلافت را معرفی فرمود. خلافت الهی از آن کسی است که جامع اسماء باشد و از خداوند تمامی اسماء را آموخته باشد:

(وَعَلَّمَ آدَمَ الْأَسْمَاءَ كُلَّهَا) [322]

و نام ها را به تمامی به آدم بیاموخت.

انسانی که به مقام خلافت نائل شد و خلیفه الهی گشت، باید تمامی اوصاف و ویژگی های خدا را واجد باشد؛ زیرا اقتضای خلافت و جانشینی چیزی جز این نیست. خلیفه خدا آینه تمام نمای اوست، او خدا را با تمامی اوصاف و صفاتش نشان می دهد، تنها تفاوتی که میان مقام خلافت و خدا وجود دارد، این است که هر چه خلیفه خدا دارد، به اذن الهی دارد.

برترین خلیفه الهی وجود شریف نبی خاتم^۹ است. تنها اوست که کامل ترین انسان ها بلکه موجودات روی زمین است؛ بنابراین شهری که آرامگاه پیامبر است، بهره‌ای از خلافت الهی دارد و اوصاف حق در آن نمایان است.

با نگاهی دیگر، غور در بیکرانه عمق آیات، آدمی را به نتیجه زیبایی می‌رساند. خداوند کسانی را محل حب خویش قرار داده است؛ اهل احسان، محبوب خدایند: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)^[323] خداوند پاکان را دوست دارد: (يُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ)^[324] خداوند حبی نسبت به متقین دارد. (فَإِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَّقِينَ)^[325] کسی که صبر پیشه کند حب خدا را دریافت کرده است: (وَاللَّهُ يُحِبُّ الصَّابِرِينَ)^[326] اهل توکل متعلق حب خدایند: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُتَوَكِّلِينَ)^[327] کسی که اهل قسط و داد باشد محبوب خداست: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُقْسِطِينَ)^[328] اگر کسی در راه حق و برای احیای دین خدا به جنگ برخیزد حب خدا را برای خویش خریده است: (إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ)^[329] و تبعیت از اوامر پیامبر خدا^۹ حب الهی را در پی دارد: (فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ)^[330].

حال اگر مجموعه اوصاف پیش گفته در یک انسان جمع باشد، طبعاً او محبوب خداست و اگر انسانی یافت شود که به لحاظ احسان، طهارت، تقوا، صبر، توکل، عدالت، جهاد و تسلیم، در اوج باشد و قله‌های عظمت، شکوه و کمال انسانی را به خود اختصاص داده باشد، او در اوج محبوبیت خداست. به بیان دیگر او محبوب ترین انسان‌های روی زمین نزد خداست و خدای سبحان بیش از همه به او عشق می‌ورزد. چنین انسانی در عالم هستی وجود دارد، این وجود شریف و نازنین، کسی نیست جز ختم رسل، حبیب خدا و صاحب آخرین کتاب آسمانی؛ بنابراین رسول خدا^۹ در عین حال که به سر خلافت الهی نائل شده است، محبوب‌ترین خلائق نزد اوست.

فضائل مسجد النبی ۹

مسجد نبوی در آغاز به دست رسول خدا^۹ ساخته شد. این مسجد نخست با خشت و در ابعادی نسبتاً کوچک بنا شد. چون مسلمانان زیاد شدند، آنان از پیامبر اکرم^۹ خواستند که فضای مسجد افزوده شود، پیامبر^۹ خواسته آنان را پذیرفت و دستور داد بر آن افزودند، باز هم مسلمانان زیاد شدند و گفتند: ای رسول الله! کاش دستور می‌دادید مسجد را بزرگ کنند. پیامبر نیز دستور داد تا دیوار آن را با دو ردیف خشت دیگر افزودند، سپس گرما بر آنان چیره شد. از پیامبر^۹ خواستند تا دستور دهد سایبانی بر مسجد زنند، ایشان هم دستور داد تا ستون‌هایی از تنه درخت خرما برپا کردند و سپس چوب‌های پهن با شاخه برگ‌های درخت خرما بر آن افکندند، تا این که باران آمد و سقف مسجد چکه کرد. گفتند: ای رسول الله! کاش فرمان دهی سقف مسجد را گل اندود کنند. پیامبر^۹ فرمود: نه، مسجد باید سقف و سایبانی همانند سایبان موسی^۷ داشته باشد. مسجد النبی به همین وضعیت باقی ماند تا این که رسول الله^۹ از دنیا رفت.^[331]

بیش از هر چیز، نسبت به نماز در مسجدالنبی سفارش شده است. گاهی یک نماز در این مسجد معادل هزار نماز در مساجد دیگر - غیر از مسجدالحرام - قرار داده شده^[332] و گاهی برابر ده هزار نماز^[333] و گاهی نیز به اندازه پنجاه هزار نماز شمرده شده است.^[334] رسول خدا^۹ درباره مسجد خویش فرمود:

«مَنْ صَلَّى فِي مَسْجِدِي أَرْبَعِينَ صَلَاةً لَا يَفُوتُهُ صَلَاةٌ كُتِبَتْ لَهُ بِرَاءَةٌ مِنَ النَّارِ وَ نَجَاةٌ مِنَ الْعَذَابِ وَ بَرِيءٌ مِنَ النِّفَاقِ».^[335]

هر کس در مسجد من چهل نماز بخواند، بی آن که حتی یک نماز از او فوت شود، برای او براءت از دوزخ و نجات از عذاب نوشته می شود و از نفاق هم پاک می شود.

نفوس قدسی هرگاه از بدن های شریف خویش جدا شوند و به عالم جبروت ارتحال نمایند، تسلط و احاطه آنها بر این جهان به غایت می رسد، امور این عالم بر آنها مکشوف بوده، تصرف و تأثیر و نفوذ در این عالم بر آنها ممکن است.

هر کس در مقابل قبر آنها بایستد و نزد جسم شریف آنها وقوف کند و در برابر مشاهد نورانی آنان حضور یابد، از فضل آنها بهره مند می شود، این وجودهای نورانی نسبت به زائر خویش آگاهی کامل دارند، سؤال ها، درخواست ها و تقاضاهای آنها را نیک می دانند. آنان نسیم رحمت خویش را شامل حال زائر می کنند و رشحات انوار خود را بر آنها افافیه می فرمایند و نزد خدا برای بخشش گناهان و قضای حاجات شفاعت و وساطت می کنند.

آنچه گذشت درباره زیات اولیا و انبیای الهی بود؛ اما زیارت نبی اکرم^۹ جایگاهی ویژه دارد. هرگاه زائر به نزدیک مدینه رسید و چشمانش به دیوارهای شهر مدینه افتاد، باید متوجه باشد که مدینه شهری است که خداوند برای نبیّش انتخاب فرمود و هجرت او را به سوی این شهر قرار داد. مدینه شهری است که در آن فرایض و سنن الهی بنیان نهاده شد، تربت پیامبر^۹ در این شهر است، زائر هر جا قدم گذارد، جای پای رسول خداست. لذا باید معرفت خویش را به این وجود شریف تکمیل کند و عمل خویش را با هتک حرمت از بین نبرد.

به هنگام زیارت پیامبر^۹ باید ایشان را روبه روی خویش ببیند، اگر به سمت قبر ایشان گام بر می دارد، به وجود مقدس پیامبر^۹ تقرب جسته است، او باید با تمام خضوع و خشوع به مولای خویش سلام کند که فرمود:

«إِنَّ اللَّهَ تَعَالَى وَكَلَّ بِقَبْرِهِ مَلَكًا يُبَلِّغُهُ سَلَامٌ مَنْ سَلَّمَ عَلَيْهِ مِنْ أُمَّتِهِ».^[336]

همانا خداوند ملکی را بر قبر نبیّش وکیل کرده تا سلام هر یک از افراد امت را به آن بزرگوار برساند. کسی که به زیارت قبر پیامبر^۹ برود، همانند آن است که ایشان را در حیاتش زیارت کرده است؛ از این رو زائر قبر نبی^۹، در واقع به دیدار پیامبر اکرم^۹ باریافته است. رسول خدا^۹ فرمود:

«مَنْ حَجَّ فَزَارَ قَبْرِي بَعْدَ مَوْتِي، كَانَ كَمَنْ زَارَنِي فِي

حَيَاتِي». [337]

هرکس حج به جا آورد و پس از مرگ من، مرا زیارت کند، همچون کسی است که در حال حیات من، مرا زیارت کرده است.

امام صادق^۷ به زائران قبر نبی^۹ تهنیت می‌فرستد. [338] کسی که با معرفت به دیدار رسول خدا^۹ نائل آید، قرابت او را برای خویش خریده است.

بنابراین کسی که به دیدار قبر آخرین فرستاده خدا، نور تمام انبیا و اشرف انسان‌ها باریابد، رضایت او را دریافت کرده است. او نزد خدا منزلتی رفیع یافته، از هراس‌ها و شدائد رهایی می‌یابد. گناهانش پاک شده، در روزی که کسی دادرس انسان نیست، ایشان به فریادش می‌رسد.

با حبیب خدا باید معامله حب و عشق کرد، اظهار شوق با سرشک اشک است، دیوارهای مسجد را باید بوسه زد، زمین آنرا باید لمس کرد، ظاهر و باطن خویش را با طهارت آراست، با سکینه و وقار آهسته گام برداشت و گام‌های خویش را با حمد و تسبیح همراهی نمود، قلب خویش را به چیز دیگری مشغول نمود و با قلب خاشع، چشم‌گریان و درک انتظار، ضمیر خویش را متوجه حضرتش نمود و با اضطراب به درگاهش پناه برد که به یقین این دست و این قلب خالی باز نمی‌گردند.

فضائل بقیع

شایسته است بعد از زیارت رسول خدا^۹ با دلی پاک و قلبی آرام و با یقین به فضل و کرم خدای رحمان، قصد زیارت ائمه بقیع نمود. حبّ آنان، حبّ پیامبر^۹، اطاعت آنان، اطاعت رسول خدا^۹ و خضوع و خشوع در برابر آنان، خضوع و خشوع در برابر بالاترین خلیفه خداست. باید ذکر آنان را در قلب خویش مقیم کرد، نباید از آنان روی گرداند، باید حالت قلبی خویش را تا آخر حفظ کرد و روح خویش را در محضر امامان بقیع حاضر نمود.

درباره مدفن فاطمه زهرا^۳ اقوالی است؛ گاهی آنرا در بقیع و گاهی در بیت‌شریفشان و گاهی میان قبر و منبر معرفی کرده‌اند. امام صادق^۷ از قول رسول خدا^۹ فرمود:

«مَا بَيْنَ قَبْرِي وَ مِنْبَرِي رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ الْجَنَّةِ... لِأَنَّ قَبْرَ

فَاطِمَةَ^۳ بَيْنَ قَبْرِهِ وَ مِنْبَرِهِ وَ قَبْرَهَا رَوْضَةٌ مِنْ رِيَاضِ

الْجَنَّةِ». [339]

بین قبر و منبر من باغی از باغ‌های بهشت است؛ زیرا قبر فاطمه^۳ بین قبر و منبر است و قبر او باغی از باغ‌های بهشت است.

احادیث متعددی در این باره وارد شده است^[340] که میان قبر و منبر رسول خدا^۹ باغی از باغ‌های بهشت است. منبر ایشان در حوض کوثر قرار دارد. در این مکان، خانه علی^۷ و فاطمه^۳ قرار داشته است، پایه‌های منبر پیامبر^۹ در بهشت واقع شده‌اند؛ از اینرو نماز گزاردن در این محدوده، معادل هزار نماز در مساجد دیگر است.

در بقیع مدفن چهار امام^۸ قرار دارد؛ امام حسن مجتبی^۷، امام سجاد^۷، امام محمد باقر^۷، و امام صادق^۷. همچنین زنان و دختران رسول خدا^۹ در این آرامگاه آرمیده‌اند. بدن‌های پاک بسیاری از صحابه پیامبر^۹ و شهدای صدر اسلام در بقیع دفن شده است. زیارت امامان بقیع و قبور شهدا آثار و برکات فراوانی دارد که به یک نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود. امام صادق^۷ فرمود:

«مَنْ زَارَنِي غُفِرَتْ لَهُ ذُنُوبُهُ وَ لَمْ يَمُتْ فَقِيْرًا».^[341]

کسی که مرا زیارت کند گناهانش پاک شده، هرگز فقیر نمی‌میرد.

خلاصه درس

بهتر است حج از مکه آغاز و به مدینه ختم شود و زیارت شهر مدینه و مسجد النبی بعد از اتمام مناسک انجام شود. این مطلب بدون علت نیست، سر آن را باید در مسأله ولایت جست و جو کرد.

زائر بعد از آن که اعمال خویش را در موسم تمام کرد، باید نزد امام برود و همبستگی و ولایت خویش را با اهل بیت اعلام کند. امام صادق^۷ شرط کامل شدن حج را دیدار امام می‌دانست:

«هرگاه یکی از شما به حج رود، باید حج خود را با دیدار ما به پایان برد؛ چرا که این دیدار برای کامل شدن حج است».

شهر مدینه منوره:

1. محبوب نبی^۹: رسول خدا^۹ علاقه و شوق خاصی به این شهر داشت، مدینه نسبتی با اشراف مخلوقات و فخر کائنات دارد، برگزیده حضرت رب در این شهر آرمیده است، دیوارهای مدینه یادآور هجرت پیامبر^۹ و اصحاب اوست. در این شهر برگزیده خدا با دشمنان به نبرد پرداخت و دین خدا را آشکار نمود.
2. شهر قرآن: انسانی که به مقام خلافت نایل شد و خلیفه الهی گشت، باید تمامی اوصاف و ویژگی‌های خدا را واجد باشد؛ زیرا اقتضای خلافت و جانشینی چیزی جز این نیست.

برترین خلیفه الهی وجود شریف نبی خاتم^۹ است. بنابراین شهری که آرامگاه پیامبر است، بهره‌ای از خلافت الهی داشته، اوصاف حق در آن نمایان است.

خداوند کسانی را محل حب خویش قرار داده است: اهل احسان، متقین، کسی که صبر پیشه کند، اهل توکل و... حال اگر مجموعه اوصاف پیش گفته در یک انسان جمع باشد، طبعاً او محبوب خداست. چنین انسانی در عالم هستی وجود دارد، این وجود شریف و نازنین کسی نیست جز ختم رسل.

بنابراین رسول خدا^۹ در عین حال که به سرّ خلافت الهی نایل شده است، محبوب‌ترین خلایق نزد اوست.

مسجد النبی^۹: مسجد نبوی در آغاز به دست رسول خدا^۹ ساخته شد. رسول خدا^۹ درباره مسجد خویش فرمود:

«هر کس در مسجد من چهل نماز بخواند، بی آن که حتی یک نماز از او فوت شود، برای او برائت از دوزخ و نجات از عذاب نوشته می‌شود و از نفاق هم پاک می‌شود».

زیارت نبی اکرم^۹ جایگاهی ویژه دارد. کسی که به زیارت قبر پیامبر^۹ برود، همانند آن است که ایشان را در حیاتش زیارت کرده است.

امام صادق^۷ به زائران قبر نبی^۹ تهنیت می‌فرستد. پر واضح است کسی که با معرفت به دیدار رسول خدا^۹ نایل آید، مجاورت و قرابت او را برای خویش خریده است.

شایسته است بعد از زیارت رسول خدا^۹ با دلی پاک و قلبی آرام و با یقین به فضل و کرم خدای رحمان، قصد زیارت ائمه بقیع نمود.

در بقیع مدفن چهار امام^۸ قرار دارد؛ امام حسن مجتبی^۷، امام سجاد^۷، امام محمد باقر^۷، و امام صادق^۷. همچنین زنان و دختران رسول خدا^۹ در این آرامگاه آرمیده‌اند.

زیارت امامان بقیع و قبور شهدا آثار و برکات فراوانی دارد که به یک نمونه از آن‌ها اشاره می‌شود. امام صادق^۷ فرمود:

«کسی که مرا زیارت کند گناهانش پاک شده، هرگز فقیر نمی‌میرد».

خودآزمایی

1. سر ختم حج به مدینه منوره را توضیح دهید.
2. ویژگی‌های شهر مدینه را بیان نمایید.
3. جایگاه زائر پیامبر^۹ را شرح دهید.
4. فضائل بقیع را بیان نمایید.

کتابنامه

علاوه بر قرآن کریم، نهج البلاغه و مفاتیح الجنان.

۱. آملی، سید حیدر، **أسرار الشريعة و أطوار الطريقة وأنوار الحقيقة**، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، 1362 ه. ش.
۲. آملی، سید حیدر، **المحیط الاعظم**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۳. آملی، سید حیدر، **نص النصوص**، تهران، توس، 1367.
۴. ابن ابی جمهور، محمد بن علی، **عوالي اللئالی**، مجتبی عراقی (تحقیق)، قم، مطبعة سید الشهداء، 1403 ه. ق.
۵. ابن حنبل، احمد بن محمد، **مسند أحمد**، عبدالله محمد درویش (تحقیق)، بیروت، دارالفکر، 1414 ه. ق.
۶. ابن رازی، احمد بن علی قمی، **جامع الأحادیث للقمی**، مشهد، حضرة الرضوية المقدسة، 1413 ه. ق.
۷. ابن سینا، حسین بن عبدالله، **الإشارات و التنبيهات**، دفتر نشر کتاب، 1403 ه. ق.
۸. ابن عربی، محی الدین، **تفسیر منسوب به ابن عربی**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۹. ابن عربی، محی الدین، **رسائل ابن عربی**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۰. ابن عربی، محی الدین، **فتوحات مکیه**، بیروت، دار احیاء التراث العربی.
۱۱. ابن فروخ، محمد بن حسن، **بصائر الدرجات**، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، 1404 ه. ق.
۱۲. ابن فروخ، محمد بن حسن، **نور الثقلین**، قم، مکتبه آیه الله المرعشی، 1404 ه. ق.
۱۳. ابن فناری، حمزه، **مصباح الانس**، تهران، فجر، 1363 ه. ش.
۱۴. ابن منظور، جمال الدین، **لسان العرب**، بیروت، دار صادر، 1410 ه. ق.
۱۵. احمد بن محمد، **مصباح المنیر**، قم، دار الهجرة، 1405 ه. ق.
۱۶. ازرقی، محمد بن عبدالله، **اخبار مکه**، رشدی الصالح ملحق (تحقیق)، بیروت، دار الاندلس، 1411 ه. ق.
۱۷. اصبهانی، ابونعیم، **حلیة الاولیاء**، بیروت، دارالفکر، 1387 ه. ق.
۱۸. الدقن، محمد، **کعبه و جامه آن از آغاز تا کنون**، هادی انصاری (ترجمه و تحقیق)، نشر مشعر، 1383 ه. ش.
۱۹. السید دراج، احمد، **الکعبة المشرفة سرّة الارض و وسط الدنيا**، قاهره، دار العلم و الثقافة، 1420 ه. ق.
۲۰. امام جعفر صادق (ع)، **مصباح الشريعة**، تهران، 1408 ه. ق.
۲۱. امام جعفر صادق (ع)، **منتهی الآمال**، تهران، 1408 ه. ق.
۲۲. امام حسن عسکری، **التفسیر المنسوب إلی الإمام أبي محمد الحسن بن علي العسكري (ع)**، قم، مؤسسه الامام المهدي، 1409 ه. ق.
۲۳. انصاری، عبدالله، **شرح منازل السائرين**، ملاعبدالرزاق کاشانی (شارح).
۲۴. انصاری، عبدالله، **مجموعه رسائل فارسي خواجه عبدالله انصاري**، تهران، انتشارات قوس، 1377 ه. ش.
۲۵. انیس، ابراهیم و...، **المعجم الوسيط**، ترکیه، المکتبه الاسلامیه، 1972 م.

٢٦. باسلامة، حسين بن عبدالله، **تاريخ الكعبة المعظمة**، التهامية، 1402 هـ ق.
٢٧. باسلامة، حسين بن عبدالله، **تاريخ عمارة مسجد الحرام**، التهامية، 1402 هـ ق.
٢٨. برسي، رجب، **مشارك أنوار اليقين في أسرار أمير المؤمنين**^٧، قم، منشورات الشريف الرضي، 1415 هـ ق.
٢٩. بقلی شیرازی، روزبهان، **عبر العاشقين**، تهران و پاریس، 1366 هـ ش.
٣٠. بيهقي، احمد بن حسين، **السنن الكبرى**، بيروت، دار الفكر، 1417 هـ ق.
٣١. ترمذی، محمد بن عيسى، **سنن ترمذی**، احمد محمد شاكر (تحقيق)، بيروت، دار احیاء التراث.
٣٢. تمیمی، احمد بن علی، **شرح التجلیات الإلهیة**، بيروت، 1404 هـ ق.
٣٣. تمیمی، احمد بن علی، **مسند ابن یعلی**، بيروت، 1404 هـ ق.
٣٤. جعفریان، رسول، **آثار اسلامي مکه و مدینه**، قم، نشر مشعر، 1382 هـ ش.
٣٥. جنابذی، سلطان محمد، **بیان السعادة**، بيروت، مؤسسة الأعلمی للمطبوعات، 1408 هـ ق.
٣٦. جوادی آملی، عبدالله، **صهباي حج**، قم، مرکز نشر اسراء، 1377 هـ ش.
٣٧. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله، **المستدرک علی الصحيحین**، مصطفی عبد القادر عطا (تحقيق)، بيروت، دار الکتب العلمیة، 1411 هـ ق.
٣٨. حرّ عاملی، محمد بن حسن، **وسائل الشیعة**، قم، مؤسسه آل البيت، 1409 هـ ق.
٣٩. حسام الدین هندی، علی المتقی، **کنز العمال**، صفوة السقفا (تصحیح)، بيروت، مكتبة التراث الاسلامی، 1397 هـ ق.
٤٠. حمیری قمی، عبدالله بن جعفر، **قرب الاسناد**، قم، 1413 هـ ق.
٤١. حنفی سمرقندی، نصر بن محمد، **تنبيه الغافلين**، یوسف علی بدوی (تحقيق)، بيروت، دار ابن کثیر، 1413 هـ ق.
٤٢. [امام] خمینی، روح الله، **چهل حدیث**، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، 1378 هـ ش.
٤٣. [امام] خمینی، روح الله، **مصباح الهدایه الی الخلافة و الولاية**، سید احمد فهري (ترجمه)، تهران، 1360 هـ ش.
٤٤. خالد البرقی، احمد بن محمد، **المحاسن**، سید مهدی رجایی (تحقيق)، قم، مجمع جهانی اهل البيت، 1413 هـ ق.
٤٥. خربوطلی، علی حسنی، **تاریخ الکعبة**، بيروت، دار الجیل، 1411 هـ ق.
٤٦. دیلمی، حسن بن ابی الحسن، **ارشاد القلوب**، بيروت، مؤسسه الاعلمی، 1398 هـ ق.
٤٧. دیلمی همدانی، شیرویه بن شهردار، **الفردوس بمأثور الخطاب**، سعید بن بسیونی زغلول (تحقيق)، بيروت، دار الکتب العلمیة، 1406 هـ ق.
٤٨. رازی، شیخ نجم الدین، **مرصاد العباد**، تهران شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1365 هـ ش.
٤٩. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، **معجم مفردات الفاظ القرآن**، صفوان عدنان داوودی، بيروت، دار القلم، 1412 هـ ق.
٥٠. راوندی، قطب الدین، **الخرائج و الجرائح**، مؤسسه الامام المهدی (تحقيق)، قم، 1409 هـ ق.
٥١. سراج طوسی، ابو نصر، **اللمع**، عبد الحليم محمود و طه عبدالباقی مسرور (تحقيق)، مصر، دار الکتب الحدیث، 1960 م.
٥٢. سمرقندی، عبد الله بن عبد الرحمن، **سنن الدارمی**، قاهره، 1389 هـ ق.
٥٣. سنائی، احمد بن شعیب، **سنن سنائی**، بيروت، دار المعرفة، 1414 هـ ق.
٥٤. سهروردی، شهاب الدین، **عوارف المعارف**، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، 1364 هـ ش.

٥٥. سهيلي، **روض الاتف**، بيروت، دار احياء التراث العربى.
٥٦. سيوطي، عبدالرحمن بن ابى بكر، **الدر المنثور**، بيروت، دارالفكر، 1414 هـ.ق.
٥٧. شبيسترى، محمود، **شرح گلشن راز**، لاهيجى (شارح)، تهران، انتشارات اسلامى، 1371 هـ.ش.
٥٨. شنوفى، على، **مكة المكرمة و الكعبة المشرفة**، بيروت، بيت الحكمة، 1989 م.
٥٩. شيخ صدوق، على بن بابويه، **كمال الدين و تمام النعمة**، على اكبر غفارى (تحقيق)، قم، مؤسسة نشر الاسلامى، 1405 هـ.ق.
٦٠. شيرازى، صدر الدين، **شرح اصول كافى**، قم، منشورات الأعلمى، 1411 هـ.ق.
٦١. صدوق، على بن بابويه، **أمالى**، بيروت، 1400 هـ.ق.
٦٢. صدوق، على بن بابويه، **عيون أخبار الرضا**، تهران، انتشارات جهان.
٦٣. صدوق، على بن بابويه قمى، **ثواب الأعمال و عقاب الأعمال**، على اكبر غفارى (تحقيق)، تهران، مكتبة الصدوق.
٦٤. صدوق، على بن بابويه، **معاني الأخبار**، على اكبر غفارى (تحقيق)، قم، مؤسسة النشر الاسلامى، 1361 هـ.ش.
٦٥. صدوق، محمد بن على، **الخصال**، على اكبر غفارى (تحقيق)، بيروت، مؤسسة الأعلمى، 1410 هـ.ق.
٦٦. صدوق، محمد بن على، **علل الشرايع**، نجف، 1385 هـ.ق.
٦٧. صدوق، محمد بن على، **من لا يحضره الفقيه**، على اكبر غفارى (تحقيق)، قم، مؤسسة النشر الاسلامى.
٦٨. طباطبايى، سيد محمد حسين، **الميزان**، قم، جماعة المدرسين في الحوزة العلمية.
٦٩. طبرانى، سليمان بن احمد، **الحدائق الناضرة**، ابومعاذ (تحقيق)، رياض، دار الحرمين، 1415 هـ.ق.
٧٠. طبرانى، سليمان بن احمد، **المعجم الكبير**، حمدى عبد المجيد السلفى (تحقيق)، بيروت، دار احياء التراث العربى، 1404 هـ.ق.
٧١. طبرسى، فضل بن حسن، **مجمع البيان في تفسير القرآن**، سيد هاشم رسولى محلاتى (تحقيق)، بيروت، دارالمعرفة، 1408 هـ.ق.
٧٢. طبرى، محمد بن جرير، **تفسير طبرى**، بيروت، دار الفكر، 1408 هـ.ق.
٧٣. طريحي، فخرالدين، **مجمع البحرين**، سيد احمد حسيني (تحقيق)، تهران، مكتبة نشر الثقافه الاسلاميه، 1408 هـ.ق.
٧٤. طوسى، محمد بن حسن، **تهذيب الأحكام**، تهران، 1390 هـ.ق.
٧٥. عبدالغنى، عارف، **تاريخ أمراء مكة المكرمة**، بيروت، دار البشائر، 1413 هـ.ق.
٧٦. عطار، احمد عبدالغفور، **بناء الكعبة علي قواعد ابراهيم**، بيروت، 1399 هـ.ق.
٧٧. عياشى، محمد بن مسعود، **تفسير عياشى**، سيد هاشم رسولى محلاتى (تحقيق)، تهران، المكتبة العلمية، 1380 هـ.ق.
٧٨. عين القضاة همدانى، ابوالمعالي، **تمهيدات**، عفيف عسيان (تصحیح)، تهران، كتابخانه منوچهرى.
٧٩. عين القضاة همدانى، ابوالمعالي، **زبدة الحقائق**، عفيف عسيان (تحقيق)، تهران، دانشگاه تهران.
٨٠. فاسى مكى، تقى الدين، **شفاء الغرام باخبار بلد الحرام**، بيروت، دار الكتب العلمى.
٨١. فاسى مكى، محمد بن احمد حسيني، **العقد الثمين**، بيروت، دار احياء التراث العربى.
٨٢. فاكهى، محمد بن اسحاق، **أخبار مكة في قديم الدهر و حديثه**، عبد الملك بن عبدالله دهيش (تحقيق)، بيروت، دار خضر، 1414 هـ.ق.
٨٣. فخر رازى، **التفسير الكبير**، بيروت، دار إحياء التراث العربى.

۸۴. فیروز آبادی، محمد بن یعقوب، **القاموس المحيط**، بیروت، دارالجليل.
۸۵. فیض کاشانی، ملا محسن، **المحجة البيضاء**، علی اکبر غفاری (تحقیق)، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۵ هـ. ق.
۸۶. قائدان، اصغر، **تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره**، قم، نشر مشعر، ۱۳۷۲ هـ. ش.
۸۷. قزوینی، محمد بن زید، **سنن ابن ماجه**، ریاض، ۱۴۰۴ هـ. ق.
۸۸. قشیری، عبد الکریم، **ترجمه رساله قشیریہ**، بدیع الزمان فروزانفر (تصحیح)، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴.
۸۹. قشیری، عبد الکریم، **لطفان الإشارات**، مصر، مرکز تحقیق التراث، ۱۹۸۳ م
۹۰. قمی، علی بن ابراهیم، **تفسیر قمی**، مطبعة النجف الاشرف.
۹۱. قیصری، **شرح القیصری علی فصوص الحکم**، قم، انتشارات بیدار .
۹۲. کاشانی، عزالدین محمود، **مصباح الهدایة و مفتاح الکفایة**، تهران، زوآر، ۱۳۸۲ هـ. ش.
۹۳. کُردی مکی، محمد طاهر، **التاریخ القویم**، بیروت، دار خضر، ۱۴۲۰.
۹۴. کلاباذی، ابوبکر محمد، **التعرف**، تهران، انتشارات اساطیر، ۱۳۷۱ هـ. ش.
۹۵. کلینی، محمد بن یعقوب، **فروع کافی**، علی اکبر غفاری (تحقیق)، تهران، دار الکتب الإسلامیة، ۱۳۸۹ هـ. ق.
۹۶. مجلسی، محمد باقر، **بحار الانوار**، بیروت، مؤسسه الوفاء، ۱۴۰۳ هـ. ق.
۹۷. مجلسی، محمد تقی، **روضة المتقین**، تهران، مرکز ثقافی اسلامی، ۱۴۰۶ هـ. ق
۹۸. محمدی ری شهری، محمد، **الحج و العمرة**، قم، دار الحديث، ۱۳۷۶.
۹۹. محمدی ری شهری، محمد، **برکات سرزمین وحی**، قم، مشعر، ۱۳۸۳.
۱۰۰. مسعودی، محمد بن رديه، **الکعبة المشرفة**، بیروت، مطالع الرشید، ۱۴۱۰ هـ. ق.
۱۰۱. مقدسی، محمد بن عبدالواحد، **فضائل بیت المقدس**، محمد مطیع الحافظ (تحقیق)، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۵ هـ. ق.
۱۰۲. مقریزی، عبدالقادر، **بناء الکعبة البیت الحرام**، بیروت، شرکة دارالبشائر الإسلامیة، ۱۴۲۶ هـ. ق.
۱۰۳. میبدی، رشیدالدین، **کشف الأسرار و عدة الأبرار**، تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۷ هـ. ش.
۱۰۴. نعمانی، محمد بن ابراهیم، **الغیبة**، علی اکبر غفاری (تحقیق)، تهران، مکتبة الصدوق.
۱۰۵. نوری، میرزا حسین، **مستدرک الوسائل**، قم، مؤسسه آل البیت، ۱۴۰۸ هـ. ق.
۱۰۶. هجویری، علی بن عثمان، **کشف المحجوب**، تهران، کتابخانه طهوری، ۱۳۹۹ هـ. ش.
۱۰۷. همدانی، ملا عبدالصمد، **بحر المعارف**، حسین استادولی (تحقیق)، تهران، حکمت، ۱۳۷۴ هـ. ش.

[1]. امام خمینی، صحیفه نور، ج ۱۹، ص ۲۵.

[2]. المعجم الوسیط، ج ۱، ص ۱۵۶؛ لسان العرب، ج ۲، ص ۲۲۶؛ القاموس المحيط، ج ۱، ص ۳۸۶.

[3]. همان.

[4]. کشف المحجوب، ص ۴۲۶.

- [5]. همان، ص ۴۲۷
- [6]. همان، ص ۴۲۲
- [7]. همان، ص ۴۲۴
- [8]. همان.
- [9]. بقره: ۱۹۷
- [10]. كشف الاسرار، ج ۱، ص ۵۳۹
- [11]. همان، ج ۶، ص ۳۷۱
- [12]. سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۷۵، روایت ۸۱۰؛ عوالی اللآله، ج ۱، ص ۴۲۷، روایت ۱۱۴
- [13]. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴
- [14]. الترغیب و الترہیب، ج ۲، ص ۱۶۳، روایت ۳
- [15]. تنبیہ الغافلین، ص ۴۸۹، روایت ۶۰
- [16]. فقیہ، ج ۲، ص ۲۳۵، روایت ۲۲۸۷
- [17]. فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۹
- [18]. ثواب الاعمال، ص ۷۳
- [19]. المعجم الكبير للطبرانی، ج ۳، ص ۱۳۵، روایت ۲۹۱۰
- [20]. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۳
- [21]. همان.
- [22]. المحاسن، ج ۱، ص ۶۴
- [23]. فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۸
- [24]. بقره: ۲۶۱.
- [25]. تهذيب الاحكام، ج ۵، ص ۴۴۱، روایت ۱۵۳۴
- [26]. الخرائج والجرائح، ج ۱، ص ۸۰
- [27]. آل عمران: ۹۷
- [28]. حج: ۲۷
- [29]. بقره: ۱۲۵
- [30]. توبه: ۳
- [31]. حج: ۲۸
- [32]. امالی الصدوق، ص ۵۳۳، روایت ۷۴۲
- [33]. الخصال، ص ۱۲۷، روایت ۱۲۷
- [34]. مفاتيح الجنان، دعاهاى هر روز ماه مبارك رمضان.
- [35]. سنن نسائی، ج ۵، ص ۱۱۳
- [36]. تنبیہ الغافلین، ص ۳۰۳، روایت ۴۲۸
- [37]. فقیہ، ج ۲، ص ۶۲۰، روایت ۳۲۱۴
- [38]. فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۵، روایت ۱۴؛ تهذيب الاحكام، ج ۵، ص ۲۴، روایت ۷۱
- [39]. خصال، ج ۲، ص ۶۳۵؛ وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۱۱۶، روایت ۴۶۶۶
- [40]. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴
- [41]. معانی الاخبار، ص ۴۰۷، روایت ۸۵
- [42]. الفردوس، ج ۲، ص ۱۴۹، روایت ۲۷۶۱
- [43]. فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۶، روایت ۱۸

- [44]. ثواب الاعمال، ص ٧١، روایت ٦؛ بحار الانوار، ج ٩٩، ص ٢٥٤، روایت ٢١
- [45]. بحار الانوار، ج ٩٩، ص ٨، روایت ١٨
- [46]. حج: ٢٧ و ٢٨
- [47]. كشف الاسرار، ج ٦، ص ٣٦٢
- [48]. بيان السعادة، ج ٣، ص ٧٤
- [49]. لطائف الاشارات، ج ٢، ص ٥٤٠
- [50]. فروع کافی، ج ٤، ص ٢٥٢
- [51]. همان، ص ٢٥٤
- [52]. الجعفریات، ص ٦٥
- [53]. فقیه، ج ٢، ص ٢٢٢، روایت ٢٢٣٨؛ دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٩٥
- [54]. الاحتجاج للطبرسی، ج ١، ص ١٥٦، روایت ٣٢
- [55]. فروع کافی، ج ٤، ص ٢٥٢، روایت ١؛ مکارم الاخلاق، ج ١، ص ٥١٨، روایت ١٨٠٥
- [56]. فروع کافی، ج ٤، ص ٢٥٣، روایت ٥
- [57]. تفسیر عیاشی، ج ٢، ص ٢٨٩، روایت ٦٣
- [58]. جعفریات، ص ٦٦
- [59]. طه: ١٠٩
- [60]. فروع کافی، ج ٤، ص ٢٥٥، روایت ١١؛ المحاسن، ج ١، ص ١٤٧، روایت ٢٠٨
- [61]. نور: ٣٥
- [62]. زمر: ٦٩
- [63]. مائده: ١٥، ٤٤ و ٤٦
- [64]. حدید: ١٩
- [65]. زمر: ٢٢
- [66]. فروع کافی، ج ٤، ص ٢٨١، روایت ٣
- [67]. الخصال، ص ٦٠، روایت ٨١
- [68]. همان، ص ١١٧، روایت ١٠١
- [69]. همان، ص ٢١٥، روایت ١٧
- [70]. همان، ص ٢٨٣، روایت ٣٠
- [71]. همان، ص ٤٤٥، روایت ٤٣
- [72]. همان، ص ٥١٦، روایت ٣
- [73]. همان، ص ٥٤٨، روایت ٢٩
- [74]. همان، ص ٥٧١، روایت ٣
- [75]. فقیه، ج ٢، ص ٢١٧، روایت ٢٢١٣
- [76]. همان.
- [77]. همان.
- [78]. همان.
- [79]. فروع کافی، ج ٤، ص ٢٧١
- [80]. كنز العمال، ج ١٢، ص ٢١٣، روایت ٣٤٧١٨
- [81]. دعائم الاسلام، ج ١، ص ٢٩٢
- [82]. حج: ٢٦

- [83]. اخبار مكة، ج ١، ص ٥٢.
- [84]. ر.ك: تاريخ الكعبة المعظمة؛ آثار اسلامى مكة و مدينه، ص ٨٣-٦٤؛ تاريخ عمارة مسجدالحرام؛ بناء الكعبة على قواعد ابراهيم^٧؛ تاريخ الكعبة؛ الكعبة المشرفة؛ بناء الكعبة البيت الحرام؛ مكة المكرمة والكعبة المشرفة؛ تاريخ و آثار اسلامى، ص ٤٣-٤٨.
- [85]. مائدة: ٩٧.
- [86]. مائدة: ٩٥.
- [87]. فقيه، ج ٢، ص ١٩٠، روایت ٢١١٠.
- [88]. امالى صدوق، ص ١٦٦.
- [89]. فروع كافي، ج ٤، ص ٢٣٠؛ بحار الانوار، ج ٩٦، ص ٦٠.
- [90]. حج: ٢٩.
- [91]. حج: ٣٣.
- [92]. فروع كافي، ج ٤، ص ١٨٩، روایت ٥.
- [93]. همان، روایت ٦.
- [94]. علل الشرايع، ص ٣٩٩، روایت ٥.
- [95]. التفسير الكبير، ج ٨، ص ١٥٨.
- [96]. فروع كافي، ج ٤، ص ١٨٩.
- [97]. آل عمران: ٩٦.
- [98]. علل الشرايع، ج ٢، ص ٢٩٧.
- [99]. بقره: ١٥٦.
- [100]. مائدة: ١٨.
- [101]. فروع كافي، ج ٤، ص ٥٤٦.
- [102]. تهذيب الاحكام، ج ٥، ص ٤٧٠.
- [103]. همان، ص ٤٦٩.
- [104]. توبه: ١.
- [105]. تفسير قمي، ص ٢٥٨؛ تفسير عياشي، ج ٢، ص ٧٥.
- [106]. زمر: ٦٩.
- [107]. معاني الاخبار، ص ١١٨.
- [108]. آل عمران: ٣٣.
- [109]. همان، ص ١١٩.
- [110]. محجة البيضاء، ص ١٥٤، حديث ٤.
- [111]. به نقل از: ثواب الأعمال و عقاب الأعمال، ص ٧٤.
- [112]. بقره: ١٨٦.
- [113]. مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ١، ص ٣٣٠.
- [114]. الجامع الصغير، ج ٢، ص ٦٨١، روایت ٩٣٢٠.
- [115]. المحاسن، ج ١، ص ١٤٥، روایت ٢٠٠.
- [116]. السنن الكبرى، ج ٣، ص ٥٠٢، روایت ٦٤٦٠.
- [117]. المحاسن، ج ١، ص ١٤٤، روایت ١٩٩.
- [118]. همان، ص ١٤٥، روایت ١٠٢.
- [119]. فروع كافي، ج ٤، ص ٢٤١، روایت ٦.
- [120]. همان، ص ٢٤٠.

- [121]. يوسف: ٢٤
- [122]. طه: ١٠
- [123]. نجم: ١٨
- [124]. انعام: ٧٥
- [125]. اسرار الشريعة و اطوار الطريقة و انوار الحقيقة، ص ٢٢٩
- [126]. مستدرك الوسائل، ج ١٠، ص ١٦٦
- [127]. المحاسن، ج ٢، ص ٥٥، روایت ١١٦٢؛ علل الشرايع، ص ٤١٥، روایت ١؛ فقيه، ج ٢، ص ١٩٥، روایت ٢١٢٢
- [128]. نص النصوص، ص ١٧٤
- [129]. فجر: ٣٠-٢٧
- [130]. كهف: ١٤
- [131]. مجموعه رسائل فارسی خواجه عبدالله انصاری، ج ١، ص ٣٢٦
- [132]. اللمع، ص ١٥٨-١٥٦
- [133]. همان، ص ١٥٩
- [134]. فقيه، ج ٢، ص ٥١٨، روایت ٣١١٠
- [135]. بحار الأنوار، ج ٨٠، ص ٣٥٢
- [136]. مستدرك الوسائل، ج ١٠، ص ١٦٦
- [137]. ق: ٣٧
- [138]. انشقاق: ٦
- [139]. مستدرك الوسائل، ج ١٠، ص ١٦٦
- [140]. طه: ١٢
- [141]. علل الشرايع، ج ٢، ص ٤٣٣
- [142]. زمر: ٣
- [143]. پرواز در ملکوت، ص ٧٨
- [144]. نساء: ١٠٠
- [145]. فقيه، ج ٢، ص ٣٢٥، روایت ٢٥٧٨؛ قرب الاسناد، ص ١٦٢، روایت ٥٩٢؛ وسائل الشيعه، ج ١٢، ص ٣٧٧، روایت ٧
- [146]. فقيه، ج ٢، ص ١٩٦، روایت ٢١٢٤؛ عيون اخبار الرضا، ج ٢، ص ٨٣، روایت ٢١؛ علل الشرائع، ص ٤١٦، روایت ٢
- [147]. عوالى اللئالى، ج ٤، ص ٣٥
- [148]. محجة البيضاء، ج ٢، ص ٢٠١؛ عوالى اللئالى، ج ٤، ص ٣٥، روایت ١٢١
- [149]. علل الشرايع، ص ٤١٨، روایت ٤
- [150]. بحار الأنوار، ج ٩٦، ص ١٢٤
- [151]. هود: ٧٥
- [152]. مريم: ٤١
- [153]. بقره: ١٢٤
- [154]. انبياء: ٥٧
- [155]. انعام: ٧٥
- [156]. صافات: ١٠٩
- [157]. كشف المحجوب، ص ٤٢٤
- [158]. الرحمن: ٦
- [159]. نور: ٤١
- [160]. بقره: ٧٤

- [161]. رعد: ۱۳
- [162]. جمعه: ۱
- [163]. سنن ابن ماجه، ج ۲، ص ۹۷۵؛ روایت ۲۹۲۱؛ سنن ترمذی، ج ۳، ص ۱۸۹، روایت ۸۲۸؛ السنن الکبری، ج ۵، ص ۶۷، روایت ۹۰۱۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۳، ص ۲۵۱
- [164]. به نقل از: المراقبات، ص ۱۹۹
- [165]. نازعات: ۲۶
- [166]. یوسف: ۱۱۱
- [167]. نور: ۴۴
- [168]. آل عمران: ۱۳
- [169]. حشر: ۲
- [170]. مفردات، ص ۳۲۰
- [171]. توبه: ۳۸
- [172]. حدید: ۲۷
- [173]. قصص: ۷۷
- [174]. بقره: ۱۳۸
- [175]. اعراف: ۲۶
- [176]. انعام: ۹۴
- [177]. مائده: ۹۵
- [178]. کشف الاسرار، ج ۳، ص ۲۳۷
- [179]. لطائف الاشارات، ج ۱، ص ۴۴۹
- [180]. مائده: ۹۶
- [181]. ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۵۸۴-۵۸۹
- [182]. قصص: ۶۰
- [183]. طه: ۷۳
- [184]. ترجمه فتوحات مکیه، باب ۷۰-۷۲، ص ۵۸۴-۵۸۹
- [185]. فروع کافی، ج ۴، ص ۳۵۶، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۳۰۲، روایت ۱۰۲۹
- [186]. فروع کافی، ج ۴، ص ۳۵۰، روایت ۲
- [187]. پرواز در ملکوت، ص ۷۸
- [188]. بقره: ۱۳۸
- [189]. زمر: ۷۵
- [190]. مستدرک الوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۲
- [191]. فروع کافی، ج ۴، ص ۴۱۲، روایت ۵
- [192]. همان.
- [193]. تاریخ بغداد، ج ۵، ص ۳۶۹؛ حلیه الاولیاء، ج ۸، ص ۲۱۶؛ مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۳۳۰، روایت ۴۵۸۹؛ عوالی اللئالی، ج ۱، ص ۹۶، روایت ۸
- [194]. کشف المحجوب، ص ۳۷۴
- [195]. اسرار الشریعه و اطوار الطریقه و انوار الحقیقه، ص ۲۳۲
- [196]. مفاتیح الجنان، دعای امام حسین در روز عرفه.
- [197]. همان.
- [198]. فرازی از دعای کمیل.

- [199]. بقره: ٢٩
- [200]. حجر: ٨٧
- [201]. لقمان: ٢٧
- [202]. اسرار الشريعة و اطوار الطريقة و انوار الحقيقة، ص ٢٣٠
- [203]. نوح: ١٤
- [204]. اسرار الشريعة و اطوار الطريقة و انوار الحقيقة، ص ٢٤٣
- [205]. ترجمه فتوحات، باب ٧٢-٧٠، ص ٦٥٢
- [206]. المستدرک علی الصحیحین، ج ١، ص ٦٣٠، روایت ١٦٨٦ و ج ٣، ص ٢٩٣، روایت ٣٠٥٦؛ سنن الدرعی، ج ١، ص ٤٧٢، روایت ١٧٩١؛ السنن الکبری، ج ٥، ص ١٣٨، روایت ٩٢٩٢؛ سنن ترمذی، ج ٣، ص ٢٩٣، روایت ٩٦٠.
- [207]. تهذیب الاحکام، ج ٥، ص ١٠٤، روایت ٣٣٩؛ فروع کافی، ج ٤، ص ٤١١، روایت ٥
- [208]. فروع کافی، ج ٤، ص ٤٠٦
- [209]. همان، ص ٤١٠
- [210]. سنن نسائی، ج ٥، ص ٢٢٦
- [211]. تفسیر عیاشی، ج ١، ص ٥٩، روایت ٩٣
- [212]. مائده: ٦٥
- [213]. توبه: ٢١
- [214]. آل عمران: ١٨٥
- [215]. معارج: ٣٥
- [216]. الترغیب و الترہیب، ج ٢، ص ١٩٤، روایت ١٣
- [217]. همان، ص ١٩٤، روایت ١٧
- [218]. بحار الأنوار، ج ٩٦، ص ٢٢٠
- [219]. علل الشرائع، ص ٤٢٦، روایت ٧
- [220]. همان.
- [221]. فاطر: ١٥
- [222]. المیزان، ج ١٧، ص ٣٤
- [223]. مفردات، ص ٣٨٣
- [224]. سفینه البحار، ج ٢، ص ٣٧٨
- [225]. مرصاد العباد، ص ١١٥
- [226]. آل عمران: ٢٠
- [227]. طه: ١١١
- [228]. ربیع البرار، ج ٢، ص ١٤٩
- [229]. سفینه البحار، ج ٢، ص ٤٣
- [230]. طه: ١٤
- [231]. رعد: ٢٨
- [232]. چهل حدیث، ص ٤٣١
- [233]. همان، ص ٤٣٤-٤٣٧
- [234]. بقره: ١٢٥
- [235]. بقره: ١٥٨
- [236]. مجمع البیان، ج ١، ص ٢٤٠؛ نور الثقلین، ج ١، ص ١٤٨
- [237]. کشف الاسرار، ج ١، ص ٤٣٠؛ بیان السعادة، ج ١، ص ١٥٧

- [238] . بقره: ٢٥٧
- [239] . آل عمران: ٢٣
- [240] . تهذيب الاحكام، ج ٥، ص ١٩، روایت ٥٣
- [241] . التهذيب، ج ٥، ص ١٩، روایت ٥٦؛ فقيه، ج ٢، ص ٢٠٨، روایت ٢١٦٧
- [242] . عوارف المعارف، ص ٢٩٣-٢٩٦
- [243] . مصباحالشريعة، ص ٤٧
- [244] . فقيه، ج ٢، ص ٢٠٨، روایت ٢١٦٨
- [245] . تغاين: ٩
- [246] . فروع كافي، ج ٤، ص ٣٣٤، روایت ٣؛ علل الشرايع، ص ٤٣٣، روایت ٢؛ فقيه، ج ٢، ص ١٩٦، روایت ٢١٢٤
- [247] . فروع كافي، ج ٤، ص ٤٣٤، روایت ٥
- [248] . قرب الاسناد، ص ٢٣٧، روایت ٩٣٢
- [249] . بحار الأنوار، ج ١٢، ص ١٠٧؛ علل الشرائع، ص ٤٣٢، روایت ١
- [250] . ذاريات: ٥٠
- [251] . بحار الأنوار، ج ٩٦، ص ١٢٤
- [252] . بقره: ٧٤
- [253] . فاطر: ٢٨
- [254] . بقره: ٧٤
- [255] . انبياء: ٣٠
- [256] . بقره: ٧٤
- [257] . همان: ٦٠
- [258] . اسراء: ٥٠
- [259] . اسراء: ٤٤
- [260] . تهذيب الأحكام، ج ١، ص ٩٦؛ وسائل الشيعه، ج ٩، ص ٥٢٢، روایت ١٨٢٥٩
- [261] . فروع كافي، ج ٤، ص ٤٣١، روایت ١
- [262] . ابراهيم: ٣٦
- [263] . مائده: ١١٨
- [264] . انبياء: ٨٣
- [265] . حج: ٢٩
- [266] . فقيه، ج ٢، ص ١٥٤
- [267] . معاني الاخبار، ص ٣٤٠
- [268] . همان.
- [269] . فروع كافي، ج ٤، ص ٥٤٩
- [270] . بروج: ٣-٢
- [271] . معاني الاخبار، ص ٢٩٨
- [272] . همان.
- [273] . همان.
- [274] . هود: ١٠٣
- [275] . المحاسن، ج ٢، ص ٦٥، روایت ١١٨١
- [276] . علل الشرائع، ص ٤٣٦، روایت ١؛ المحاسن، ج ٢، ص ٦٤، روایت ١١٧٩
- [277] . مجمع البيان، ج ١، ص ٢٩٥

- [278]. شرح منازل السائرین، ص ۱۴۵
- [279]. مائده: ۵۴
- [280]. شرح تعرف، ص ۳۴۵
- [281]. مسند ابی یعلی، ج ۴، ص ۱۴۷، روایت ۴۰۹۲؛ ربیع الابرار، ج ۲، ص ۸۴۰
- [282]. فقیه، ج ۲، ص ۲۱۱، روایت ۲۱۸۳
- [283]. همان.
- [284]. دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۲۹۴
- [285]. فقیه، ج ۲، ص ۵۲۰
- [286]. امالی صدوق، ص ۱۷۱
- [287]. بقره: ۱۹۸
- [288]. المحاسن، ج ۲، ص ۶۵، روایت ۱۱۸۱
- [289]. علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۳۷
- [290]. مستدرکالوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۰
- [291]. فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۴، روایت ۱؛ تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۴۴۸، روایت ۱۷
- [292]. فروع کافی، ج ۴، ص ۲۲۴
- [293]. الفردوس، ج ۳، ص ۶۲۰، روایت ۵۹۳۷
- [294]. مستدرکالوسائل، ج ۱۰، ص ۱۷۲
- [295]. بر دیار لیلی گذر می‌کنم و دیوارهای آنجا را يكبهيك می‌بوسم، حب دیار شکاف‌های قلب مرا پر نکرده؛ بلکه حب کسی که در این دیار ساکن است قلب مرا پر کرده است.
- [296]. قرب الاسناد، ص ۱۴۷، روایت ۵۳۲
- [297]. فجر: ۲۷ و ۲۸
- [298]. الترغیب والترهیب، ج ۲، ص ۲۰۷، روایت ۳
- [299]. فقیه، ج ۲، ص ۲۱۴، روایت ۲۱۹۶
- [300]. انفال: ۱۷
- [301]. بقره: ۱۹۶
- [302]. حج: ۳۷
- [303]. المیزان، ج ۱۴، ص ۳۷۵
- [304]. نهجالبلاغه، خطبه ۱۹۸
- [305]. توبه: ۷
- [306]. انسان: ۲۱
- [307]. صحیح بخاری، ج ۲، ص ۶۱۶، روایت ۱۶۴۰؛ صحیح مسلم، ج ۲، ص ۹۴۵، روایت ۳۱۷؛ سنن ترمذی، ج ۳، ۲۵۶، روایت ۹۱۳
- [308]. فقیه، ج ۲، ص ۲۳۸، روایت ۲۲۹۲
- [309]. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۱۰۰، روایت ۲۸۴
- [310]. تهذیب الاحکام، ج ۵، ص ۲۴۴، روایت ۸۲۶
- [311]. فقیه، ج ۲، ص ۲۱۴، روایت ۲۱۹۸
- [312]. فروع کافی، ج ۴، ص ۵۳۲، روایت ۴
- [313]. همان، روایت ۵
- [314]. همان، ص ۲۸۰، روایت ۵
- [315]. جعفریات، ص ۶۶
- [316]. فروع کافی، ج ۴، ص ۲۵۵، روایت ۱۱

- [317] . فروع كافي، ج ٤، ص ٥٥٠، روایت ٢
- [318] . علل الشرايع، ص ٤٥٩، روایت ١
- [319] . مائده: ٣
- [320] . مسند ابن حنبل، ج ٨، ص ٣٨٤، روایت ٢٢٦٩٣
- [321] . بقره: ٣٠
- [322] . بقره: ٣١
- [323] . بقره: ١٩٥
- [324] . بقره: ٢٢٢
- [325] . آل عمران: ٧٦
- [326] . آل عمران: ١٤٦
- [327] . آل عمران: ١٥٩
- [328] . مائده: ٤٢
- [329] . صف: ٤
- [330] . آل عمران: ٣١
- [331] . فروع كافي، ج ٣، ص ٢٩٥، روایت ١؛ تهذيب الاحكام، ج ٣، ص ٢٦١، روایت ٥٨
- [332] . فروع كافي، ج ٤، ص ٥٥٦، روایت ١٠
- [333] . ثواب الاعمال، ص ٥٠، روایت ١
- [334] . سنن ابن ماجه، ج ١، ص ٤٥٣، روایت ١٤١٣
- [335] . مسند ابن حنبل، ج ٤، ص ٣١١، روایت ١٢٥٨٤
- [336] . محجة البيضاء، ج ٢، ص ٢٠٦
- [337] . السنن الكبرى، ج ٥، ص ٤٠٣، روایت ١٠٢٧٤
- [338] . فروع كافي، ج ٤، ص ٥٤٩، روایت ٣
- [339] . معاني الاخبار، ص ٢٦٧، روایت ١
- [340] . صحيح بخارى، ج ١، ص ٤٠٠، روایت ١١٣٨؛ فروع كافي، ج ٤، ص ٥٥٥، روایت ٨؛ تهذيب الاحكام، ج ٦، ص ١٢، ٧
- [341] . تهذيب الاحكام، ج ٦، ص ٧٨، روایت ١٥٣